





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوار و انجم سیار بیافرید و
شکر و سپاس واجب الوجودی را که عناصر و ارکان در وجود
آورد و از اسرار علویات و امتزاج سفلیات مزاجها ساخت
و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد و بتشریف عقل
و نطق مشرف گردانید تا بحقایق علوم راه برده و بدقایق اشیا
رسد و درود و تحیات بر سید انبیا محمد مصطفی و اولاد
و اشیاع و اتباع او و سلم تسلیما کثیرا اما بعد چنین گوید مؤلف
این مسوده علی شاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بعلای المنجم
حرسه الله عن النوائب الزمان که چون انعام و ایادی و اکرام
خداوند خواجه جهان مالک الممالک العرب و العجم افتخار جهان
ملاذ اهل ایمان مربی العلما و الفضلا مقوی الضعفا
ممدوح البلغا و الفصحا شمس الدنیا و الدین سیف الاسلام
و المسلمین محمد بن صدر السعید بدر الدین صادکشاه و سیف الدین
احمد شاه اطال الله بقاهما اشارت شده بود تا بعد از

وظایف

وظایف تحصیلات دیگر چیزی از این علم شریف دقیق
معلوم کنند چون از حساب هندی و حل زیج جدید
ایلخانی و زیج عملا که منتخب آن است و جمع کرده این حقیر فارغ
گشتند مجمل اصول احکام که بحکم کوشیار رحمه الله علیه نوشته است
در بحث آوردند فرو خواندند گفتند اگر مجملا
مجموعه باشد از احکام شرح و مفصل و از هر چیزی
از آنچه در بایست بود جمع آن در وی موافق بود چون
ذخیره درخواست کردیم باتمام رسید و مقبول اقبال
اقبال این التماس نشاید کرد **نظم** تا کوه طاقت
شود جفت اگرچه ملالت بخاطر رسیده بود و نازکی
مزاج بنهایت پیوسته بر ضعف پیری قوی گشته اما
شفقت پدر فرزندی و مهر رنج برد و تربیت و مروت
و حسن ادب و لطف زبان ایشان جمع بود نگذاشت تا این
التماس بر زمین افتد پس این اجابت کرده شده
و شرف روزگار خود دانسته آمد و حقوق صحبت
داشت ایشان از استقبال معهود گشت والله ولی
التوفیق و انه ولی **فصل** هیچ شکی نیست

که هستی همه موجودات از واجب الوجودست لذاته و
تقدس و وجود هر چیزی را سببی آفریده است
که چون آن سبب موجود گردد آن چیز ظاهر شود و نه
فلک هست کرده و چندین هزار کواکب در میان افلاک
نشانده و از آن جمله هفت کوکب را بر هفت فلک سپرده
اند و باقی را بر فلک هشتم ثبت کرده و چهار عنصر مختلف
پدید آورده و زیر فلک قمر و اجرام علوی را مرتبه آبا
نهاده و اجسام سفلی را به منزلت امهات نشانده
و موالید ثلثه در وجود آورده و از میان ایشان
چون فرزندی که از میان مذکر و مونث زاید و حکمت
ازلی او آدمی زاده را ازین موجودات برگزیده و
مکرم گردانیده و بسعادت آسمانی و قوتهای نفسانی
و فضیلت داده بر جمیع موجودات و حرکات اجرام
کواکب علت و سبب گردانیده تا درین عالم
طرفة العینی چندین هزار چیز کون و فساد پدید
که هیچ به یکی نماند و باشد پس پادشاه بر
حقیقت اوست و افلاک و انجم حضرت

او را کارکنان بقدرة و اراده او تعالی و تقدس
پس تاثیرات اجرام عالم علوی در آدمی بیشتر
اثر کند که در دیگر حیوانات و باز در شخصی آن
اثر ظاهرتر شود که فیض فضل الهی در وی غالب تر باشد
و ازین سبب است که احکام نجومی بر شریفان درست
تر آید و راست تر بود **فصل** شرایط صاحب احکام
بسیارست آنچه از وی ناگزیرست آنست که مزاج
بروج و کواکب نیکو بداند تا تواند امتزاج دادن و فرق
کردن میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال
آن و از علم طبیعی با خبر باشد که احکام نتیجه هر دو است
و اکثر تجربه داشته باشد با قوت الهی چنانکه بطلیموس
فرموده است در صد کلمه و بجای دیگر میگوید
احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان گمان و یقین
باشد پس گمان از میان برخیزد یقین ماند و یقین
حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک نیست که منجم
میان زنده و زخم خورده دشوار تواند فرق
تواند کردن بلکه نتواند که میان مرده و خفته

وهمچنین اگر کسی گوید که مجرد این علم فرق می توان کردن از
از حقیقت این علم و این صفت جز ندارد پس ثابت شده
که احکام غلبه ظن ست و غلبه ظن شامل صدق و
کذب بود نشاید حکم قطعی کردن بر چیزی از جهت آنکه
دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزئیات را
نهایت بود چون این مقدمه دانسته شد وقتی که
طالع مولود حکم خواهد کردن نسبت و اقلیم و بلد مولود
را و احوال دین و دولت او را و صفات پادشاه
وقت اما اگر حکم در امور عالم کند احوال پادشاه
و اقلیم و ناحیت و شهر و هوای او را نگاه دارد که هر
اقلیم و شهری و قومی را مزاجی دیگرست چون اثرات
عالم علوی باجسام سفلی رسد هر جسمی بر موضعی بعد از
استعداد خود قبول کند و متاثر شود اگر منافی نباشد
چنانکه آفتاب بر همه کوهها تابد اما در کوه بدخشان
لعل بیرون شود و بکوه دیگر نه و هیچ و حکم نبات و شخص
همین ست پس معلوم شد که اثر کواکب اختلاط هر چیز
است که استعداد قبولیت قوی ترست اما اصل

مولود را از آن سبب نکاح دارند که بچه هرچند که
طالع افتاده بود بیش از بچه آسمان بینند و هوای
اقلیم و بلد را از آن سبب اعتبار کنند که دلیل سرما در شهر
های گرم سیر همان اثر نکند که در شهرهای سرد سیر عادة
بچکان خطا همان نباشد که بچکان هند و روم و احوال
پادشاه را از آن نگاه دارد که رعیت بر دین و روش
پادشاه آن وقت باشند پس باید دانست که تفاوت
میان احکام طالع سال عالم و طالع مولودان بود بعموم
خلایق باز گردد و آن بیک شخص معین پس بر هر چه
حکم خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانکه
کیفیت آن گفته شود و البته بر یک دلیل هیچ حکم نکند
تا دو دلیل یا بیشتر باشد بر یک جنس و بچه گوید از بس
علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه دارد و لطافت
ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت را آن
یار کند و شفقت و راستی و رحمت پیش گیرد و جانب
حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام او صواب افتد و سخن در
خور وقت و لایق شخص و مناسب زمان و مکان گوید

اما اگر شخصی را سهم الغیب در درجه طالع افتد یا مشتری
یا سهم الغیب در درجه طالع افتد یا ناظر بود وخاصه از
خانهای علم یعنی نهم و ششم یا از وتدی یا عطارد در نهم بود
از طالع او یا سعدی آنجا باشد خاصه که عطارد از نهم یا سیم
بدان ناظر باشد احکام آن شخص غلبت دارست اید اگر چه در
علم کم بضاعت اقبال بود اما آن نادر بود چه این شرایط
معلوم گشت بباشند که این فقیر بنای این کتاب بر پنج اشجار
نهاده و هر شجره را شعباة و هر شعبه را چندین اثمار
و اثمار شجره اول در صفات و منسوبات بروج وکواکب
شجره ثانی در احکام قرانات و دیگر اتصالات شجره ثالث
در احکام عالم شجره رابع در احکام موالید شجره خامس در
احکام اعمال تسییرات و این کتاب را اشجار و اثمار نام
کرد که این اثمار از اشجار بستان روحانی و عالم الهی
ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و از تربیت
پس این فقیر این را ایثار کرد از راه فقر و
شکستگی نه از روی پندار و هستی بر مخدوم زادگان
و دوستان تا بعد از من در پس او را در پیش یادگار

دارند و از خدای تعالی توفیق خواست با تمام او والله ولی
التوفیق شجره اول در صفات و منسوبات بروج وکواکب و
انواع اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم سبعه و بودن هفت
کوکب و بودن کیفیت هر یک و اتفاق افتادن حالات در ربایع
طالع در هر وقت در هفت شعبات شعبه اول در صفات
و منسوبات بروج ۱۴ اثمار شعبه دوم در طول و عرض ارباع
عالم و اوتاد طالع منسوب به بروج وکواکب شش اثمار شعبه
سیم در صفات و منسوبات کواکب و راس و ذنب ۹ اثمار شعبه
۴ در اقسام بروج و کواکب ۸ اثمار شعبه پنجم در نظرهای
کواکب ۴ اثمار شعبه ۶ در مقادیر شهادت و اوفق قوتها
و ضعفهای کواکب ۷ اثمار شعبه ۷ در احوال دلایل انواع
مختلف ۷ ا اثمار شعبه اول در صفات و منسوبات بروج
اثمار ثمره اول در صفات و منسوبات حمل برج حمل خانه مریخ است
و شرف آفتاب و وبال زحل و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک
بطبع آتش و بهاری است و مذکر و روزی و مشرقی و منقلب
و برنگ سرخ و سفید و نیم جسد بوده است و صاحب موی و میکون
موی و سبک روح دارا رسا در نکاح حریص قوتی شهوت

وهیانه فرزند و از مردمان دلیل است بر ملوک و امرا و لشکریان
وصیادان و اوباب سلاح و قرابان و اگر منحوس بود دلیل کند
کند بر دزدان و رنود و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران
وطباخان و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و سرهنگان
و از جواهر دلیل است بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از
جایها دلیل است بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام
عسکران و آهنگران و مطبخها و اغال گوسفندان و سلاح خانها
و از خویها دلیل است بر مزاج و معاشرة و تازه روی و تحرک
و کوششی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوابی
و میانه [illegible] و از دواب دلیل است بر گوسفند و بر خران
و آنچه سم شکافته باشد و از نباتها دلیل است بر فلفل و
دارچینی و زنجبیل و کبابه و مانند این و از شهرها دلیل
بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان
و از اعضا دلیل است بر [illegible] و گوشتهای اعضا و از
بیماریها دلیل است بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کلی
و کوری و [illegible] و کلف روی و [illegible] و [illegible] اوان
[illegible] در صفات و طبع [illegible] صفا برج [illegible] خانه [illegible] است شرف

ماه

وشرف ماه و وبال مریخ است و حضیض عطارد و مزاج سرد
وخشک و طبع خاک و بهاری است و مونث و شبی و جنوبی
و ثابت و [illegible] و نکاح دوست است و تیز
شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر [illegible] و معروف
و ملک زادگان و وکیلان و عاقلان و آبادداران و خاتونان
و مطربان عفیف و [illegible] بد حال بود دلیل کند بر [illegible] مطربان
و خدمتکاران مطربان و مردمان احمق و از بناها دلیل است
بر آنچه شیرین بود و [illegible] و میوها و سبزها و آنچه [illegible] و از
جایها دلیل است بر سرایها و بستانها و [illegible] و هر جا که
که در وی آبادانی [illegible] و از شهرها دلیل است بر دمشق و مصر
و همدان و سواد عجم و اسکندریه و فرغانه و هرات
و از خویها دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و نهمت و غم
و غفلت و نامقبولی و از دواب دلیل است بر گاو و میش
و گاو بحران کوهی و از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته
و بلبل و از جواهر دلیل است بر طوق و حمایل و گردن بند
و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و رگها و عصبها
کردن و از بیماریها بر درد گلو و آنچه بر گردن باشد

و نحس است و میانه او ان نوع سیم در صفات و منسوبات برج جوزا خانه
عطارد است و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب
و حضیض زحل و اوج آفتاب و نهره و مزاج گرم و تر است بر طبع
باد و بهاری است و مذکر و روزی و دو جسدین و مغربی
و بر شکل سبدی که بندی نک و خوب صورت است و
میانه نکاح و میانه فرزند و دنیا و سرای میانه و از مردم
دلیل است بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان
و دبیران و تجار و عمال و از مردم متصرفان و شعرا و شطرنج
بازان بود دلیل کند بر طراران و کیسه بران و شاعران هجا
گوی و کسانی که در کارها تعطیل کنند و از بناها دلیل است
بر دکان عام و میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوه
با مغز آنچه در درون او خوردنی و انواع داروها و از جاها
دلیل است بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و جاهای
بازیگران و دیوانخانها و بوستان و مسکنها و جاهای
مرغان و از شهرها دلیل است بر مصر و برقه و سمس و گیلان
مرغان و اصفهان و کرمان و از خطها دلیل است بر خط بزدی کوفی
حکایات و روایات و حکمت و بی زکی جستن و قلب ظاهر

و مجمی

و آمیختن با مردم و از حیوانات دلیل است بر جانوران پرنده
و مرغ خانگی و قمری و آنچه با آدمی انس گیرد و از اعضاها
دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماریها
دلیل است بر نشانهای بر روی و زحمت انبانها و برج اثنی است
و بلندی او ان نوع چهارم در صفات و منسوبات برج سرطان خانه قمر است
و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و مزاج بارد و تر و بر
طبع آب و تابستانی و منقلب و مؤنث و شمالی و بونک
و بسیار نکاح و بسیار فرزند و نا پادشاه و از مردم دلالت
بر ملک زادگان و نایبان و امیران و عوام اصناف
شاید زان و اگر بد حال بود دلیل کند بر کیمیاگران
و فقاع گران و از جاها دلیل است بر ارمنیه صغری
و بحرین و مشرق و خراسان و مرو و بلخ و از بناها دلیل است
بر آنچه از نصیبان آب روید قصب و مانند آن و از جواهر
دلیل است بر مروارید بیره و مرجان و مهرهای مینا و از خطها
دلیل است و کم همتی و از اعضا دلیل است بر سینه
و پستان و شش و معده و از بیماریها دلیل است بر کلفه
اوی و کودی و کلی و بلتی دستی و درد پستانها و از حیوانات

و سرطان

دلیل است بر آنچه در آب بود چون خرچنگ و ماهی و بره و
و چرندگان نشیمن و برج کنک است ولی اوان برج پنجم در صفات اسد
برج اسد خانه آفتاب است و وبال زحل و اوج مریخ و بمزاج گرم
و خشک و تابستانی است و مذکر و روزی و مشرقی و ثابت
و برنگ سفید و سرخ و برنگ [illegible] نکاح نکوست تیز شهوت
کم فرزند و از مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین و سروران
قوم و نزدیکان پادشاه و جهرپان و صرافان و مسکه داران
و مردم زنان و اگر بد حال بود دلیل کند بر مردم آتشکار و
مطبخی و دودی کو و [illegible] از خویها دلیل است بر کبر و گردن کشی
و بزرگ باشی و تیز چشمی و کینه داری و طلب جاه و منصب و از
جواهر دلیل است بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات و از جایها
دلیل است بر تختگاه سلاطین و قصرهای عالی و سراهای مذهب
و دار الضرب و کوهها با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها
دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و عسکر ان
و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس و از حیوانات دلیل
بر پلنگ و شیر و یوز و سگان شکاری و کرگدن و آنچه درنده بود
از وحوش و از نباتها دلیل است بر [illegible] و آنچه شیرین باشد و از اعضا

برج سنبله

بر پشت و معده و پهلوها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر درد معده
و درد چشم و پشت و کوژی پشت و کبد و دهان و برج سبعی است
و میانه او زنه برج ششم در صفات سنبله برج سنبله خانه و شرف عطارد
و وبال مشتری و هبوط زهره و اوج مشتری و بمزاج سرد و خشک است
و طبع خاک و تابستانی است و جنوبی و مؤنث و نیز جسدانی است
و برنگ گندم گون و خوب صورت نیست و بکم نکاح و کم فرزند
و کین عقیم است و بنیادساری میانه او و از مردم دلیل است بر وزرا
و اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کافی و نامیان و عوانان
و حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت و عین و چون بد حال بود
دلیل کند بر وکیلان و دلالان و قسامان و تاجران و
بایعان و در اصل بر مردم میانه حال و از خویها دلیل است
بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب
و اشعار و دانستن معقولات و حفظ و کلام و فلسفه و قوت
حافظه و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و خشخاش و باقلا و آنچه تخم [illegible]
از جواهر دلیل است بر زر و دیبا و چیزهای منقش و [illegible] و از
حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها
دلیل است بر سراهای عالی و دیوان خانها و کتاب خانها و [illegible]

و جوی و کشتزارها و مرغزارها و بازارها و جایهای ... و از شهرها
دلیلست بر اندلس و افریقیه و اطراف ... و کوفه و صنعا و ...
از شام و فارس و از اعضا دلیلست بر ... و ... شکم و ...
... و از بیماری دلیلست بر علتهای شکم و ... و ...
... و کم عقلی و آنچه در حوضها ... و برج انثی است و
بلند **نوع هفتم در شناختن برج میزان** خانه زهره است
و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب مزاج گرم و تر و بر طبع باد
و منقلب و ... و ... و ... سبب ...
... و خوب صورت و ... و ... و ...
فرزند ... و از مردم دلیلست بر ... صاحب
رای ... و ادب دار و شریف و ... لطیف و خوش ...
... کنند و طلب دوست ... دوست ... دوست ...
دوست ... و ... دلیلست بر ... و ... و ...
... و ... دلیلست بر ... و ... کنند
... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
... و ... و از جواهر دلیلست بر ...

کنند

کنند و ... و ... از شهرها دلیلست بر بلاد روم
و اطراف مصر و ... و طالقان و کابل و ... و
خوارزم و از حیوانات دلیلست بر ... و ...
... و ... و کبوتر خانگی و ... و از اندامها دلیلست
بر ... و ... و ... و ... و از بیماریها
دلیلست بر ... و ... و ... و ... کشتن ...
و ... و ... برج ... است و ... **نوع هشتم در شناختن**
برج عقرب برج عقرب خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مزاج سرد و تر و بر طبع آب
... است و ثابت ... و ... مریخ
... و ... بود و کم ... و ... و ...
... و از مردم دلیلست بر ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ...
... دلیلست بر ... و ساحران و ...
و ... و ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ...
و ... و ... کاران و کسانی که ...

و آتش نهند و خود را رنجه دارند و احمق و خادمان خسیس بود
و نادانان و کاهل و از خویها دلیلست بر شهوت و دروغ
گفتن و حیله ساختن و نرمی رویی و کینه داری و از جا
دلیلست بر کنارهای آب و چشمهای کنده و چاههای پر
آب و ابخانها و بارکین و جزایر و زندان و سیاستگاه و
قمارخانه و دزدخانه و خرابات و از شهرها دلیلست بر
بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و جرجره و قومش و آمل و
ساری و دماوند و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیلست بر
قصبها و درختان که پیش میوه باشند و برگهای رود
خانها و بیشه و برادویه مسهل و از جواهر دلیلست
بر چوبها و کرز و کوهی و سیم و عصا و از جانوران دلیلست
بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و جرندگان و ماران
آبی و از اعضا دلیلست بر ذکر و خصیه و فرج و مقعد
و میان رانها و از بیماریها دلیلست بر سنگ و عصب و فتا
رحم و بیماری در رحم و احتباس بول و جراحتها و آب
از چشم و لکنت زبان و کری و کوری و [illegible] و برج [illegible]
اول و بعضی گفته اند سیعی است برج نهم [illegible]

برج قوس خانه مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس و
وبال عطارد و اوج زحل و حضیض آفتاب و [illegible] و مزاج
گرم و خشک و به طبع آتش و شرقی است و مذکر و روزی
و فرد و جسدین و پاییزی است و در بارسانی میانه و برنگ سفیدی
که بعسل گون زند یا مغوری و کم نکاح است و کم فرزند و از
مردم دلیلست بر عابد و سادات و قضات و فقها و وزرا
و اصحاب صنعت و اگر نه حال بود دلیل کند بر نایبان قاضی
و زرگران و عسکریان و فلس گران و بیطاران و صیادان
و ریاضت دهندگان و شاعران برده و [illegible] و در اصل بر
میانه حال دلیلست بر غصب کردن در کارها و خادمی
و از خویها
مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و از جواهر دلیلست
بر زر و نقره و برنج و قلعی و حبوبها مرکب و از نباتها دلیل
است بر انچه شجر بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و
انگبین و از حیوانات دلیلست بر اسب و استر و دراز گوش
قیمتی و شتران نیز و چون ناقه و جماز و از شهرها دلیل
است بر قهستان و عراق و بغداد و نیشابور و جرجان و
[illegible]
از جایها دلیلست بر دار الضرب و دار القضا و صوامع

اصطبلها بود

وسط جد وجایهای اسبان وبرده فروشان وحمام واز اندامها
ورکها وعصبها واز بیماریها دلیل است بر افتادن از دواب
وزخم خوردن از چارپایان وهر بیماری که منتفع بود وبیمار
اوبهیمی است وازد اوانسی وبرج باد است در برج دهم مناسبت
جدی برج جدی خانه زحل است وشرف مریخ ووبال قمر وهبوط
مشتری وبمزاج سرد وخشک است وبطبع خاکی وحبوبی است
وزمستانی ومنقلب ومونث وشبی وبرنگ سیاه روشن
نکاح دوست از شهوت بسیار فرزند واز مردم دلیلست بر
قلعه داران وریشان ولشکرکشان امرا ومردمان اثر و
مشایخ طریقت واهل صحرا وجبال ودهاقین وارباب
خانهاانها قدیم واگر بدحال بود دلیل بود بر کلبانان و
صیادان ومزدوران وبزرگران ونیل کاران وخادمان
سیاه وخاک بیزان وگل کاران وحفاران وعیاران
ترسیها واز خویهای دلیلست بر دوراندیشی ودروغ
کفتن ولجاج وفراموشی وبخل وامساک وحیلت کری ولاف
داری وکم صحبتی واز شهرها دلیلست بر هند ومکران
وشهرهای روم واهواز واز جایها دلیلست بر حصنها وقلعها

وکوهها

وکوهها خشک وسنگستان باخار وگورستان خشک و
جایهای باخوف وتاریک ومسکنهای خشکستان ودرخت
وجایهای سیاست وزندان وسنگلاخها وگورستان وحمامها
خراب کهن واز نباتها دلیلست بر آنچه حیوانات خورند
وانواع داروها ودرختان بی میوه وخشک وانواع زهرها
واز جواهر دلیلست بر سرب وسنگ مقناطیس وسنگ خاره
وگچ ونوره وشوره واز حیوانات دلیلست بر گوسفند
وبزکوهی وخرگوش وشغال وبوزینه وموش وسوسمار

وگاو کوهی

واز حشرات زمین وانچه مضر باشد وقوی واز اعضا
دلیلست بر زانوها وعصبهای پای وپیوند زانو واز علتها
دلیلست بر کنگی ولنگی وکری وکلی وپیسی وزشتی صورت
وبرج بهیمی است وضعیف واز بعضی گفته اند سبعی است
در برج یازدهم مناسبت دلو برج دلو خانه زحل است و
وبال آفتاب وحضیض مریخ وبمزاج گرم وتر وبطبع باد
وزمستانی است وثابت ومعتدل ومذکر وروزی وبرنگ
عسل گونی که بسیاهی زند وکم نکاح واندک فرزند واز
مردم دلیلست بر ملکان قدیم وحاکمان ورئیسان وحکما

ومشایخ بزرگ و پیران پیش قدم در کارها و متکلمان و علما
واصحاب ارصاد کواکب واگر بد حال بود دلیل کند بر غربت
خانان و طلسم سازان وافسونگران و فالگیران و غربت نشینان
وانها که پری در جام بلور در آب نمایند و آب کشان بر او
ومشک و کاریزکنان و خم فروشان و نزهت نشینان و در
اصل بر مردم فرو مایه دلیل است بر عقل و تمیز و رسیدن بحز
چیزها و باریک نظری و ترسندگی و صبوری و از شهرها
دلیل است بر کوفه و حوالی او و مغرب و بادیه عرب و حجاز
وغزنین و اطراف مغرب و بعضی از فارس و چیزی از
گیلان و از جایها دلیل است بر حصارها و کوشکها و
وقصرها واسیاها که از باد گردد و بادخانه‌ها وانجا که
رصد کنند کواکب را و خانها فقرا و کوخهای لند
ومنارها و خانقاهها و زاویه درویشان و جنبها
ودخستانها و اشیان مرغان و کنشت جهودان و از نباتها
دلیل است بر هلیله و خیار شنبر و خرما هندی و حبوبات
نیز و از حیوانات دلیل است بر سنجاب و سمور و مرغ باه
کلاغ و زاغ و کرکس ولقلق و عقاب و بوم و جعل و خاد

وزخوبها دلیل است

وشوران

وشوران بارکش و از جواهر دلیل است بر مهرهای سفالین
و قلاده و دواب و هر آنچه که بر مردم کنند و از اندامها دلیل است
بر ساق پای و استخوانها ساق و عصبها و اخفیه قوی بود
و از بیماریها دلیل است بر لنگی و عیبها و افتادن از بلندیها
و در جاه و بوی اندام و هر علت که از فکرت بد بد آید و برج
انسی است و بلندی او از نوزده درجه دلو تا سی درجه برج
حوت خانه مشتری است و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد
وحضیض مشتری و بمزاج سرد و تر است بر طبع اب و شمالی است
ومونث و شبی و زمستانی و ذو جسدین و نکاح دوست و
بسیار فرزند و کم شهوت و در پارسانی میانه و از مردم دلیل
است بر فقها و علما و حکما و اشراف و اهل ورع و صوفیان
واگر بد حال بود دلیل بود بر غواصان و ملاحان و کشتیبانان
وماهی گیران و مردم نه هد فروش و منافق و مزور و سالوس
واز جایها دلیل است بر دریاها و باطلها و خرابها و سرایهای
عالی و مسجدها و ایوانها و حوضها و سردابها و کوهپایه در
دریا بود و ساحلها معمور و صیدگاه و از شهرها دلیل است بر
سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای چین

وقضات

وشرف و زمین مند و از بخورها دلیل است بر خوش خوی و
گشاده روی و سخاوت و لطف و عفت و حیا و امانت و از زرع
و از نباتها دلیل است بر پنبه و قصب و سبزیهای خوش و انگور و
میوهها شیرین و خوش خوار و از حیوانات دلیل است بر مرغان
آبی و ماهیان بزرگ و فیل و گاو آبی و از جواهر دلیل است بر
صدف و دانه مروارید و عقیق و از اعضا دلیل است بر رگهای
پای و کعب و از بیماریها دلیلست بر نقرس و بسیار خفتن
پایها و اختلاجات و سستی در پایها و این برج لنگ و
بی اوزان و بعضی گفته اند که سعد است [illegible]
برج در هر برج از بین دوازده برج درجاتی باشد که بعضی
را نیره و مضیئه خوانند و بعضی را مظلمه و مدخنه گویند
و بعضی را نیره و بعضی را خالیه و بعضی را مذکر و بعضی را مؤنث
و بعضی را سعد و بعضی را نحس وانچه را اکثر باتفاق نحس
داشته اند آبارگفته اند اهل بابل و از آن جاهها خواسته
اند و در صفات درجات خلاف بسیار است پس ما انچه بیشتر
سعد اند و نحس باتفاق از آن یاد کنیم وانچه در وی خلاف بسیار است
یاد نکنیم درجات از حمل نهم و نوزدهم است و از ثور سیم و هفتم

است و از جوزا پانزدهم و بیستم و از سرطان اول و دوم و سیوم و چهارم
و پانزدهم و از اسد پنجم و هفتم و هفدهم و از سنبله دوم و
دوازدهم و پانزدهم و بیستم و از میزان ششم و پنجم و بیست یکم
و بیست و دوم و از عقرب دوازدهم و بیستم و از قوس سیزدهم
و بیستم و بیست و سیم و از جدی دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم
و بیستم و بیست و هشتم و از دلو هفتم و شانزدهم و هفدهم و
بیستم و از حوت دوازدهم و بیستم و بیست و هفتم پس اگر درجه
یکی طالع از این درجات افتد یا درجه عاشر یا موضع نیری
بود از دو نیر یا موضع سهم السعادت یا موضع صاحب طالع
یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود بسعادتها عظیم رسد
از طبیعت این برج یا دلیل دیگر از آن سعادتها که بعضی از
اصحاب احکام از آن غافل باشند این است [illegible]
[illegible] در حمل پنج است [illegible] و در ثور شش است
[illegible] و در جوزا پنج است [illegible] و در سرطان
شش است [illegible] و در اسد هفت است [illegible]
[illegible] و در سنبله پنج است [illegible] و در میزان چهار است
[illegible] و در عقرب شش است [illegible] و در قوس شش است

... که ... و در جدی هشت است ... بوده لو
... است ... و در حوت شش است ...
این است ان درجات که صاحب الکفایه ایشان را باصطلاح
اهل بابل ... اگر یکی ازین درجات در حد طالع افتد یا
مرکز عاشر یا موضع افتاب یا ماه یا سهم السعادة یا موضع
دلیل دیگر مولود هیچ سعادتی نرسد و توقع مضرت بود
هرچند دلیل قوی افتاده بود برعکس ان که ذکر درجات سعادت
گفتیم و در اختیارات نشاید که قمر درین درجات بود یا
طالع ازین درجات کنند یا در حد بیت عزیز [illegible]
[illegible] بروج از طریق مرکب از اول حمل تا اخر سنبله بروج
شمالی اند و انرا عالیه خوانند از ان که در وی افزون بود [illegible]
جهت که افتاب درین بروج باشد و از اول میزان تا اخر حوت
جنوبی بود و ان را منخفضه خوانند از انکه شب افزون بود [illegible]
اما از اول جدی تا اخر جوزا مستقیم الطلوع اند و کوتاه مطالع و
از اول سرطان تا اخر قوس معوج الطلوع اند و دراز مطالع اما
بروج اتشی دلیلند بر سعادت و کرم اما بروج خاکی دلیلند
بر نباتات و [illegible] اما بروج بادی دلیل مردم شریفند و عالم و

عاقل

عاقل و ممیز ... دلیلند بر حیوانات ابی و ابها و بارندگیها
اما بروج اتشی دلیل مردم ... و کریم نفس و پاکیزه بود
اما بروج خاکی دلیل مردم غافلند و احمق و ... و دروغ گوی
اما بروج بادی دلیل مردم شریفند و عالم و عاقل اما بروج ابی دلیل
مردم خسیس اند و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروجی که
بصورت ادمی اند بروج بادی اند و سنبله و نیمه اول قوس
اما بروج باصیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی اما بروج
خوب صورت و باجمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت
اما بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی اما
بروج بریده اندام که انرا مقطوع خوانند حمل است و ثور و اسد
و حوت اما بروج [illegible] که [illegible] حمل است و ثور و اسد
و نیمه اخرین قوس و نیمه اول جدی والله اعلم [illegible] در طول و عرض
و ارباع عالم و اوتاد طالع منسوب ببروج و کواکب و منازل قمر [illegible]
اثار [illegible] طول عالم باصطلاح استادان
از افق مغرب است تا افق مشرق و ان صد و هشتاد درجه است
که نصف دور فلک باشد و حد او بقول متقدمان از جزایر [illegible]
و بقول متاخران از ساحل بحر اوقیانوس که انرا بحر [illegible]

و ممیزه

لات است م

ومابین این دو حد ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا
تا قطب شمالی است و آن نود درجه بود راست اما از این نود
درجه شصت و شش درجه معمورست اما مواضعی که آنجا نود
درجه بود که نصف طول عالم است و عرض او سی و سه درجه که نصف
معمورست آنجا را وسط آبادانی خوانند و طول قبه گویند
اما مواضعی که طول او بیش از نود درجه و عرض او بیش از
سی و سه درجه باشد آن مواضع ربع مشرقی شمالی بود و منسوبست
بمثلثه آتشی و شهرهای مشهور آن بلاد مشرق است و ترک
ستان و فرغانه و شاش و خجند و خوارزم و بلغار و خزران
و دشت قبچاق و روس و ارمنیه صغری اما مواضعی که طول
او بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه
آن موضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او منسوب است
بمثلثه خاکی و شهرهای معروف او بلاد هند است تا افق مشرق
و جزیرهای هند و زمین سند و مکران و بعضی از خراسان
و کرمان و فارس و عمان و یمن و بادیه عرب اما مواضعی که طول
او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه
آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلثه بادی

وشهرهای

وشهرهای معروف او جزیرهای سیاه است از حبش و
زنگبار و کناره دریای مغرب و بلاد مغرب و زمین مصر و
شام و مصر و شهرها که آنرا مغرب باز خوانند اما مواضعی که طول او
کمتر از نود درجه و عرض او بیشتر از سی و سه درجه بود آنرا
ربع مغربی شمالی خوانند و او منسوبست بمثلثه آبی و شهرهای
معروف او اندلس است و ترخان و افرنج و صقالبه و [illegible]
کبری **نوع دوم در شناختن اوتاد طالع** برج طالع و عاشر و سابع
و رابع را اوتاد طالع گفته اند و ثالث و ثانی عشر و تاسع و
سادس را زایل الوتد گویند باز دوم را از طالع و دوازدهم
و هشتم و ششم را ساقط گفته اند پس چهار برج اوتاد اند
و چهار مایل الاوتاد و چهار زایل الاوتاد و آن چهار که سا
قط اند دو از مایل الوتد است و آن دوم و هشتم است و دو
از زایل الوتد است و آن دوازدهم و ششم است و این چهار را
ساقط از آن گفته اند که بطالع ناظر نیستند والله اعلم **نوع
سیم در [illegible]** درجه طالع دلیل مشرق است
و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه
رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل است بر آن

و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را
مایل الوتد گویند

ناحیه که میانه مشرق و شمال است واین ربع را مذکر مایل خوانند
واو دلیل است بر عمر مولود بر عهد صبا اما از درجه عاشر
تا غارب دلیل است بر آن ناحیه که میان مغرب و شمال است
واین ربع را مونث زایل خوانند واو دلیلست از عمر مولود

[حاشیه: و وقت جوانی اما او درجه رابع تا غارب دلیل است بر آن ناحیه که میان مغرب و جنوب است واین ربع را [illegible] خوانند و او دلیل است از عمر]

بر اوان کهولیت اما از درجه رابع تا درجه طالع دلیل است
بر آنچه میان مشرق و جنوب است واین ربع را مونث مایل
خوانند واو دلیل است از عمر مولود بر زمان پیری اما برج
طالع مذکر است وثانی مونث وثالث مذکر ورابع مونث
همچنین تا دوازده خانه طالع اگرچه در اصل طالع مونث
افتاده باشد **فصل چهارم ارباع عالم بر بروج و کواکب**
مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت بحمل و شمس و زحل [illegible]
است و مغیب است از طرف شمال بسرطان و مشتری منسوب

[حاشیه: هر دو بمیزان و زحل و مریخ منسوبست اما آنچه مابین مطلع و مغیب]

وآنچه مابین مغیب و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زحل
منسوب است و عطارد شارکست با هر یک ازین کواکب
جهه اما قول متقدمان آنست که برج سرطان و مشتری دلیل
عراق عجمند اما برج میزان و زحل دلیل رومند اما برج عقرب
و زهره دلیل عرب اند اما برج جدی و عطارد دلیل هندند

اما

اما برج اسد و مریخ دلیل ترکند اما شمس دلیل مشرقین است
و قمر دلیل مغربین اما زهره و حوت دلیل ماوراء النهرند و اما
حمل و آفتاب دلیل خراسانند اما سنبله و مریخ دلیل فارسند
اما جوزا و عطارد دلیل شام اند اما قوس و مشتری دلیل عراق
عربند اما زهره و میزان دلیل خوارزم اند اما سنبله و عطارد
دلیل خطائی اند اما دلو و زحل دلیل بابل اند و اما ثور و مریخ
دلیل دشت قبچاقند **فصل پنجم در منازل قمر** بیست و هشت
صورت اند درین دوازده برج هر یکی از چند کوکب که آنها
را منازل خوانند ونامهای ایشان اینست شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود
اخبیه مقدم موخر رشا پس هر هفت ازین منازل در
ربعی از ارباع فلک البروج اند و بفصلی از فصول سال منسوب اند
وجهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت به برج
ربیعی دارند و شمالی اند و صاعد و از ارباع عالم آن ربع که میان
مشرق و شمال است بدین هفت منسوب اما هفت دوم
نسبت به برج صیفی دارند و شمالی اند و هابط و آن ربع که میان

شمال ومغربست بدین هفت منسوبست اما هفت برج
خریفی اند وجنوبی اند وهابط وان ربع که میان مغرب و
جنوبست بدین هفت منسوبست اما هفت چهارم بیست برج
شتوی منسوبند وجنوبی صاعدند وان ربع که میان جنوب
ومشرقست بدین هفت منسوبست پس تو در جمله
ربع را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند وهر منزلی
دوازده درجه وپنجاه ویک دقیقه وکسری نصیب افتاده
اما بعضی ازین منازل سعدند وبعضی نحس وبعضی ممتزج
وبعضی مذکر وبعضی مونث وبعضی گرم وبعضی سرد وبعضی
خشک وبعضی تر اما قول بعضی انست که هر منزلی بفصلی
منسوبست طبع آن فصل دارد وبعضی گفته اند که هر منزلی
که در یک برج افتاده اند طبع این برج دارند وان منزل که مشترک
است میان دو برج ممتزج اما اهل بابل ومصر وهند اعتبارات
بر منازل قمر نهاده اند اما انچه حواشی تقویم طلوعات منازل
نویسند انست که هر منزلی چون از شعاع بیرون آید وصبح
در مشرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند ودرین تاریخ
شیخ مقدم در چهاردهم اذار ماه رومی طلوع [illegible] وباقی

منازل

منازل بعد از هر یکی بسیزده روز طالع شود ودر سال کبیسه
رومی ذیره را چهارده روز نویسند اما انچه در چهار
نقطه انقلاب [illegible] بند شرطین در اول حمل است وثریا در اول
سرطانست وغفر در اول میزانست وقابع در اول جدی
است [illegible] طالع
برج طالع دلیلست برتن وجان وبقا واغاز کارها وتدبیرها
در مصالح وانچه مولود خواهد کردن وطلبیدن وکیفیت
زندگانی وسعادت وشقاوت واز اعضا دلیلست بر سر
مولود بیت المال دلیلست بر مال ومعاش ویاری کنان و
وکیفیت ان ودخل وخرج وسخا وبخل وخوردن واشامیدن
واز اعضا دلیلست بر گردن وحلقوم واطراف گردن بیت الثالث
دلیلست بر برادران وخواهران واقربا ونقل از جای بجای
ونیکی وبدی احوال خویشان وهمسایگان وتعب علوم واموختن
چیزها وکیفیت حرکت واز اعضا دلیلست بر بازوها ودستها
بیت الرابع دلیلست بر پدران ومادران واملاک ومقام
وضیاع وعقار وجایگاه دفن کردن مال ودانستن احوال
پدران ومادران در قدم مولود وعاقبت کارها وکیفیت

هر یک و آنچه بعد از موت ماند و از اعضا دلیل است بر سینه
و معده و پستان **بیت پنجم** دلیل است بر فرزند و طرب و هدایا
و تشریف از بزرگان و هوا و رسول و بیت المال املاک او و عطا
اخبار و فرستادن هدیه و رسول و کیفیت احوال او و زنی که
بدی ملبوسات و مدح و ذم که مولود را بعد از مرگ گویند
و طلاق کردن زنان و از اعضا دلیل است بر پشت و جگر
بیت ششم دلیل است بر بیماریها و آفتها و عیبها و دانستن
علتها و صحت و سلامتی بیمار و مدت بیماری و شناختن احوال
بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها
و کیفیت هر یک و اگر مستولی در بیت خانه بود مولود
طبیب باشد و از اعضا دلیل است بر شکم و ناف **بیت هفتم**
دلیل است بر ازواج و شرکا و خصمان و دزدان و مخالفان
و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت و یافتن و نا یافتن در
دیده و کم شده و آنجا که مسافر خواهد رفتن و کیفیت هر یک
احوال او
و از اعضا دلیل است بر زیر ناف و عورت و نشستنگاه **بیت**
هشتم دلیل است بر خوف و خطر و موت و میراث و باطل
شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت و داشتن مال

وبیت

و بیت المال ازواج و شریکان و کیفیت احوال هر یک و از اعضا
دلیل است بر آلات شهوت و مقعد و رحم و مثانه **بیت نهم**
دلیل است بر سفرها و دین و مذهب و اعتقاد و طاعت و تحصیل علوم
و خوابها و تعبیر کردن و رای و تدبیر و لطف طبع و عقل و کیاست
و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی او و کیفیت هر یک
و از اعضا دلیل است بر رانهای مولود **بیت دهم** دلیل است بر سلطنت
و رفعت و جاه و پادشاه و اکابر و سروری و معروفی و مشهوری
و حکومت و احوال مادر او در قدم فرزند و شغل و عمل و عزل
و کیفیت هر یک و از اعضا دلیل است بر پیوند زانو **بیت یازدهم**
زانوها و ...
دلیل است بر سعادت و رجا و امیدها و یافتن مراد و دوستان
و دوستی کردن و بیت المال سلطانست و دلیل خلفا و وزرا
و نایبان و آنچه از عمل و شغل طمع دارد و احوال عشق و عاشق
و دانستن دوستان صادق و کاذب و کیفیت احوال هر یک
و از اعضا دلیل است بر ساقهای پای **بیت دوازدهم** دلیل است بر دشمنان
و شقاوت و رنج و قرض دادن و گرفتن و گرفتار شدن و هلاک
و غم و تهمت و حسد بردن و ستوران و شناختن نیکی و بدی احوال
دشمنان و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر سرهای پایها

فصل پنجم در صفات و منسوبات کواکب و راس و ذنب و
اثمار فصل اول در صفات و منسوبات قمر قمر را سعد اصغراست و
از فلک اول تا بلد و سعد اصغر است و متلون مزاج است مزاج
خاص او سرد و تر است و مونث است و شبی و رنگ سبزی که بسپیدی
زند یا اندک زردی و طعم او شور است که بتلخی زند و از بویها
انچه بخوشی مایل بود و بلغمی است و از حسها بصر و ذوق و از
اعضا دلیلست بر جانب چپ و معده و شش و پستان و کرده
و پوست نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها انچه از ماده
بلغم تولد کند و از مردم دلیلست بر خلفا و ولیعهدان و ملکزادگان
و نایبان و حاجبان و تجار و رسولان و اگر منحوس بود دلیل کند
بر پیکان و جاسوسان و مردم سفله و عوام خلق و کودکان خورد
و از صورتها دلیل است بر روی خوب و چشم شهلا و ابروی
پیوسته و دندانهای گشاده و نیکوی سر و روی و دلیلست
بر مادران و دایگان و کنیزکان و از خویها دلیلست بر مردم سلیم
و اهل بلده و غریبی در حق زنان و مردان و سخن چین و دو روی
ترویج و از نباتها دلیلست بر قصب و نیشکر و کتان و خیار
و از جانوران دلیلست بر مرغان ابی و دراج و قمری و از معادن

دلیلست

دلیلست بر انواع مهرها و لولو و مرواریدهای ریزه و نقره و از جایها
دلیلست بر کاریزها و غرابخانها و رودها و جویها و دریاها و
باغها و حوضها و جایها و (از دیهها) دلیلست بر دین بت پرستان و اقلیم
اول او راست و شهرهای بلغار است و سقسین و جابلقا و
صقلاب و روس و اقصای روم و بلاد بر طرف محیط تا بلادهای
مغرب فصل دوم در صفات و منسوبات عطارد ممتزج است از جمیع
کواکب که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج گیرد و از
فلک دوم تا بلد و مزاج خاص او گفته‌اند سرد و خشک است و با ابلقی
در رنگ ملون است و بوی او امیخته باشد و سودایی است
و از حسها حس ذوق دارد و از اندامها دلیل است بر زبان و کام
و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل است بر اصحاب دیوان
و دبیران و منصرفان و متکلمان و وزیران و اهل حکمت و منجمان
و مهندسان و اگر بد حال بود دلیل کند بر شاعران و بندگان
امرد و مردم بیهوده گوی و فالگیران و از خویها دلیلست بر زیرکی
و عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی ثنا و طلب حق و سخن
مکر و حیل و حاضرجوابی سخن و زودفهمی و از سنها دلیلست بر سن
پیش از بلوغ و تعلیم و تعلم و از نباتها دلیلست بر انچه ساق

و از جامه‌ها انچه بر اندام بود و دیگر دارند

نمازد و بوی او به تیزی زند و مانند بادام و کدو و کشنیز و تخم
بابونه و آنچه او را از جایی بجایی بگردانند و کلک و نی و از جوانات
دلیل است بر سگان شکاری و اشتر و بز و طوطی و چرخ و بوتیمار
و طیور آنچه که در شیرها قرار کنند و کفتار و مورچه و از
معادن دلیل است بر گچ و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب
و سینه و جامه های منقش و آلات کتابت و از لباسها
دلیل است بر فوطه و جامه باطرز و عنابی و عمامه و از بیماریها
دلیلست بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت زبان
کش سیاه و بر انداختن خون و وسواس و مالیخولیا و
دق و از جایها دلیلست بر دیوان خانها و عبادت خانها
و کتابخانها و خانها با الایشها و از دینها دلیلست بر دین
حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای مشهور او کوه یاجوج
و جابرسا و زمین الغورستان و منتشا مغولان و اطراف
ترکستان و جرکس و بردعه و بعضی از شهرهای شام و مصر
مغرب فصل [illegible] در شناختن زهره زهره سعد اصغر است و از
فلک سیم تابد و مزاج سرد و تر است و مونث و شبی و رنگ
سفیدی روشن و از طعمها چربی و شیرینی که لذیذ بود و از

و ماجوج

خلطها

خلطها رطوبت خون ریزی را دو دو از خصلتها حسن چشم و بینی و
خوش بوی و از اندامها آلت شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی و
و سفیدی در چشم و سیاهی موی و ساق دست و کف و از سنها
سن بعد از بلوغ و از مردمان دلیل است بر خاتونان و زنان و جوانان
و خوب صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان و چون بحال
بود دلیل بود بر مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادان و
بدکاران و از خویها دلیل است بر خوش خویی و گشاده رویی و خوشی
و معاشرت و طرب و لهو و لعب و هزل و طلب سرود و شعر و زدن سازها
موسیقی و عشق بازی و دلیل است بر بسیاری نکاح و راندن شهوت
و بکار داشتن عطرها و رقاصی و دلیلست بر ماده ان و ماکیان و
صورتها فربه و آبادانی تن و سطبری سرین و ران و ساق و خردی
دست و پای و باریک میان و درازی پشت و کوتاه پای و از نباتها
دلیلست بر آنچه خوش بوی باشد و شیرین و مغز میوها و انگور و
شفتالو و سیب و آبی و انجیر و از معدن دلیل است بر جزع و زبرجد
و مروارید و مانند آن و سرمه و پشم و پیروزه و لاجورد و هرآنچه
و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیل است بر آنچه
از ابریشم سازند و آنچه سفید بود و از جایها دلیلست بر بیشها

و بستانها و نیزارها و سبزها و گلزارها و هر جا که تماشا و
تنزه را شایسته بود و از بیماریها دلیل است بر آنچه از
ماده بلغم تولد کند و از راندن شهوت حادث گردد و بیماری
عشق و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و رنج گرده و دیوانگی
و احتباس بول و از حیوانات دلیلست بر خرگوش و ماهی و بز
و فاخته و هزاردستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش آواز
و خوب صورت بود و از دینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم
چهارم او راست و شهرهای معروف او جرجان است و زمین
تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا
و نسف و ترمذ و خوارزم و اذربایجان و ارمنیه و روم
و عرب و بابل و حجاز تا به دریای مغرب **ذکر طبیعت شمس**
و منسوبات او آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد است و بجرم نحس و از
فلک چهارم تابد و بمزاج گرم و خشک است و گفته اند مذکر
و روزی و متوسط است میان علویان و سفلیان و برنگ زرد
است رخشان و بطعم تیز است و لطیف و از جسمها احسن بنائی آمد
و از اندامها دلیلست بر جانب راست و دل و سینه و معده و
دهان و چشم راست و از سنها سن وقوف و از مردم دلیلست بر

پادشاه

پادشاهان و حاکمان و سروران و کریمان و پیش روان هر قومی
و چون بحال بود دلیل کند بر زاهدان و معماران و استادان و
بت پرستان و رهبانان و از صورتها دلیلست بر مردم تن آور
و بزرگ سینه و قوی اعضا و از طرف بالای او سطبر و از خویها
دلیلست بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و کثرت
غضب و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی
و از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و
بدل تعلق دارد و چشم و دلیلست بر بیماران و اتابکان و از
نباتها دلیلست بر نیشکر و ترنگبین و عسل و انار شیرین و انگور
و خرما و از معادن دلیلست بر یاقوت و لعل و زر سرخ و الماس
و فیروزه و از حیوانات دلیلست بر اسبان قیمتی و گوسفند کوهی
و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و صقر و زنبور عسل و از
جایها دلیلست بر معادن و قصرها و سراها و تختگاه پادشاه
و از آلتها دلیلست بر کلاه و تاج و سربند و کمر مرصع و طوق
مرصع و جامهای زر و از دینها دلیلست بر دین نصاری و اقلیم
چهارم او راست و شهرهای او بلاد چین است و کشمیر و کوه
بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان

و بعضی گفته اند دین [illegible]

و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین و قم و سیاه
کوه و همدان که از اشتر خوانند و شهر زور و رقه و بیت المقدس
و قاهره تا بدریای مغرب ذکر بهره و مشتا و منسوبات مریخ
مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و بمزاج گرم و خشک است
با فراط و مذکر و روزی و بعضی گفته اند مؤنث است و بچه
بلغم لغت و تیز و برنگ سرخ است و سفید تیره و بوی ناخوش
دارد و صفرا وی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا
دلیل است بر زهره و رگها اجنبنده و ساقها و کوشها اعضا
و از مردم دلیلست بر زهره امرا و ملوک و لشکرکشان و ارباب
سلاح و چون نحس بود دلیل کند بر اهل فتنه و شر و دزدان
و رهزنان و مفسدان و خونیان و مخالفان و جلادان و
سلاخان و از خوها دلیلست بر دلیری و شجاعت و دروغ و
خلاف و سبکباری و بدعهدی و از صورتها دلیلست بر مردم
بلند بالا اشقر لطیف برکه سرخ موی کوش و سرخ موی با بله
زده روی زخم خورده و علامت بر روی و دندانها و از سنها
اخر جوانی و اول کهولت و از نباتها دلیلست بر درختان
با خار و چوب بقم و عود و بیدان و کندنا و سیر و پیاز و تنبل

وانواع

وانواع زهرها و از معادن دلیلست بر مس احمر و آهن و
دار الکتبها انواع سلاحها و زین و سنام و هر آلات که از آهن کنند
و از حیوانات دلیلست بر کوسفند و خرگوش و یوز و کرک و شغال
و کرزه و مار افعی و عقرب و خارپشت و از جایها دلیلست بر آتشکده
ها و لشکرگاه و جایها سیاست و مطبخها و هر جا که حیوانات بکشند
و از بیماریها دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و بیماریها سو — سند
و جراحتها و سوختن و ریشها و کشن زدن و افصد بلاغ و شق
محتاج بود و زحمت حکم و بواسیر خون و هر علتی که از گرمی و
خشکی پدید اید و از جامه ها افضل درعها پوشند و از دینها
دین آتش پرستی و از اقالیم پنجم او راست و شهرها او مطرف کشمیر است
و الهاور و قندهار و جبال الیقان و بعضی از غور و زابلستان و
کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان و اردستان و خوزستان
و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل ذ
شود ذکر بهره و مشتا و منسوبات مشتری مشتری سعد بزرگ است و از فلک ششم
تابد و بمزاج گرم و تر است بر طبع حیات و مذکر است و روزی
و برنگ سفیدی است که بسبزی زند و بطعم شیرین است و خوش
بوی و از مردم دلیلست بر پادشاهان عادل و مردم شریف و [illegible]

و بعضی گفته اند بت پرستی

و غزنین

یا زردی

وتفقات و وزرا و وزها و بازرگانان بزرگ و توانگران و
مردم با دیانت و امانت و امر معروف و نهی منکر و قیمان و
خزانه داران و چون نحس بود دلیلست بر اهل زرق
و فریب و مردم منافق و خویشتن ستای و کسانی که جهد چو
اند که نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خوهای
است بر لطف و حلم و زهد و پارسائی و راستی و حرص اصلاح
کارها و از بیماریها دلیلست بر آنچه از روی نفرت باشد و
اماسها و بادها که رنگ بگردانند و از نباتها دلیلست بر گندم
و جو و برنج و نخود و کنجد و قرطم و سیب انار شیرین و از معادن
دلیلست بر زر و سیم و الماس و برنج و گوهرهای شریف و از
حیوانات بر آنچه بخورند و حلال بود و طاوس و لقلق و
هما و از جایها دلیلست بر صیادگاهها و مساجد و جوامع
و منزلهای عالمان و واعظان و مقامهای معتبر و خزانه
و از صورتها دلیلست بر صورت شریف و چشمهای فراخ و
مویهای بور رنگ و از اندامها دلیلست بر خون طبیعی و
و مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگهای جهنده و از شهاس
کمولیت و از حسها حس لمس و از لباسها آنچه کبود بود

و امانت داری ... [illegible]

[illegible]

و عالمان

و عالمان و ارزن و فوطه و جامه های پاکیزه و او بر عهد و نهاد ملت
از روی علم و پاکی و عدل و اقلیم دوم او راست و شهرهای او
مکران است و سیستان و طرف خراسان و حدود دریای فارس
و بحرین و لحصا و مکه و مدینه و اطراف مغرب [illegible]
[illegible] زحل نحس بزرگ است و از فلک هفتم تا بیع
و مزاج سرد و خشک است با فراط بر مزاج موت و مذکر است و
روزی و گویند خصی است و بطعم ترش است و رنگ او سیاه
و بوی او ناخوش و از مردم دلیلست بر ملکان قدیم و ارباب
خاندانهای قدیم و مردم قلعه داران و رئیس و دهاقین و
مشایخ و خداوند زرع و اگر بحال بود دلیل بود بر اهل علم
و مشایخ بیکار و بندگان و مزدوران و کلکاران و حبشیان
و مردم گوشه نشین و سودائی است و از اعضا دلیلست بر
سپرز و استخوانها و روده و پوست و پشت و ناخن و پلیدی
پشت و از بیماریها دلیلست بر آنچه دراز کشد بود چون
استسقا و نقرس و سستی اعضا و کش سیاه و بلغمها خام و علتها
باطن و مزمن شدن و آنچه در بیماری حادث و سبب آن
سردی و خشکی باشد و از حسها دلیلست بر حس شم گران

و بعضی گفته اند بر دین ترسا

شده و از نحوها دلیلست بر جهل و ترس و بخل و مکر و تزویر
و جبر و ستیزه کاری و کاهلی و از صورتها که زشت بود و بزرگ
سر باشد و خرد چشم و بوسیده بوی و فراخ دهن و سطبر لب و
سخت آواز و از شهرها دلیلست بر سن پیری و دلیلست بر پدران
و جدان و بابک و دایه و از حیوانات دلیلست بر هر چه ازکن
باشند و سخت کار و شترمرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و
و ملخ و هر چه بر زمین خانه دارد چون موش و مارها
ان و از جامها دلیلست بر غلیظ از پشم و موی سازند و بزرگترینها
و خلقانها و از نباتات دلیلست بر عقاقیر و بیخها و دارها
که قابض بود و هر چه کهن و کند شده باشد و از معادن
دلیلست بر سرب و روی و آهن کاربرده و سنگهای بی قیمت
و از جایها دلیلست بر کوههای خشک بلند و غارها و مغاکها
خراب و بناهای قدیم و گورستانها و ستورستان و کورها
و قلاع و از دینها دلیلست بر دین یهود و اقلیم اول او راست و
شهرهای او سراندیب است و اقصی هند و سند و جزایر دریا
جنوب و حبشه و زنگیان تا بربرهای مغرب اما در هم اقالیم
خلاف کرده‌اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم

شمس

شمس راست و اقلیم سوم عطارد را و اقلیم چهارم مشتری را
و اقلیم ششم قمر را و اقلیم هفتم مریخ را و در اول و هم خلاف نیست
و قول اول راجح است که گفته اند قوت خمسه در دلالت سعادت و شقاوت
اندر دو علامات قمر دلیل کارهای عالم کون و فساد است و دلیل
و اهل دنیا و تغیر حالات هر یک از موالید ثلاثه خاصه نفس
انسان و سهم السعادة بدو منسوب است و دلیل سعادتهای خارجی
است چون مال و جاه اما شمس دلیل امور آخرت است و اصل عقلی
و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن هر موجودی در عالم
خاصه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوب است و دلیل
سعادتهای داخلی چون رای و فهم و دانش است که موضوعات
بر آورده قمر و شمس نهاده اما زحل دلیل سخت کارهای دنیاوی است
از روی شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و
و خفتی و ... کارها اما مریخ دلیل کارهای دنیاست از فسق
و فجور و قتل و دزدی و دروغ و هر فساد که سبب شقاوت اخروی
باشد اما زهره دلیل امور دنیاوی است و طلب سعادتهای
این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و
زینت و نکاح و توالد و تناسل اما مشتری دلیل امور دینی

وانتساب اخوت وطلب کارهای پسندیده وحسن اخلاق و ادب و پاکی
در راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنکه خدا
در تمنای اخوت اما اگر هر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و بر حال
بوند دلیل کند بر ظهور فسادها و شقا و تباهی در دنیا و اخرت و اگر
نیک حال باشد صفتهای هر دو نحس بقوت باشد اما بفعل نیاید
و اگر این نحسان در حظوظ سعدان بوند یا سعدان بریشان نگرند
این صفتها موجود نشود اما بود که مگر اندکی یا از قوت بفعل
نیاید یا بصورتی در فعل آید که پسندیده نماید و باتفاق بود اما
اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولود و بر حال بوند دلیل کند
موجود شدن اندکی از سعادتها دنیاوی و اخروی باتفاق اما
سعدان در خانهای نحسان بوند یا نحسان بر ایشان ناظر یا
با در حظوظ نحسان بوند دلیل ضعف آن بود و سعادتها و بی
ثباتی دوران و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیاوی
اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند و یاری دهد در سعادت
و شقاوت از دنیاوی و اخروی هر یک را و ان معاملت بدو هم
طرف پس حکم او از مستولی بر موضع وی یا بدان کوکب که بدو
ناظر باشد یا در خانه آن کوکب بود **فصل نهم در مقالات د**

سوم

سوم در راس و ذنب گفته اند راس کریم و تراست بر مزاج مشتری و سعد
و زیاده کننده است و او را عقده شمالی و جوزهر خوانند و او
دلیلست بر بزرگی و جهانبانی اما ذنب سرخ و نحس است و بر مزاج
زحل و نحس است و کم کننده و او را عقده جنوبی خوانند و او
دلیلست بر دزدی و غارت چون قمر در عقده راس باشد عرض او
بطرف شمال افتد از منطقة البروج و چون در عقده ذنب باشد
عرض او بطرف جنوب رود و این راس و ذنب دو موضع اند
که تقاطع کرده اند فلک ممثل و فلک حامل که بقمر منسوب است
و عقده ذنب پیوسته در مقابله راس باشد و بعد میان
هر دو شش برج بود راست **فصل چهارم** در اقسام بروج بر کواکب
هشت اثنا **قسم اول در قسمت خانها** این دوازده برج را بر هفت
کوکب قسمت کرده اند بعینه بر نوع از انقسام کمنوع قسمت خانه
است چنانکه آفتاب و ماه هر یکی را یک خانه است و پنجه کوکب دیگر را
دو خانه و بنا این قاعده بر آنست که آفتاب پادشاه کواکب
و اسد پادشاه بروج و ثابت است و بمزاج آفتاب و اشرف عناصر
است پس خانه آفتاب او شاید تر بود از بروج دیگر و ماه
برج سرطان لایق تر بود از آن جهت که منقلب ترین بروج سرطان

است واو بمزاج قراست پس لایق تر بود بماه از بروج دیگر اما گفته اند
از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتاب است و از اول دلو
تا آخر سرطان حیز ماه است و این هر دو حیز را ولایت نیز خوانند
اما هر یک از خمسه متحیره را در حیز آفتاب است و دلو از
حیز ماه و مشتری را قوس از حیز آفتاب است و حوت از حیز ماه
و مریخ را عقرب از حیز آفتاب است و ثور از حیز ماه و عطارد را
سنبله از حیز آفتاب است و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک پس
گفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب یکی از این اقسام است
و شکل افتادن خانهای ایشان با این دو نیز چنانک این
دو خانه زحل چون در مقابله هر دو خانه نیرین است و
نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت این تمام گفته شود
پس زحل را نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه مشتری
در تثلیث هر دو خانه نیرین اند و نظر تثلیث تمام سعد است
پس مشتری را سعد بزرگ خوانند و چون هر دو خانه مریخ در
تربیع هر دو خانه نیرین اند و نظر تربیع نیم نحس است پس
مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسدیس
هر دو خانه نیرین اند در نظر تسدیس نیم سعد است پس او را

سعد

سعد اصغر گفته اند و چون هر یک از دو خانه عطارد در حیز آن
نیر که هست از خانه او ساقطست پس او را نیم سعد و نیم نحس — در اول
ممتزج خوانند اما گفته اند که هر کوکب که در حیز آفتاب بود
در قوت و تربیت ماه باشد تا در آن نصف بود [illegible]
سعادت و نحوست کواکب بسبب قرب و بعد افلاک است از آفتاب
و ماه و آن چنان است که یقین است که اعتدال مزاج علت
سعادت است و افراط سبب نحوست پس چون فلک مریخ نز — دیکتر است
با آفتاب از مشتری و زحل در مزاج او گرمی و خشکی با فراط حاصل
خشکی و ساقطست از آفتاب پس او را نحس خرد گفته
اند اما فلک زحل دورتر از دو کوکب است از آفتاب مزاج
او را سردی و خشکی گفته اند با فراط حاصل و در سردی و در
تربیع آفتابست پس او را نحس بزرگ گفته اند اما مشتری
در وسط است و وسط با اعتدال منسوب است و در تسدیس
آفتاب است پس او را سعد بزرگ گفته اند بزرگ پس چون این
سه کوکب علوی اند سعادت و نحوست ایشان را بسبب
آفتابست اما علت سعادت زهره قرابت از آن جهت که نیز
اصغر است و بدل آفتاب و زهره سعد اصغر است و بدل مشتری

و مزاج زهره موافق قمر در سعد وسط از قمر و کمتر نیست او را
سعد اصغر گفتند اما عطارد چون از قمر ساقط است بغلبت
او را بمزاج منسوب نکردند اما بسبب سرعت تغیر گفتند که مزاج
با دوار دو چون این دو کوکب غلبه اند حالات ایشان را تعبیر
تعلق کردند چنانکه طول آن با آفتاب اما از روی حقیقت
در کواکب پنج مزاج نتواند بود چه آنکه جوهر بسیط اند لیکن
حالات ایشان علت وجود مزاجها در مرکبات اما صداقت
و عداوت هست میان این کواکب و علت افتادن شکل آنها
ست چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم بایزین پس هر
کوکب که خانه او در دوازدهم خانه دیگری افتاده است آن هر دو
کوکب دشمن یکدیگر باشند و حکم تربیع و مقابله همین است و هر
کدام کوکب که خانه او در تثلیث یا تسدیس دیگری باشد دوست
همدیگر باشند مثلا سنبله دوازدهم میزان است و ثور دوازدهم
جوزا پس میان زهره و عطارد دشمنی باشد و چون سنبله با
عقرب و حمل با جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد
و مریخ دوستی و همچنین میان زهره و زحل دشمنی بود و میان
زهره و مشتری دوستی و میان زهره و زحل دشمنی و میان مریخ و

زحل

و زحل دشمنی و میان مریخ و زحل دوستی و میان نیرین و زحل
دشمنی باشد و با مشتری دوستی بود و با مریخ دشمنی باشد و با ز
دوستی و با عطارد نه دوستی دارند و نه دشمنی و بسبب دوستی
و دشمنی میان مردم اینست فصل دوم در قسمت شرف
هر کوکبی را برج خانه شرف است بلکه درجه معین که چون در آن
نقل کند قوت شرف ابتدا کند و چون بدان درجه برسد
غایت قوت باشد و چون از آن درجه بگذرد آغاز نقصان
قوت پدید آید و چند برج کمتر شود تا از آن برج بیرون شود
پس چون این قسمت چنانست که برج سرطان خانه شرف مشتری
در پانزدهم درجه و حمل شرف آفتابست در نوزدهم درجه و جدی شرف
مریخ است در بیست و هشتم درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفتم درجه
میزان شرف زحل است در بیست و یکم درجه ثور شرف قمر است در سیم درجه
سنبله شرف عطارد است در پانزدهم درجه جوزا شرف راس است
در سیوم درجه قوس شرف ذنب است در سیم درجه اما این قسمت
بدان سبب این چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است
و مشتری دلیل حیات است شرف او در این خانه لایق بوده است
و آفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حمل است

و در بیست یکم درجه

شرف او موافق تر بود و مریخ چون دلیل صلابت است هفتم
سرطان که جدی است شرف او در خورتر بود و زحل چون دلیل
کشت و زرع و عمارت است چهارم او که میزان است از سرطان
شرف او شایسته تر بود اما از روی دیگر آنست که چون طالع
اوتاد او بروج منقلبه آفتاب و هر چه کوکب علوی بشرف در
اوتاد او بود اولیتر بود اما قمر چون خلیفه آفتاب است از
مایل الوتد [illegible] قوی او را نازدیم نیست و ان ثور است شرف
قمر بودی موافق تر است و چون زهره سعد است دلیل پاکی
و حوت خانه سعد اکبر موافق مزاج زهره و نهم از سرطان است
شرف او در حوت بایسته تر بود و چون عطارد دلیل عقل و علم
و سنبله برج انسی و سیم سرطان است شرف عطارد در وی سزاوار
تر بود پس قمر در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زهره
است و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس
ازین اوضاع آن معلوم شد که شرف این کواکب ازین
خانها بجهت یک ناظر خاصه خانهای سفلیان بسفلیان و
علویان بعلویان اما چون راس از کواکب نیست شرف او در خانه
ساقط ثابت بود و ان جوزا است و شرف ذنب چنین و ان قوس

است

است اما هر کوکبی را خانه است که ان را خانه وبال خوانند یعنی خانه
رنج و زحمت و ان برج هفتم بود از خانه ان کوکب مثلا زحل را
اسد و سرطان خانه وبال است از انکه اسد هفتم دلو است و سرطان
هفتم جدی و خانه وبال آفتاب دلو است و خانه وبال ماه جدی
و خانه وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور و خانه وبال
زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و مشتری را دو خانه
وبال است یکی سنبله و یکی جوزا و عطارد را دو خانه وبال است یکی
حوت و یکی قوس پس تا کواکب در وبال بود در رنج بود و ضعیف
باشد و ضعف دیگر هبوط است و خانه هبوط هفتم برج بود از
خانه شرف و درجه هبوط همان درجه شرف بود پس چنانکه
وبال برج هفتم است از هر خانه کوکبی برج هبوط هفتم است از
خانه شرف کوکب مثلا شرف مشتری در سرطان به پانزده درجه
و برج جدی هفتم برج است از سرطان پس هبوط مشتری در جدی
به پانزده درجه و هبوط آفتاب در میزان به نوزده درجه
و هبوط مریخ در سرطان و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب
و هبوط عطارد در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس
در قوس و هبوط ذنب در جوزا و تا کوکب در هبوط باشد در

در زندان وبند باشد وبلک ضعیف بود **نوع سیم در**
ارباب مثلثات این قسمت چنان است که هر سه برج که بطبع یکی
اند از مثلثه خوانند پس مثلثه چهار باشد بر عدد عناصر
و هر مثلثه را بسه کوکب داده اند وان کوکب را ارباب آن مثلثه
برج خوانند و اصل این قسمت چنانست که مثلثه مذکر را ارباب
کواکب مذکر اند و مثلثه مؤنث را ارباب کواکب مؤنث چنانکه
مثلثه آتشی که حمل است و اسد و قوس در طالع های روزی
رب اول آفتاب است و ثانی مشتری و در طالع شبی رب اول مشتری
و ثانی آفتاب و شریک هر دو بروز و شب زحل و بعضی کسان شریک
را اعتبار نکرده اند اما جمهور بکار داشته اند اما مثلثه
بادی را در طالع روزی زحل و عطارد داده اند و در طالع شبی
اول عطارد را داشتند و ثانی زحل را و شریک هر دو بروز
و شب مشتری اما مثلثه خاکی را در طالع روزی بزهره
و قمر دادند و در طالع شبی اول قمر را داشتند و ثانی زهره را
و شریک هر دو بروز و شب مریخ اما مثلثه آبی را در طالع روزی
بمریخ دادند و زهره و در طالع شبی اول زهره را داشتند و
ثانی مریخ را و شریک هر دو بروز و شب قمر را تا بشرکیان و

طالع

طالع روزی زهره را مقدم داشتند لیکن مقدم داشتن
مریخ بصواب نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر اند آتشی و بادی
و کواکب ایشان مذکر اند و دو مؤنث اند خاکی و آبی و کواکب
ایشان مؤنث **نوع چهارم در قسمت حدود بر ترتیب** این اقسام
حدود بر چند وجه است انچه مستعمل اهل روزگار است
است و بطلمیوس این را اعتبار کرده است و از احد و داحل مصر خوانند
و این چنان است که هر برج را بخمسه متحیره قسمت کرده اند با
اقسام مختلف و اول آن حدود در جدا است و اکثر آن دوازده درجه
و آخر بروج حدود نحسان افتاده است و این قسمت را وجه و
ترتیبی یاد کرده اند او را جدول نموده شد **نوع پنجم در**
وجوه کواکب این قسمت چنان است که هر برج را سه قسمت
راست کرده اند هر قسمی ده درجه و هر قسمی را بکوکبی داده اند بر
توالی بروج و کواکب چنانکه ده درجه اول حمل نصیب عطارد
و ده میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بر همین قیاس کنند
بر ترتیب تا آخر حوت بان بمریخ رسد و این قسمت را وجوه
اهل مصر خوانند با جدول حدود نموده شد جدول این است

[illegible]	جدول حدود مصریان					وجوه مصریان		
[illegible]	مشتری ۶	زهره ۶	عطارد ۸	مریخ ۵	زحل ۵	مریخ ۱۰	شمس ۲۰	زهره ۳۰
ا	زهره ۸	عطارد ۶	مشتری ۸	زحل ۵	مریخ ۳	عطارد ۱۰	قمر ۲۰	زحل ۳۰
ب	عطارد ۶	مشتری ۶	زهره ۵	مریخ ۷	زحل ۶	مشتری ۱۰	مریخ ۲۰	شمس ۳۰
ج	مریخ ۷	زهره ۶	عطارد ۶	مشتری ۷	زحل ۴	زهره ۱۰	عطارد ۲۰	قمر ۳۰
د	مشتری ۶	زهره ۵	زحل ۷	عطارد ۶	مریخ ۶	زحل ۱۰	مشتری ۲۰	مریخ ۳۰
ه	عطارد ۷	زهره ۱۰	مشتری ۴	مریخ ۷	زحل ۲	شمس ۱۰	زهره ۲۰	عطارد ۳۰
و	زحل ۶	عطارد ۸	مشتری ۷	زهره ۷	مریخ ۲	قمر ۱۰	زحل ۲۰	مشتری ۳۰
ز	مریخ ۷	زهره ۴	عطارد ۸	مشتری ۵	زحل ۶	مریخ ۱۰	شمس ۲۰	زهره ۳۰
ح	مشتری ۱۲	زهره ۵	عطارد ۴	زحل ۵	مریخ ۴	عطارد ۱۰	قمر ۲۰	زحل ۳۰
ط	عطارد ۷	مشتری ۷	زهره ۸	زحل ۴	مریخ ۴	مشتری ۱۰	مریخ ۲۰	شمس ۳۰
ی	عطارد ۷	زهره ۶	مشتری ۷	مریخ ۵	زحل ۵	زهره ۱۰	عطارد ۲۰	قمر ۳۰
یا	عطارد ۱۲	مشتری ۴	عطارد ۳	مریخ ۹	زحل ۲	زحل ۱۰	مشتری ۲۰	مریخ ۳۰

ثم شرع در قسمت فرح کواکب این قسم بطالع تعلق دارد

چون صورت طالع تعین افراح معلوم کرده دو این چنانست
که عطارد چون کوکب عقلست و نطق فرح او در طالع باشد اما
قمر چون نیر اصغرست و دلیل حرکت و مصالح جسمانی فرح او در ثالث

بود واما زهره چون کوکب طربست وعشق وطلب تولد وتناسل
وسعد اصغرست فرح او در پنجم باشد اما مریخ چون نحس اصغرست
ودلیل شر و فتنه ساقط اولی تر باشد فرح او در ششم باشد
پس نیر اصغر وسعد اصغر ونحس اصغر را خانها فرح تحت
الارض افتاد از طالع اما چون آفتاب نیر اعظمست وخانه
نهم دلیل سعادت آخرت وسفر فرح او در نهم بود اما مشتری
سعد اکبرست ودلیل رجا واصل تا فرح او در دوازدهم
باشد تا ساقط بود از طالع پس نیر اعظم وسعد اکبر ونحس
اکبر را خانها فرح فوق الارض افتاد اما هرچه وحمل تقابله
حمل کرده در تسدیس وتثلیث طالع وهرچه وپرین در مقابله
حمل کرده در تسدیس وتثلیث طالع وهرچه ونحس در مقابله حمل کرده
وساقط از طالع وبرج در مقابل فرح بود چنانکه فرح قمر در سوم و
فرح شمس در نهم بود و باقی برین قیاس ثم شرع در اثنا عشریات
بروج وکواکب این عمل هم بطالع نسبت دارد وان چنانست که
هر برج را بدوازده قسمت کرده اند هر قسم را دو درجه و نیم
پس قسم اول بهر صاحب بیت بود و قسم دوم بهر صاحب برج
سیم همچنین تا بهر دوازده برج داده شود وطریق عمل آن است که

اثنا عشریه طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است و آن
درجات را در دوازده ضرب کنند و از طالع سی گان سی گان بیفکنند و آنجا
که کمتر از سی ماند اثنا عشریه طالع آنجا بود و حکم هر برجی
و این عمل در استخراج ضمیرها بکار دارند هر کجا اثنا عشریه طالع
وقت افتد ضمیر آنجا افتد و این بجای نظر طالع بود اما اثنا عشریه
کوکب آنجا باشد بنگرند تا کوکب در برج بود چند درجه قطع
کرده بود آن درجات را در دوازده ضرب کنند و سی گان سی گان
از برج کوکب طرح کنند آنجا که کمتر از سی ماند اثنا عشریه کواکب
آنجا باشد زهره در حمل پانزده درجه و چهار دقیقه
پس از ضرب پانزده در دوازده صد و سی و دو درجه حاصل
باشد و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت
دقیقه این اعداد را از برج حمل سی گان طرح کردیم بر
حساب به دوازده درجه و چهل و هشت دقیقه از برج
اسد پس اثنا عشریه زهره در اسد بود دوازده درجه و
چهل و هشت دقیقه اگر همین پانزده درجه زهره را
دهند چنانکه دو نیم بحمل و دو و نیم بجوزا و دو نیم بسرطان
بر قاعده اول که شرح دادیم تا ده درجه مستغرق شود

دیگر چهره

دیگر چهره و چهار دقیقه باقی ماند پس یکی چهره در دوازده ضرب
کنند دوازده حاصل آید و از چهار دقیقه چهل و هشت دقیقه
و این نصیب اسد باشد مناسب عمل اول اما حکم اثنا عشریه
کوکب آن است که اگر کوکبی در اثنا عشریه کوکبی افتد چنان بود
که بصاحب اثنا عشریه ناظر یا در خطی از خطوط او بود اثنا عشریه
مزاج صاحب خود دارد و بعضی کسان دلایل را بدو تشریح کنند
اگر چه اهل روزگار از آن کمتر استعمال کنند و بکار دارند اما یاد
کردیم تا کتاب بی فایده او نبود اما اقسام دیگر هست چون
نه بهر و هفت بهر و نیم بهر و دریجان و ادرجان و حان
و حنتبار و مانند آن و این قسمها بیشتر بقول هند است و
درین عهد متروک است ما نیز یاد نکردیم تخفیف سواد را و
ششم در صفت ایام کواکب شبانروز یکی دور فلک مستقیم
است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع صبح صادق است و
بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و نزدیک
منجمان از دایره نصف النهار اما اول شب باتفاق از غروب
نصف آفتاب و طلوع سیاهی از افق مشرق پس شبانروز را
به بیست و چهار قسم کرده اند و هر قسمی را ساعتی خوانند

وساعات بر دو نوع بود مستوی و معوج مستوی آنست که هر روزی
از بیست و چهار جزو شبانروزی بود و آن دایما پانزده درجه مطالع
باشد و بدین سبب او را ساعات مستوی نام کرده‌اند امّا
علی الدوام روزهای تابستان و شبهای زمستان زیادت شود
و او را ساعات معتدله نیز خوانند ساعات معوج آنست که
یک جزوست از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز دراز یا
شب کوتاه تر شود عدد او از ده بیش و کم نگردد امّا اجزای او زیاده
و کم شود از پانزده درجه مطالع بسبب زیاده و نقصان زمان
و او را ساعات معوج خوانند و زمانی نیز گویند امّا از هفته هر
روزی را بکوکبی و ساعات اول آن روز از ساعات معوج خوانند
و زمانی نیز گویند امّا از هفته هر روزی را بکوکبی نسبت کرده‌اند
و هر ساعت را بکوکبی و ساعات اول آن روز از ساعات معوج بدان
کوکب داده‌اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس
ساعات اول ازین روز او راست و ساعت دوم زهره را
که تحت اوست و سیم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و
ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب و نهم زهره
و دهم عطارد و یازدهم قمر و دوازدهم زحل را چون دوازده

ساعت

ساعت روز یکشنبه بزحل شود ساعت اول از روز دوشنبه
مشتری را بود و ساعات دوم مریخ بهمین قیاس میکرده تا
ساعت دوازدهم از شب دوازدهم از شب دوشنبه قمر را
بود و دوم زحل را برین قیاس شب سه شنبه زهره را بود
روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز
چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه مریخ را و روز پنجشنبه
زحل را و روز آدینه زهره و شب یکشنبه عطارد و ساعت
دوازدهم ازین شب مریخ را و باز اول روز یکشنبه آفتاب را
بر همین ترتیب دور میکند امّا اهل بابل و بزرگان که تتبع
ایشان کرده‌اند چون اسحق کندی و ابومعشر و دیگران بنا
استخراج ضمیر بر باب ساعت نهاده‌اند و طالعها و قرانها و ابتلا
ادوار از صاحب ساعت کنند و مناسب آنست که در هر کاری
و هر ساعتی کاری که مناسب صاحب آن روز یا آن ساعت باشد
کرده شود مثلا روز یکشنبه منسوب بآفتابست و بدیدار پادشا
و آنچه بآفتاب تعلق دارد و نیک باشد و حکم شب و روز
ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته شعبده‌ها
و نظرهای بعضی به بعضی چهار اقسام عمر اول کوکب بنظرها

هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر نظرها و آن بر نوعست
بر هفت قسم قسم اول قران است چون دو کوکب در یک برج بیک درجه
و دقیقه برابر شوند آن قران باشد دوم تسدیس این است
سیم تربیع این است پنجم مقابله است ولیک تثلیث و تربیع
ویک تسدیس دیگر ایرادست سلخ هفت باشد اما اتصال
این آن بود که بر توالی رود چون از طالع سیم یا چهارم پنجم
و ... آن که از نهم بطالع ودهم ویازدهم و اتصال این را بر
تفوق است اما قران سعد با سعد است و قران نحسین
نحس چنانکه گفته شود اما نظر مقابله آنست که کوکبی در
برج هفتم کوکبی دیگر باشد بدرجه و دقیقه برابر شوند چه
او صد و هشتاد درجه بود راست یعنی شش برج که نیم دور
فلک است پس چون هر یکی در خانه ضد همدیگر باشند و در
مقابله این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع
از برج چهارم کوکبی افتد و صد او نود درجه است که ربع
دور فلک است و او چون نیمه مقابله است او را نحس و نیم
دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج نهم کوکبی بود و صد او
صد و بیست درجه است که ثلث دور فلک است و البته تثلیث

از دو

از دو برج اتفاق افتد که بیک طبع باشند چون از حمل یا اسد یا
از قوس بحمل بسبب آن موافقت او را سعد و تمام دوستی
گفته اند اما نظر تسدیس از برج سیم کوکبی افتد و او را
شصت درجه است که سدس دور فلک است و او نیمه
تثلیث باشد پس او را سعد و نیم دوستی گفته اند نوع دوم در
انواع اتصالات و اوضاع کواکب اتفاق افتد که او ضاع کواکب
در صورت اتصالات بیست و هفت نوع است اما اینجه لایق
این مختصر است و موثرتر است و بیشتر واقع شود و بکار دارند
ده و آن ده نوع اول قبول است دوم رد است سیم دفع قوت
چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم نقل النور هفتم انکاث
هشتم بعید الاتصال نهم خالی السیر دهم وحشی السیر یازدهم
تربیع طبعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول آن است که کوکبی
حظوظ کوکبی دیگر بود و ... نداست با شرف یا مثلثه یا خانه یا
و حد و یا آن صاحب حظ او را قبول کند چون در حظوظ خود
بیند او را و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات و
یافتن امیدها و تمامی محبت میان دو کس اما رد آنست که
کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط خود بود یا

راجع با محترق وماننداین پس نظر کوکبی که بد وپیوندد از
خود دور کند که قوت قبول ندارد مثل شخصی که با خود در
مانده بود بعلتی با شخصی دیگر خواهد که با او مددگاری کند او را
از خود دور کند وحکم این نظر هم قبول باشد از برنیامدن
حاجت و نا یافتن یاری و پیش بزرگان و فرو ماندن کارها
اما دفع نور آنست که کوکبی در حظوظ خویش بود که کوکبی
دیگر او را ببیند صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو حظ
خود باشند هر یک قوت خود بدیگری دهند چنانکه قمر
در سرطان بود زهره در ثور واین غایت دفع قوت بود
و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف و تمام
شدن کارها بی جهد و جد اما دفع طبیعت آنست که کوکبی در
حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب و هر یکی را ببیند پس
هر یک طبیعت خود بدیگری دهد و بعضی کسان دفع قوت
خوانند این را واین وضع قوی تر از دفع قوت بود و اثر
او در سعادت و عطیت و امیدها در رسانیدن با مراد
کلی زیاده از همه اوضاع دیگر باشد اما انکار آنست که
کوکبی کوکبی دیگر را در خانه وبال یا هبوط خود بیند او را

قبول

قبول نکند وانکار کند چون در وبال یا هبوط کوکب خویش
بیند واین ضدّ دفع طبیعت است واگر هر دو در وبال یا
هبوط یکدیگر بوند انکار از هر دو جانب باشد واثر او ضدّ اثر دفع
طبیعت باشد اما نقل نور آنست که کوکبی سبک رو گران رو را
ببیند وچون ازو تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند پس
نور کوکب اول بثانی دهد اگرچه آن هر دو کوکب از یکدیگر
ساقط باشند واین بنا بر اتصال بود از دو کوکب مثال آن است
که کوکبی در حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی سبک روتر از آن
هر دو در سرطان یا اسد اول آن کوکب را ببیند که در حمل است
و هنوز از وی منصرف نشده باشد بدان پیوندد که در عقرب
است پس نور کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد واین دلیل
باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان و جماعت
وامثال این چون نظرها نیک و قبول باشد واگر نظر نحس
و ناقبول باشد دلیل دوری و سخن چینی و خصومت
بود میان مردمان اما انتکاث آنست که کوکبی سبکرو خواهد
که کوکب گران ببیند هنوز بمرکز تمام نرسیده بود که کوکبی
سبکرو راجع شود وان اتصال بشکند و تمام نشود وان نیز باشد

که کوکب سبک‌رو راجع نبود و خواهد که بگران رود و بپیوندد منصرف
شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی
از کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید بوده باشد و باز
گشتن مسافران و خلاف میان مردم و امثال این اما خالی
است که کوکبی در اوایل برج کوکبی را ببیند و هیچ کوکبی دیگر نه
بپیوندد در آن برج و این کوکب ضعیف باشد و بدتر آن بود
که آن کوکب نحس بوده باشد اما عدیم الاتصال آنست که کوکبی در برج
آید با اوایل برج هیچ کوکب را نه بیند و در اواخر برج ببیند و
در آن حال کوکب ضعیف بود و این دلیل تعطیل کارها بود
و تقصیر نمودن در کارها و کار امروز بفردا انداختن اما وحشی
السیر آنست که کوکبی در برج آید و بیرون رود که هیچ کوکب
نه پیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و او نحس بود در آن
وقت و آن بدتر بود که این حال قمر را در قوس افتد که او از
برجها غریب در قوس از همه ضعیف‌تر است جهة آنکه از هبوط
بیرون می‌آید و روی بوبال می‌نهد و از برجهای غریب او بهتر
از جوزا نبود که از اشرف بیرون می‌آید و روی بخانه می‌نهد اما
مریخ عکس این باشد در این دو خانه و این حال دلیل بود

بر فرو ماندن

بر فرو ماندن کارها و نقصان مال و کسب و پیش آمدن کارهای
بخیر و نفع و این همه بحسب خانها طالع بود و نظرها مودت
و عداوت اما تزویج طبیعی آنست که عطارد در جوزا بوده و کوکبی
را ببیند که در سنبله بود و کوکبی را ببیند که در جوزا است و این
تزویج بکیفیت چون تثلیث بود و این حال مشتری را نیز باشد در
قوس و حوت اما تزویج بچهار نوع است یکی بنگ بعید است و از بطلمیوس
مواجهه خوانند و یکی بنگ ضعف بعید است که صاحب عمل یاد کرده است
پس دو نوع دیگر است که نزدیکتر است یکی آنست که صاحب طالع در
عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دیگر آنست که کوکبی در وتدی
باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی دیگر را ببیند که آن دیگر
در وتدی بود و آن خانه یا شرف او باشد این دستوریه کمال نوع
است و دلیل سعادتها بزرگ و حکم او بر سلطنت باشد و ملوکیت
و شهرت و توانگری و بلندی و قدر و جاه و عز و قرابت و کیاست و
کمال سعادتها خارجی و داخلی نوع سیوم اما اتصال الاجمل این اتصا لات
غیر اتصالات است که بنظر باشد و آن را تناظر نیز خوانند و اتصا لات
طبیعی گویند و بجای اتصالات نظر بکار دارند اگر چه با هم ناظر
نباشند و این اتصالات سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله

و نسبت او از دو نوع بود یکی نسبت موافقت مطالع دوم نسبت موافقت
درازی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطه اعتدال
برابر اتفاق افتد آن بجای نظر نشیند مثال آنست که کوکبی در بیست
درجه حمل بود و کوکبی در ده درجه حوت میان هر دو تسدیس
بود که این هر دو جزو موافقند در مطالع جهة آنکه بعد هر
از اول حمل متساویست بر توالی حمل بخلاف توالی حوت پس اگر دو
کوکب درین جزو باشند بجای تسدیس نشیند و همچنین اجزاء
ثور با دلو در مطالع موافقند ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی
و این تربیع بود که بجای تثلیث نشیند و اجزای جوزا با جدی
موافقند جوزا بر توالی جدی بر خلاف توالی و این بجای مقابله
نشیند و همچنین اجزای سرطان با قوس و اجزاء اسد با عقرب و
اجزای سنبله با میزان و اگر ابتدای این قسمت از میزان کنند
حکم همین باشد اما آن اجزا که موافقند در درازی روز
بعد ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانکه اجزاء
سرطان با جوزا سرطان بر توالی جوزا بر خلاف توالی پس اگر
کوکبی در بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه
جوزا ایشان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو

بعد از نقطه اعتدال گفته شد جهة آنکه در درازی روز
در بیست درجه سرطان همان است که در ده درجه جوزا و
همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را
با دلو و قوس را با جدی و اگر از نقطه جدی این ابتدا کنند
حکم همان باشد این است حقیقت اتصالات محل اربعه دوم
در حد و اتصالات اجرام کواکب از پیش و پس اتصالات را
حدی است که تا بآن حد نرسد اتصال آغاز نشود و بنای
آن بر اجرام کواکب است و هر کوکبی را مقداری جرم معین کرده
از پیش و از پس و آن را نیز انوار خوانند پس نور جرم آفتاب
پانزده درجه است و نور جرم ماه دوازده درجه و نور جرم
مشتری و زحل هر یک را نه درجه مریخ را هشت درجه زهره
و عطارد را هر یک هفت درجه عقده راس و ذنب را هر یک
دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود چون بعد میان
هر دو بنصف جرمین رسد اول قوت اتصال بود و چون
کوکب سبکرو و بکران رسد آغاز انصراف بود و چون بنصف جرمین
رسد سقوط قوت اتصال بود و چون جرم از جرم کنار شود سقوط
شود تمامی اتصال بود اما اعتبار نصف جرمین را بود در

جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کوکب معتبر باشد مثال
آنست که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه
پس دوازده با نه جمع کنند بیست و یک درجه باشد نصف آن
ده درجه و نیم باشد پس هرگاه که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه
بعد ماند نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون ده
درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت اتصال و چون مرکز بمرکز رسد
اتصال تمام شود و غایت قوت او بود و چون بنصف جرمین
رسد سقوط قوت اتصال بود و چون بیست و یک درجه بعد
شود قمر منصرف گشته بود اما اگر نصف جرم کوکب را اعتبار کنند
چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول محکم
تر است **فصل نهم** در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهاء
کواکب هفت اثار **نوع اول در شهادتها** اصحاب این صنعت گفته اند
که خداوند حظ را ذو حظ گویند و شاهد گویند و قوت او را
در حظ خود شهادت خوانند و شهادت از پنج نوع است
و هر یک را مقداری نهاده اند چنانکه گفته اند که صاحب خانه را
پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی مقدار و صاحب شرف را
چهار است و صاحب مثلثه را سه شهادت است و صاحب حد را

دو شهادت و صاحب وجه را یک شهادت و در این خلاف کرده اند
آنچه حکیم کوشیار آورده است خلاف این است چنانکه او
صاحب خانه را چهار قوت داده است و صاحب شرف را سه و
و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب حد یکی را او وجه و صاحب
مثلثه اول و دوم را اعتبار نکرده اند اما معتبر قول اول است
اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او که پنج است مضاعف
شود یعنی ده گردد و حکم صاحب شرف و دیگر شواهد همچنین
اما گفته اند که هر برج که صاحب او در وی نبود چون بدنی
باشد بی جان و اگر صاحب او در وی باشد جسمی بود زنده
و هر چه لایق بود طلب کنند حاصل باشد و اگر کوکبی غریب در
وی باشد هر چند نامقبول بود قوت دهد و اگر از ارباب
حظوظ او کوکبی بر او ناظر بود قوت قوی تر دهد **نوع دوم**
در قوتهای ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما
آنچه در حساب آورده اند شصت و شش نوع است از
ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه آنچه از آن مبلغ عظیم
اثر است سیزده نوع است ذاتی و قوت ذاتی آنست که کوکب در خانه
بود یا در شرف یا در مثلثه خود یا در وجه خود و مستقیم بود و علویات

مشرقی بود و سفلیان مغربی و کواکب در حیز خود بود و کوکب مذکر
بود و کوکب مؤنث در برج مؤنث و نزایل بود در مسیر وسط بود
در افلاک خود اما زایل آن است که بهت او در شبانروز
بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد آن است که از نقطه حضیض
سوی اوج دارد یا بر ذروه فلک تدویر و حیران است که کوکب روز
بودن بر بالای زمین بود و کوکب شبی بشب بر بالای زمین باشد
اما تصمیم را یکی از قوتها نهاده اند و صمیم آنست که بعد کوکب
از آفتاب کمتر از شانزده دقیقه بود وقتی که مرکز او و مرکز
آفتاب رسد در احتراق با این مقدار بگذرد از مرکز آفتاب
و این دو صمیم بود و صمیمین عطارد قوی تر باشد که ثابت
دو شمس بود و این در همه اتصالات بود کواکب را اما این
قوتهاء ذاتی کواکب دلیل سعادتهای باطنی باشد در مولود
چون عقل و فهم و ادراک و فراست و کیاست و مانند این
نوع سوم در قوتهاء عرضی کواکب قوتهای عرضی آنست که بسبب
طالع پدید اید چنانکه طالع افتد و کوکب در وتدی بود از
اوتاد طالع و از همه قوی است طالع و باز عاشر و باز سابع و باز
رابع و چون کوکبی در وتد بود قوت او را روی نقل [illegible]

بود

بود و در مایل الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ
پس اگر در مایل الوتد بود چهار دانگ قوت دارد و از همه قوی
تر یازدهم و پنجم و دوم و هشتم بود و از زایل قوی تر تاسع است و
بعد از ثالث و ساقط را مقادیر نهاده اند اما وجوه دیگر آنست که
کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدو ناظر بوند بنظرهای
مودت این قوتها دلیل سعادتهای ظاهری بود چون مال
جاه و حرمت و عزت و شهرت و مانند این اما وقت باشد
که کوکبی را هم قوت ذاتی بود و هم قوت عرضی چنانکه طالع حمل
بود و مریخ درجه ی که خانه شرف ویست و عاشر است قیاس
دیگرها همین است و این نوع از دستور بدست نوع چهارم
در ضعفهاء کواکب چنانکه قوتهاء کواکب در حصر نیاید اما اغلب
در حساب اورده اند پنجاه و پنج نوع اورده اند اغلب از ان
مبلغ ظاهرتر است هیجده نوع است و آن چنانست که کوکب در
وبال خود بود یا هبوط یا راجع بود یا محترق یا تحت الشعاع
و قمر و تیر در خسوف یا کسوف باشد یا در عقده ذنب و
بودن قمر در طریقه محترقه و آن از نوزده است درجه میزان
تا سه درجه عقرب یا قمر خالی السیر باشد یا کوکب در [illegible]

یا ناقص بود در سیر یا هابط بود در افلاک خود یعنی از نقطه اوج باز
فلک تدویر روی بحضیض نهاده بود یا در طالع بجانبها بد افتاده
بود یعنی در خانهای ساقط یا در وبال یا هبوط کوکبی بود خاصه
که آن کوکب بد بود و ناظر باشد خاصه بنظر عداوت یا در برجی
برج افتد که خلاف مزاج او باشد یا مخالط نحسان بود یا نحسان
بد و ناظر باشد اما اگر کوکبی در وتدی افتاده بود و آن موضع
وبال یا هبوط او باشد این ضعف او زیاده از قوت موضع او
باشد نوع نهم در تشریق و تغریب کواکب علوی دان هر کوکب که
پیش از آفتاب فروشود او را مشرقی خوانند و چون بعد از آفتاب
فروشود او را مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی
شصت درجه بود یعنی چون آفتاب از احتراق بگذرد تا بفاصله
ایشان رسد ایشان مشرقی باشند و چون شصت درجه
تا آفتاب بدیشان رسد در وجه تغریب باشند و چون از
دو حد نه مشرقی باشند و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب
چهل و پنج درجه است و از آن عطارد بیست و یک و بعضی
بیست و شش نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه است
نوع دهم در دانستن کواکب مستولی بر خانهای فلک که خیر و شر

مستولی

مستولی بر مواضع طالع آن کوکب بود که در آن جزو باشد و آن جزو
خط او بود یا بدان جزو ناظر باشد که مطلوب است و اگر هیچ از
ارباب حظوظ در برج مطلوب باشد یا ناظر باشند از آنکه بیشتر (در)
پیشتر بود مقدم دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ در آن
جزو نباشد یا ناظر نبود آن جزو را مستولی نبود اگر کوکبی غریب
در آن خانه بود مستولی بود او را دلیل آن برج گویند با وجود
آنکه او در آن خانه ضعیف و نامقبول بود و اگر کوکبی غریب هم
نبود و جمله کواکب از آن جزو ساقط باشند آن برج چون بی‌والی
باشد چنان چنانکه از پیش گفته شد و اصحاب احکام را
اعتقاد بر مستولی بود در هر دوازده طالع اما مثال آنکه کوکب
غریب در مبنی تواند بود که مستولی باشد آن است که اگر شخصی
در خانه دیگر بود حکم او را بود بر آن خانه تا در آن خانه باشد
و اگر ناظر باشد چنان باشد که شخصی خانه غیری را محافظت
کند اما مستولی کوکبی است که در زایچه مولود از جمله کواکب بقوتهای
ذاتی و عرضی آراسته تر باشد و بهتر آن بود که صاحب طالع در
طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا ارباب حظوظ دیگر یا
صاحب عاشر بود صاحب شرفش در او بود یا صاحب طالع در

در عاشر

سابع بود یا صاحب شرفش در وی بود یا صاحب رابع در رابع
بود یا صاحب شرفش در وی بود یا صاحب حادی عشر در حادی
عشر بود یا صاحب شرفش در وی بود و باقی بروج و کواکب بر این قیاس
باید کرد اما گاه باشد که کوکبی را قوتی ذاتی باشد و در طالع ساقط
باشد اثر او ظاهرتر از اثر کواکب ضعیف باشد اما گاه باشد که
چند کوکب مسیر افتند اقوا را مقدم باید داشت و دیگرا را از شرکت
او باید کرد پس مدار احکام طالع بر مسیر بود و بعد از آن بر مستولی
و بعد از آن بر صاحب طالع اگرچه ساقط باشد و بعد از آن بر کوکب
غریب که ناظر بود اما مستعلی آن کوکب را گویند که در وقت قران
بالا رود و یا در فلک اوج با ثقل و یا خود نزدیکتر باشد یا عرض او
در شمال بیشتر از آن کوکب دیگر باشد که با او قران کند و اگر کوکب
در عاشر طالع افتاده باشد و مدار احکام در قرانها بر کوکب
مستعلی باشد و کوکب مستولی در سیر بر جز و قرانات **در معرفت امتزاج
کواکب بطریق تشبیه و تمثیل** اینجا سر احکام است امتزاج
امتزاج دادن کواکب است سبب آنکه بعضی دلیل بر امراض کنند
و بعضی بر سرخی و بعضی بر سردی و بعضی بر خشکی و بعضی بر سعد
و بعضی نحس و یکی ممتزج پس اگر واحد را زیاده از بیان در

طالع

طالع یا در موضع غیر طالع جمع شوند لازم ایشان را امتزاج باید
داد تا از همه مزاج خاص معلوم شود چنانچه مناسب همه باشد
و حقیقت هیچ یک نباشد مثل آنکه اگر قدری شیره و اندکی صبر
و قدری خون با قدری آب در هم زنند رنگ و مزاج و طعم خاص
از آن حاصل شود که به هر چهار منسوب بود اما به هیچ یک نماند
و ناچار بمزاجی که غالبتر بود راغبتر باشد در هر چهار مثال
این آن کواکب است که اگر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتد
و مشتری و زهره و مریخ و زحل دلیل سیاهی است و ترش روئی
و صبوری و سردی و خشکی است و مشتری دلیل سفیدی است
که بر زردی زند و گشاده رو و کریم و نیک خلق و کرم و تری است
و زهره دلیل سفیدی است روشن و لطیف طبع و عیاش
و خوب صورت و سردی و تری است و مریخ دلیل سرخی است و غضب
و خیانت و تندی و گرمی و خشکی است پس واجب کند امتزاج
این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ و سفید بود که بگندم
گونی زند و حلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و
پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد بود در دین و خوش طبع باشد و عشرت
و خیانت کند در نهان و از استوار دارد و متعصب بود و ریا

صورت و مزاج او معتدل باشد مایل بخشکی و برجی که در وی بوند
دلایل از ین اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب که باشد
مدلول از ظاهرتر کرم اند و از ین کواکب هر کدام که شهادت
بیش داده اثر او ظاهرتر کرم اند و اکرم و سعد قوی باشد اثر او
بقوت فکر بیامیزند و هر کدام که ضعیف و نامقبول بود اثر
او کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برج یک کوکب بود مزاج
کوکب را با مزاج برج بیامیزند و اگر کواکب با او ناظر باشد بقدر
قبول ور د امتزاج دهند و اگر کوکبی مجتمعین در خانه مال الا
اتفاق افتد چون منسوبات هر یک را از نبات و جواهر و حیوانات
نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال و یاری کنان او را از انجا
استدلال کنند و باقی صورت دیکر ابهمین قیاس دانند و در
حقیقت انست که هر کجا که اعتدال است دلیل سعادت و صحت
بدن و هر کجا که مزاج با فراط است نحوست است و مرض مثال دیگر
و تبدل انست که اگر زهره در ثور بود چون ملک زاده بود در
مملکت خود با او در طرب و اگر عطارد انجا بود چون ندیمی بود
با وکیلی یا مداحی و اگر مریخ انجا بود چون رندی بود عربده کننده
و در خصومت افتاده پس از ین اجتماع معلوم شد که زهره

در سرای

در سرای مطربی ملک زاده ان ناحیه را و هر دو با هم مایل
بوند و دوست و جهت انکه هر دو در ین موضع مقبولند و
چون عطارد صاحب نهم و دوم است از ثور هر دو را بتنجیم
و عدلی در فرج صیادر و دخل و خرج ایشان امی شناسند و
ماکول ایشان را سرانجام می نماید و چون مریخ صاحب هفتم و دوازدهم
و هفتم است دشمن و ضد ایشانست و شر می انگیزد و از ان
خود در زحمت می افتد و او را قصد بد میکنند و اگر افتاب قطع
نبودی ایشان از پادشاه یا بدر خایف بودند و اگر مشتری با
ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از محتسب و مفتی ایمن بودندی
و اگر بنظر عداوت بود خایف باشند و مجلس کم طرب باشد
اما اگر زحل با ایشان بود پریشان حال باشند با ایشان و
اگر ناظر بود بمودت رعایت حالت ایشان کنند و اگر بعداوت
نکرد قصد پریشانی بزم ایشان کند مثال و تبدل دیگر انست
که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود بقدرت
امیدی در خانه یا ترکی یا لشکری و اگر عطارد با ایشان بود
چون دوستی بود ان امیر را و دشمن ان قحبه را او اگر قمر انجا
بود چون مسافری بود که در ان میان محبوس مانده بود

سبب وبال وضعف زهره است کما اوچون هبوط است وسبب
نوبت وقبول مریخ است کما اوچون امیری است وعطارد چون
صاحب خانه یازدهم عقرب است دوستدار مریخ است
وچون صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد زهره
را دشمن میدارد وچون قمر صاحب خانه نهم عقرب است
مانند مسافریست نکبتی در خانه وچون در هبوط
محبوس است ودرمانده وکواکب دیگر را همچنین نسبتها
هست اند در هر یک مثال وتشبیهات است مفرح طریق
امتزاج کواکب بس تامل وتفکر واجب دارد وان سر فن
اعتقاد تمام امتزاج وصل وحکم کند تا نتیجه حاصل اید و
احکام راست رود والاحکم رضه افتد **فصل هفتم** در احوال
دلایل بانواع مختلف نوزده اند **نوع اول در کلیات احوال**
احکام نجوم دانستن خیر وشر است پس هرکجا سعدان غلبه
کنند هرجا دلیل برامدن کارها وامیدها بود واسان تر بی
وجه وهرکجا نحسان غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن
کارها بود وافتادن خلل در مصالح ودور افتادن از غرض
وپیش امدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادتند و

ونحسان دلیل شقاوت **نوع دوم** تثلیث وتسدیس دلیل
دوستی بود وراحت واسانی وبرامدن کارها ومقابله وتربیع
دلیل دشمنی بود ورنج ودشواری در امور ونظرها قبول
دلیل تمام شدن کارها بود بخوشی خاصه از اوتاد ونظرها
رد ونامقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد بناخوشی خاصه
از زایل الوتد یا ساقط **نوع سیم** نظرها عداوت کوکب سعد را
ضرر نبود چنانکه نظرها مودت کوکب نحس را نفع نباشد
نوع چهارم دلیلها ان امر اگر با جدی کر ناظر باشد بنظرها مودت
دلیل کند بر تمام شدن امر ومدت بقا او بود بوجه احسن
واگر بنظرها عداوت نگرند دلیل تمام شدن بعد بودن ان امر لیکن
بنفرت ودشواری **نوع پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع
باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسانیدن
سعادت وان چنان گفته اند که سعد مقبول مثل شخص کریم توانگر
بود وسعد نامقبول مثل شخص کریم توانگر بود ودرویش
باشد واگر نحس قوی بود چنانکه در خانه شرف یا حظوظ خود
بود ومستقیم نوبت وبدی دور کند پس نحس مقبول بهتر
از سعد نامقبول بود **نوع ششم** اگر جایگاه امین در ها کوکب

سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی
که امید باشد بوجه احسان امّا اگر نحس مستولی شود نیکوئی
رسد از قومی بدکاره از کسانی که توقع نداشته باشد و کسانی که
توقع فساد باشد **نوع ششم** چون بر جایگاه خوف و خطر سعد
مستولی گردد رهاننده رسد از جماعتی که نیکوکار دانی و از ایشان
طمع بدی نباشد و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رسد از
کسانی ظالم که توقع بدی باشد از ایشان **نوع هفتم** اگر طالع
مولودی بموضعی که اجتماعی افتاده باشد در دیگر طالع مولودی
هم در آن جزو سعدی افتاده بود این هردو شخص ضد یکدیگر
باشند و آن شخصی که نحس در طالع او بود بدان شخص دیگر
بدی و ضرر رساند و آنکه سعد در طالع بود بدان دیگر نفع و
خیر رساند امّا اگر هردو را سعد در یک موضع افتاده بود
میان ایشان محبت و مودت باشد و بهمدیگر نیکی و خیر رسانند
و اگر هردو را نحس در یک جزو باشد قاصد حال یکدیگر باشند و بهمدیگر
بدی رسانند امّا اگر هردو را چنانکه اگر سعد و نحس هردو را
در خانهٔ مال افتاده بود نفع و ضرر هردو از سبب مال بود
و معاش و یاری کردن و اگر در عاشر افتاده بود سبب جاه بود و

و الّا درین شغل با شخص اتفاق افتد

شغل سلطان و باقی بروج را قیاس همین است **نوع هشتم** اگر
دو مولود را آفتاب در یک برج افتد میان این دو شخص دوستی
بود حکم قمر همین است دوستی پدید آید میان این دو کس امّا
اگر قمر در مقابله افتد همین است دشمنی پدید آید و حکم مریخ
همین باشد امّا بودن سهم السعادة در یک برج از دو مولود دوستی
افتد میان هردو کس بسبب طمع داشت و امیدها برآید
نوع نهم اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع معلوم هم
طالع خود متکار را طالع معشوق باشد هم طالع عاشق این
جماعت محبت بغایت رسد و باشند با یکدیگر مثل تنها مثل
و برخوردار باشند از همدیگر و اگر دلایل ضدّ این افتد حکم
برعکس شود قیاس باقی بروج همین است امّا اگر دو شخص را
هم پیوستگی شود و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع
هر دو را از یک مثلثه باشد چنانکه طالع یکی را حمل بود و
دیگری را اسد یا قوس میان ایشان در اغلب چیزها موافقت
بود و بیرون کار در ما ناشند با همدیگر و منافع هر یک از دیگری
از جوهران برج رسد چنانچه حمل طالع را از قوس طالع فائدة
علی ما سد و قیاس باقی همین است **نوع دهم** آفتاب اگر

دیر بان از مضارت نه زحل بود و مقابله مریخ نوع دوازدهم عدد زن
نقصان بود که هرچه در خسوف پیش از آفتاب برایند بوقتی
که هنوز در شعاع باشد یا بعد از ماه برایند وقتی که ماه
نور بدیشان رسانیده بود نوع سیزدهم عرض شرقی دلیل کند
بر آفت و عرض غربی دلیل کند بر علت و آفت آن بود که ناگاه
چیزی حادث شود از خارج که سبب تباهی بود یا بدن یا
بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزی پدید آید در بدن که
سبب بیماری شود و عارضه که در تزاید باشد نوع چهاردهم
کواکب علوی به تثلیث قوی‌تر باشند و کواکب سفلی به تسدیس قوی
تر نوع پانزدهم پیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدا کارها
و رغبت کردن در آنها و در طلب آن بودن چنانکه اگر صاحب طالع
بعاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت سلطان و
صحبت بزرگان و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر بصاحب
طالع پیوندد دلیل کند بر طلب داشتن سلطان و اکابر صحبت آن
مولود را و فرمودن شغل اما اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد
و قیاس همین باشد یا صاحب طالع بدیگر پیوندد اما از پیوستن
آن میخواهیم که کوکب سبکرو بکوکب گرانرو وصل و [illegible]

وازین

وازین جهت است که کوکب سبکرو را دافع تدبیر خوانند و گران
رو را قابل تدبیر گویند نوع شانزدهم اوتاد طالع دلیل کند بر قوت
ظهور و چیزها با تمام رسانیدن خاصه طالع و عاشر و مایل
الوتد دلیل کند بر طمع و امید داری بچیزها و ساقط دلیل
کند بر پوشیده ماندن امیدها و آنچه باطل گشته بود یا
خواهد گشت نوع هفدهم در دلالات بروج خاص و عام دلالت چیزها
بروج و صورت عام است و خاص عام آن است که برج اسد
و آفتاب دلیل پادشاهان و نور و زهره دلیل ازواج و زنان
و برج حمل و مریخ دلیل لشکرها بر همین قیاس چنانکه در صفت
بروج و کواکب یاد کرده ایم اما خاص آن است که طالع افتد بیت
عاشر و صاحب او دلیل پادشاه و هفتم او دلیل زنان و ازواج
است پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل زنان و ازواج است
اسد باشد و آفتاب و این دلایل خاص بدین طالع تعلق دارد
با طالع جدی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه افتد پس
هر طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کند مولود را بکمال
رساند و آن دلیل ظهور مدلول بود در تمامی مدلول و بقای او
بغایت نهایت بود مثال مولودی را که طالع عقرب افتد سه

عاشر او بود پس آفتاب واحد که دلیل پادشاهست از روی
عام اینجا از روی خاص هم دلیل پادشاهست پس دلیل پادشاه
پس دلیل خاص و عام کرده باشد و اگر آفتاب در بن خانه
بود دلیل سلطنت کند و سروری و طول مدت و بقای او اما
خانهٔ هفتم عقرب بود و نور است و زهره صاحب او اینجا نیز دلیل
خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر زهره اینجا بود دلیل سعادت
باشد و برخورداری از زنان و مناکحت و قیاس بروج و کواکب
دیگر همین است **فن دوم در اثرهای کواکب** اثرهای کواکب
علوی عظیم تر است و مدت او مدید تر خاصه در بروج علویان
و بروج ثابت و بروج اوتاد طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر تر است
و مدت او قصیر تر خاصه در بروج سفلیان و بروج منقلب
زایل او تاد طالعها اما گفته اند اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج
پدید آید که فلک ایشان از ین عالم دور تر است و اثرهای کواکب
سفلی زود تر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیکتر است
اما انچه در مدت دور کار خود تجربه شده است آن است
که همه اثرها کواکب پیش از امتزاج اثر میکنند و انچه عظیم تر
تر است زود تر حادث میشود و زود تر پیدا اید و انچه حقیر تر

ترات

ترات چون با امتزاج نزدیک میرسد ظاهر میشود و زود منقطع
میشود زود منقطع میشود هیچ شک نیست که اثرها زحل
پیش از امتزاج او با دیگر کوکب حادث میشود انچه از امتزاج
او توقع میباشد و ابوالحامد غزنوی در کفایه آورده است
که زحل از پیش اثر میکند در حوادث و از پس میکند و مارا
بتجربه اول محقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند
اگر تجربه کند باور دارد اما آنچه شهید اثر مریخ پیش از تمام قران
ظاهر میشود و از آن جهت که او پیش میرود و اتفاقات را اما چون
اثر کواکب علوی مدید مدت است و اثر ایشان را بعد از وقوع
میبینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر سفلیات
اعجل مدت است گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج نبود و حقیقت
آن است که گفته شد که همه احوال کواکب که از امتزاج ایشان
بعد از امتزاج نبود و حقیقت آن است که گفته شد که همه
احوال کواکب که از امتزاج ایشان توقع است پیش از امتزاج میرسد
بعد تنها و بعد از آن نیز بعد تنها بقدر قوت آن امتزاج و علامت آن
قران علویین در مثلثهٔ هوایی و در قران نحسین در زهره آن
و قرانات دیگر از سعدین و نحسین در بروج دیگر و حمل آن

اوضاع مختلف افتاده است مدتها مدید از رهای ایشان ازبیش رفته
واز پس بتجربه ایام ایشان حقیقت آنچه از استادان باز رسیده
ودر اندک عمر خود تجربه افتاده **نوع دوم در شرح احوال**
علامات که مسبب زوال فرحادث شود آتشها که در هوا پدید آید
هفت نوع است واز ابواب نجوم خوانند وهمه را ذوات الاذناب
گویند وهر یکی را علیحده نامی است مناسب صورت او چنانکه اول را
نیزک گویند ودوم را شهاب وسیم را عمود وچهارم را ابوقلمون
خاسه وششم را ذودوابه وهفتم را ذوذنب واین همه نحس
باشند ودر هر شهری وناحیتی یا اقلیمی که یکی ازینها ظاهر شود سبب
فتنه وحرب وقتل وموت سلاطین واکابر بود ودر آنجا
قحط شود وبیماریها حادث شود ونا پدید آید وعلت این آن
بود که چون مریخ بسببی از آن اسباب بر آن اقلیم یا ناحیه و
یا شهری مستولی شود وآن زمین را خشک گرداند وابهار آن
زمین کم شود وبخارهای دخانی بسیار خیزد وغلیظ باشد
وچون بفلک اثیر رسد بیفروزد وآنانوری صورتی ظاهر شود
از آنچه گفته شد واز کشت وزرع نقصان افتد لاجرم قحط
پدید آید وچون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث گردد

وچون

وچون هوا پدید شد وباشد وبا افتد واز استیلاء مریخ قوت غضبی
برخلایق غالب شود ومردم مایل شوند بانفعال بد چون خیانت
وبد اعتقادی ودزدی وشر انگیختن وسبب تفرقها
حربها قایم شود ولشکرهای بیگانه قصد آن اقلیم کنند وآن
ناحیه بادهای مضطرب بسیار وزد وولایتها ویران
نهند وملوک وسلاطین آن ولایتها باطل شوند ومردم در
ویش کردند واز این هفت صورت ذودوابه چون سر آدمی
بود واز دود وگیسوی آتش پیدا آمد واما ذوذنب آتشی
بود کرد واو را دم بود وگفته اند که از هر طرف که دم او بود فتنه
از آن جهت خیزد وبعضی گفته اند که آن جهت خراب شود که دم
او بود وگفته اند که ذودوابه هرا بینه در صبح طالع شود در
جهت مشرق وذوذنب از مغرب شبانگاه پدید آید خفقان خلل
این دیده شد وهر دو را سیر باشد پس از این دو هر کدام
که ظاهر شود چندان در آنکه او بیشتر باشد فتنه بسیار تر بود
وبزرگی وخوردی او وچون حکم دارد اما اثر آن تا دیگرانند
تر باشد بدان سبب که بقای آنها کمتر بود وگفته اند خلفکان
ونایبان کواکب اند این آتشها در عالم اجسام وطبیعت این

مثل کواکب بوده وذوذوابه وذو ذنب بر طبع زحل ومریخ و
عطارد شریک ایشان وآثار ایشان مثل آثار این کواکب بوده
زیر فلک قمر در فساد عالم وباقی شرح این گفته شود از
آنچه مشاهده افتاده است در شعبه آثار علویات نوع
ثانی در قرانات ودوازده شعبات شعبه اول در احوال قرانات
چهار آثار شعبه دوم در احکام قرانات کواکب با زحل چهار آثار
شعبه سیم در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار آثار شعبه
چهارم در احکام قرانات کواکب با مریخ چهار آثار شعبه پنجم
در احکام قرانات عطارد با زهره چهار آثار شعبه ششم در
احکام قران نحسین وسعدین دو آثار شعبه هفتم در احکام
تثلیثات وتسدیسات چهار آثار شعبه هشتم در احکام تر
بیعات ومقابلات سه آثار شعبه نهم در احترافات چهار آثار
شعبه دهم در احکام مماسات شش آثار شعبه یازدهم در قرانات
قمر با کواکب هفت آثار شعبه دوازدهم در ممازات قمر شش آثار
نجم ثالث در احوال واحکام قرانات وتسدیسات وتربیعات
وتثلیثات ومقابلات واحترافات ومماسات با راس و
ذنب وسایر احوال قمر با کواکب شعبه اول در احکام قرانات

چهار

چهار آثار نوع اول در ذکر ادوار باید دانستن که احوال
تقلبات عالم دو دلیلست یکی ادوار دوم قران مشتری وزحل اما
ادوار بچهار قسم است اعظم واکبر واوسط واصغر واعظم آنست
که هر هزار سال شمسی یک برج حرکت کند ویک برج انتها واین
برج را انتها الوف خوانند الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه
گویند الوف حمل یا ثور [illegible] وصاحب برج را ملک الوف خوانند
وصاحب درجه تسیر را قاسم الوف خوانند اما دور اکبر آنست
که هر صد سال شمسی یک درجه حرکت کند ویک برج انتها و
آن درجه را درجه قسمت کبری خوانند وآن برج را انتها ما بین
وما بین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور
اوسط آنست که هر ده سال شمسی یک درجه تسیر کنند ویک برج
انتها اما دور اصغر آنست که هر یک سال شمسی یک درجه تسیر
کنند ویک برج انتها واین دور است که او را بطالعها بکار دارند [illegible]
اما دوری دیگر هست وآن چنانست که سیصد وشصت
سال شمسی را یک دور نهاده اند وچنان که سالی چهار فصل آید
این دور را از چهار فصل است پس تبدل شدن دوری
بدوری دلیل باشد بر گشتن دولت از قومی بقومی وتبدلا

شدن فیما بعضها دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشی
در جهان و دولت قائم اما چون دور بدور بدل شود اگر کوکب
سعود مدبر آن باشد در مدت آن دور پادشاه عادل و
منصف ظاهر شود و خلایق آسوده حال گردند و اگر نحسان
مدبر شوند پادشاه جبار قاهر پدید آید و مردم در شدت
افتند و حکم تبدیل شدن فصل چنین باشد اما [illegible]
واگر در وقت تبدیل شدن دور قرانی افتد این دو کوکب علوی
را اثر آن دور بکمال رسد در خیر و شر حکماء اوائل ادوار را
اعتبار عظیم کرده‌اند خاصه اهل هند و بدین قدر ختم کردیم
[illegible] بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات
عظیم است از ادوار و موثرترین قرانات قران مشتری و
زحل است و قران آن دو کوکب از چهار نوع است اعظم و اکبر
و اوسط و اصغر اما قران اعظم آن است که نخست قران کنند
در اول حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند
در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی در چهار
مثلثه بعدد هر نوبه چهل و نه قران و گاه بود
که کمتر و بیشتر بیک دو سال در هر مثلثه دوازده قران

کرده

کرده باشند و در بعضی سیزده و چون قرانات مذکور تمام شود
نوبت باز باول حمل رسد و تفصیل این است که چون در اول
حمل نخست قران کنند قران دوم در دلو و در جدی و نیم قوس افتد
بجهت آنکه هر قرانی در جدی و نیم بیشتر رود و پس قران
سیم در [illegible] در جدی اسد شود و قران چهارم در [illegible]
و نیم حمل همچنین تا در تمامیکی مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود
در مدت دویست و چهل و یک سال تقریبا و از قران تا بقران
مدت بیست سال باشد بتقریب و قران سیزدهم بمثلثه خاکی
نقل کند و آن را اول نوبه باشد پس این قران اول در مثلثه
قران اوسط خوانند و در این مثلثه خاکی نیز دوازده قران
کنند و باشد که بسبب کسور سیزده قران کنند و بمثلثه آبی
نقل کنند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار
مثلثه قران کرده باشد و مبلغ چهل و نه قران بود در مدت
نهصد و هشتاد سال شمسی بتقریب با ابتدا از اول [illegible]
کنند پس این قرانها را قران اکبر گویند که اول قرانات در مثلثه
آتشی و یکبار چهار طبع را قطع کرده‌اند و این گردش ثانی است
ابتدا از مثلثه آتشی کرده‌اند باز قران در دو و نیم حمل افتد

وسیم در برج در جه قوس وچهارم در هفت درجه ونیم
اسد برهان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و از اول
سنبله نقل کنند و همچنین در چهار مثلثه قران کنند تا
باول قوس رسد قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و ابتدا
از اول قوس کنند که آن اکبر باشد و بهمان ترتیب قران
می کنند تا در چهار مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند
در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم است
هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن جهت که چون اول قرانست
در حمل اعظم است و چون آغاز از مثلثه آتشی است اکبر است
و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است و چون
یک قران است از دوازده قران اصغر است پس در هر کره قران
اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط از جمله
و چهل و هفت قران اصغر این همه بحرکت اوسط است
اما اگر بحرکت تقویم اعتبار کنند عدد قران و مدت ایشان
بیشتر و کمتر ازین واقع شود اما وقت باشد که سه یا چهار
یا پنج یا شش کوکب در برج باشند از اجتماع کواکب خوانند
و ممکن است که هر هفت جمع آیند اما در یک برج هفت نادر است

واگر باشد

واگر باشد در وقت قران اعظم بود و با شش کوکب و دیگران
در یک برج غیر مریخ که او در جدی بود و شش در جدی غیر قمر
که در سرطان منخسف بود و بکرات سه و چهار و پنج در یک
برج بوده در یک برج بود و در عهد استادان ما اجتماع سداسی
بوده است در سنه ۵۸۲ هجریه در میزان هفت کوکب را
و حکم آن بر طوفان باد نهاده بوده است و سهو عظیم کرده
است پس اگر این اتفاق نزدیک تحویل دوری افتد با فصلی
اثر عظیم باشد یا ضد در طالع آن برج افتد پادشاهی شود
که اقالیم در حکم او در آورد و قیاس است که چنگیز خان در آن وقت
زاییده است بر طالع میزان و بدین حجت و دلایل بسیار است
که چنین است از روی تجربه و قیاس و از تاریخ اجتماع معلوم
میشود **تر سیم در بیان چهار قران** اثر قران اعظم
آن است که طوفان حادث شود و احوال عالم متبدل گردد
و خرابیها از باران شود و آبادانیها خراب گردد و در سیاست و خلقت
و رسوم مردم بر نسق دیگر پدید آید مناسب صورت طالع قران
اعظم و مستعلی و مستولی و دلایل دیگر و بیرون آیند پادشا هان
و دعویهای بزرگ کنند و کارهای نوی بر دست ایشان

بماند واثر این قران باقی تا قران اعظم دیگر و آن مدت دو هزار
و نهصد و چهل سال شمسی بود تقریبا اما اثر قران اکبر آنست
که بعضی از احوال عالم تبدیل پذیرد و بیرون آیند کسانی که
دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر اقالیم
منقاد ایشان شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم نگاه
دارند و اثر این قران نیز تا قران دیگر بر دوام ماند و آن مدت نهصد
و شصت سال بود بتقریب و چهل و هفت کس پادشاهی کنند
بتقریب اما اثر قران اوسط آنست که بیرون آیند پادشاهان
که کمتر از اقالیم را در حکم آرند و بر دین و شریعت صاحب قران
کبری روند اگر چه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضی قران اوسط
و تا اثر آن قران دویست و چهل و پنج سال بود بتقریب و ده
کس یا سیزده کس پادشاهی کنند اما اثر قران اصغر آنست که
دولت و حکومت از خاندانی نقل کند در جهان قبیله که دولت
او قایم بود چنانکه از برادر به برادر و بعم و عم زاده و مانند
این چنانکه ما دیدیم و مدت قران و مدت تاثیر او در حوالی
بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد و در بعضی دلایل قوی
دلایل اصل با موافق دلایل شخصی بود دولت بر آن شخص قرار گیرد

وانتقال

وانتقال نکند موعود دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه
کنند در آن قران و فتنها خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ
در آن قران دلیل حرب افتاده بود و ما احکام کرده ایم قران را که در
برج دلو شد کرت دوم که آن قران مشورات با امر اوسط و چهارم
است بحکم تقویم و سن مثلثه **فصل چهارم در طالع قرانات**
طالع زمان قران اصل است و طالع سال قران بدل او پس در صحیح
رفت در صحیح جز بدل بکار نداریم تا اصل متعذر نباشد پس
طالع وقت قران را دریافتن ممکن نیست بدین سبب ارباب طالع
سالی را که در وی قران افتد طالع قران نهاده اند و صحیح
نیست که این طالع مستعار است اما خلاف بزرگان نتوان کرد
بر قول ایشان اعتراض نمودن و آن این است که طالع زمان را
در نتوان یافت غرض آنست که تحقیق در نتوان یافت پس
اعتماد را نشاید و بنیاد بر طالع سال قران باید نهاد اما چون
قران واقع شود بنگرند که مستولی کدام است از مشتری و زحل پس او
ملک احوال قران بود بنا بر قران مستولی باشد و مستولی بر جزو
قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد از آن
بطالع بنگرند و دلایل او و مشرق و مغرب و کمال قوت بر حسب اتفاق

و هفتند دلایل طالع را با دلایل قران و احکام کنند بر مقتضای آن پس
اگر احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کنند نسبت بمزاج
قران و اگر بر خلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت و نیکو حکم
کنند که هر کدام کوکب راست ازین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمالی
است از آن دیگر بعرض و قبول و در هر یک بنگرند در برج قران و
طالع سال قران و طالع اجتماع و استقبال مقدم هر یک بحسب آن
دلایل احکام کنند پس اگر مستولی زحل بود دلیل کند بر شدت
و زحمت خلایق در مدت آن قران خاصه در سال قران و نا
ایمنی و تنگی و بیماریها و درازکشی و فساد حال اکابر و قت بود و اگر
دلایل طالع سال موافقت کند با زحل کار بد تر باشد و اگر زحل
مقبول باشد قحط پدید آید و وبا و اگر دلایل طالع سال قوی
افتاده بود فساد کمتر بود یا نباشد اگر مشتری مستولی بود دلیل
کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و امن و
فراغت و اگر دلایل طالع سال با او موافقت کند سعادت حال
عالم و مردم بکمال رسد اما تا قرانی دیگر واقع نشود حکم حالها
ازین قران و دلایل او کنند و هر سال بنگرند برج انتها و سال
حداه او در آنچند برج است از برج قران و سال حداه کجا افتاده

است و قوی است یا ضعیف و در وقت قران چگونه افتاده است
و انتها احکام سال کنند چنانکه گفته شود اما در اواخر قرانی
احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب احوال ملوک و سلاطین
بود از آنجهه که عالم کون و فساد است و هیچ کونی بی فساد
نبود و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج
هر دو کون و فساد واجب کند پس هرگاه که چیزی مستعد
فساد شود چون اندک سببی پدید آید بسیار ظاهر گردد و در آن
چیز اثر کند چون او مستعد شده است قبول از امثال شخصی که
مزاج او مستعد مرض شده است اندک چیزی که مقوی علت
او بود بسیار زیان کند از آنست که هرگاه که قوت قرانی با آخر
رسیده باشد و قران دیگر خواهد شد قوت آن قران بفنا
خواهد انجامید تا قوت آن قران دیگر موجود شود پس مستعد
شده باشد فساد را و سعادت آن کسانی که دولت ایشان
در آن قران تام بوده باشد در این وقت هم مستعد فساد شده
باشد چون این قران خواهد که قوت او ظاهر شود و کون
یا بد آنچه مدلول او باشد پس هر چه روی بفساد نهاده
بود و ضعیف تر بوده باطل گردد و آنچه استعداد فساد او در وسط

بود دیرتر باطل شود واثرها که اندک تر باطل شود مگر بعد از آن
وقت اسباب دیگر انضمام کند او را باطل گرداند و الا چنانکه اصل
باشد مثال آنکه سه شخص رنجور شده باشند و فساد مزاج
یکی در حد کمال بود واز آن دیگری در حد کمال بود و از آن دیگر
در حد اقل بود فصل سال گرم در هوا منافی شود
تر آن شخص باطل کرد و کرد فساد مزاج فصل خود کرد شده
صحت یابد با چنان باشد و هر اینه اثر فساد او تا حالا ظاهر
بود که دولت این قران بیشتر قوی تر بوده باشد واز این
جهت است که فساد انقلاب تخت پادشاهان زند
و بر نزدیکان او انکار بقوم دیگر و بدین سبب است که چون
دولت شخصی روی بترقی نهد هر حکم سعادت که بروی کنند
راست آید و چون روی با انحطاط نهد هر حکم فسادی که بر
وی کنند راست آید **فصل پنجم** در احکام قرانات کواکب از حل
چهار آثار **قران زحل با مشتری در حمل در مثلثه آتشی**
دلیل کند بر خروج کسانی که دعوی نبوت و شریعت کنند و
انتقال دولت بود و فرمان ستدن سلطانان و تشویش در اکابر
و اشراف و حکام و بد گشتن هوا و تفاوت نقود و تغیر بعضی

عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود و اقلیم دوم **قران مریخ**
در حمل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب
و بر بزرگ شدن فرمانها و ساختن سلاحها و خرابیها
و موت بزرگان و زدن درم قلب و فلس و نقصان یافتن
کیلها و مکروه سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و گشتن
مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریها و خونها و قتلها
و تاثیر او بیشتر در مشرق بود و اقلیم سیم **قران زهره با مریخ** دلیل
کند بر سرما در وقت و آفت دیماهها در زنان و خادمان و
اصحاب طرب و برآمدن نکاحها بزور و دشواری و منع حمل
و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها
و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوها و کم شدن
منافع و اهل عطر و آمدن کاروانها **قران عطارد با زحل** دلیل
بود بر بد گشتن احوال دبیران و اصحاب ... و او بد شدن
خطها بناحق و افتادن اراجیف و زدن فلس در بیع متاع
در آن و کساد بازارها و تازه شدن سخنان گذشته و اهل
کاروانها و بودن بازرگانهای بی منفعت و تغیر هوا

در علو و برف و باران وقت و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخها
و بیماریها از انواع و سبع غلامان و عقاقیر قران [illegible]
[illegible] دلیل کند بر بزرگی شدن
خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت حال
خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق بزراعت و عمارت
و بودن انتقال دولت و افتادن زلزله و اراجیف و توسط
باران کیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما و برف و
بیماریها در آن کشور و این تاثیرات میان مشرق و جنوب اغلب
قران مریخ با زحل دلیل کند بر بدی احوال امرا و لشکریان و سختی
ابتداء حرب و برخواستن فتنه و فوت کردن فرمانروایان
و وزیران و راهداران و خاینان و بیماریهای بد و قطع عضوها
و قتلها و حرب و مصادره و موت اکابر و شدت و هراس و
نقصان باران کیها و آبها و فساد اشجار و مزروعها و حیوانات
و بیم زلزله و خسف باشد و پدید آمدن موش و ملخ و
بسیاری اراجیف و قصد حق کرد و اغلب این تاثیر در اقلیم
بود در تابستان دوم قران زهره دلیل کند بر نجج زنان و

سختی

سختی و انبوه خادمان و بیماری در این طائفه و دشواری وضع
حمل و ناسازکاری زنان با مردان و رغبت مشایخ بطلب نکاح
و زینت و فساد نباتات و میوه و عمارتها و تفاوت نرخها
و سرما در وقت و نازکی هوا و کمی باران کی و ارزانی بوی و
عطرها و تاثیرات در اقلیم پنجم بود و اذربایجان و مشرق
قران عطارد با زحل دلیل کند بر مکروه خاطر دبیران و ارباب قلم
و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و ارباب حرفه و افتادن
اراجیف سخنان دروغ و تهمت و غم و بودن بیع ضیاع و عقار
و تفاوت نرخها و بدی احوال قوافل و کسادی بازارها و فساد
کشت و زرع و تغییر هوا و سرما و باد در وقت و بیماریها از انواع
صرع و موتها ناگاه [illegible] زحل
دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان و در فتن سخنان در دین
مذهب و در برج دلو بحث و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت
نرخها و اگر برج جوزا باشد علم حفظ و بلاغت و نجوم نافع گردد
و خروج مدعیان بود و شعر و فضلیات بسیار شود و بادها
و بیماریها افتد در اشجار و اگر برج میزان بود تنگی پدید آید
و قحط و علم موسیقی و خواندن شعرها و قصها بسیار بود و زینت

مردم شریف کم شوند و بادنکیها باندازه بود و پادشاه عادل
بدید آیند و خاندانها قدیم رونق پذیرد و اغلب این تأثیرات
در مغرب بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و حرب و
اراجیف و بد گشتن هوا و بیماریها خونی و افتادن علتها
و خطا شدن معالجتها و احکام نجوم و غوایت و ظلم و صرایح
هم در خلایق و ضرب و قتل در معارف و بزرگان و خشک سال
و ریختن آتشها در هوا و آمدن بادهای و فساد اشجار و
خرابی جایها و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم
در کار دین و بودن سرما در وقت و تفاوت نرخها و کساد
بازارها و اغلب این تأثیر در زمین مغرب بود قران زهره
و زحل دلیل کند بر نکبت زنان و خادمان و افسونگران و نا
سازگاری زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزازان
و برآمدن ابرهای سیاه در وقت و بادنکیها و سرما و دشواری
وضع حمل و فاش گشتن اصوات و الحان و فساد اهل طرب
و برده و عشق او و دون مناخ و برآمدن نکاحها قران عطارد
و زحل دلیل کند بر بیماریهای بزرگان و علما و اهل فضل
و موتهای ناگاه و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و

تجار و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کساد بازارها و گرانی
[illegible] و آمدن کاروانها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و
ها و بادنکیها در وقت و میل مردم بعلوم دقیق و راست نمودن
احکام [illegible]
دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و مشغول [illegible] بر
مردم عوام و دون و خلاف کردن قومی با ملوک و بزرگان خود و بسیاری
ابرها و تفاوت نرخها و فساد مسافران در بار کشتیها و بودن
سرما و بادنکیها و خرابی از آبها و بارانها در وقت و اغلب این تأثیرات
در جهت شمال بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش
و خلاف قومی با بزرگان و جنبش مردم سفله و دست یافتن
و کمین نهادن و قتل بزرگان خود و افتادن حرب و فتنه و
ترس خلایق و پریشانی مردم و خرابیها و نکبت خاینان و دزدان
و فساد کشتیها و مسافران در یاو بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان
بود کار بلا بر تر بود و متغلبان سفله خروج کنند و باطل شوند و
اگر برج عقرب بود از دزدان خرابی باشد و لشکرها بکار قوی
قوت کنند و زحمت رسد بخاندانها قدیم و بزرگان و مردم صحرا
و ابنها در بار قوت کند و اگر در برج حوت بود و شراء و علما و

تفاوت از آن رسد و مسافران دریا را بارانها خراب کند
باروها و جواهر ارزان باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیم بود بطرف
شمال قران زحل و زهره دلیل کند بر غلبه گرما ابرها و وزیدن بادها
در وقت و شکستن کرما و زیان میوه‌ها و کاهها و نباتات و
بیماریها از سرما و خراب گشتن جایها از آب و علتها و
زنان و بسیاری کشت زرع و فراخ طعام و اگر برج حوت بود
زحمت خاتونان بود و فساد حال زنان و اهل نسب و توبه
و اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال آنان و بیماران باشد
در سرطان خلاص محبوسان باشد و سفر دریا قران عطارد
و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه و بارندگیها و سرما در وقت
و نجیه و نباتات زیان شود و فساد مسافران دریا و کشتیها
و آمدن کاروانها و کساد بازارها و افتادن اراجیف در دو روز
آب کادیر [illegible] و بنیان باران و بیادها در ارباب قلم و
بجاء و نقصان طایفه و باشد که هشت سال بود بگرشوا [illegible]
و نرخها تفاوت کند و خطوط نویسند و گواهی بناحق دهند
فصل پنجم در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار آثار
فصل اول در احکام قرانات کواکب با مشتری در منازل آتشی

دلیل

[illegible] دلیل کند بر قوت حال ارباب صلاح و امرا
و جمع شدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بزرگان و قضات
ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص و عدل با [illegible]
وزیدن بادها و فراخ طعام و گرمی هوا و بیماریها از حرارت و
اغلب تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم قران
زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و توبه اهل
طرب و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین و اسلام
بودن لهو و طرب و زینت در علما و قضات و وزرا و راستی
عدل و اجابت دعا و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و فراخی
طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف قران
عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق امور ضرابان و صناعت وران و
مستوفیان و دبیران و منجمان و تجار و راستی و امانت در میان
و آمدن کاروانها و بسیاری بیع جواهر و افتادن اخبار خوش
و نوشتن خطها و شفا طعام و بیع و شرا با نفع و ارزانی و فراخی
راست رفتن معاملات و احکام و گفتن سخنها راست و حق
فصل دوم در قرانات کواکب با مشتری در منازل خاکی قران مریخ و مشتری
دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و کثرت معارف [illegible]

و قضات و فساد اطعمه و انتشار و بد گشتن هوا از حرارت و وزان
ریح از جنوب و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت
ارباب سلاح و قوت حال اهل زنان و اگر برج ثور بود فساد
نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد اغذیه بود و زیان بر کان
و ایمه قران زهره و مشتری دلیل کند بر نیکویی احوال اهل مذهب و
زینت علما و ایمه و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب و رواج
نکاحها و جمعیتهای خیر و اجابت دعا بود و فراخی و بسیاری نعمتها
و شیرینیها و ملبوسات و اعتدال هوا و نیکو شدن اخلاق و امن
و نیکی کشت و زرع و عمارتهای خیر بود قران عطارد و مشتری دلیل
کند بر روایی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکویی نباتات و قوت
حال وزرا و دبیران و ایمه و اطبا و اهل تنجیم و صناعات و کار
و بازرگانان و بیاعان و اهل بازار و امدن کاروانها و اخبار
خوش و سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان
و ایمنی راهها و بحثها در علوم و نقصان بارانها کی [illegible]
قرانات کواکب [illegible] مریخ و مشتری
دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا
و علما و قضات و اشراف و بد گشتن هوا و رونق بادهای ناخوش

ومضرت

و مضرت بادها از سرخ باد و آبله و مانند این و انتشار قتلها
و مصادره و میل قضاة و بسیاری خیانت و قتلها و فساد اطعمه
و رونق اشتها در هوا و توسط باران کی و خیانت عدول و کاتبان
و غلط نوشتن فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل [illegible]
خاصه اسلامیان و جمعیتهای خیر و رونق بزارها و منبرها و اجابت
دعاها و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب و اشتغال خلق
و قیمت عطر و ملبوسات و رونق بادهای خوش و تندرستی
مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و باران
در وقت قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا
و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث
و مجادله و رونق مدرسها و امدن کاروانها و [illegible]
در وقت بادها و اعتدال هوا و نیکو شدن اخلاق و نیکی اسعار
و اطعمه و راستی رونق احکام و رونق فضلا و راستی در
عدول و گفتن سخنان حق و گواهی راست [illegible]
[illegible] قرانات مریخ و مشتری
دلیل کند بر قصد حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال
و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث در علوم و مجادله [illegible]

در شهرها و نقص کارها و انها و اگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان
باشد و بر اعدا ایشان و اگر سرطان بود ظفر محبوسان باشد و قصد بد
کاران و قوت فرومایگان و سفلگان و اگر حوت بود فساد حال
قضات بود و بد گشتن انها و دلیل کند بر مخالفت میان کار
و ائمه و قضات و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری باران
و ابرها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی
نرخها و نیکی سفرهای دریا و نیکوئی نباتات و میوها و حبوبات
دلیل کند بر جمعیتها و خیر و نیکی حال خاتونان و اهل بیت و اجابت
دعاها بود و نکاحها بر زنان و رونق دین و اسلام و اگر
عقرب بود دلیل کند بر توبه بدکاران و خلاص محبوسان
و در سرطان دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال و مسافران
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر خوبی احوال مسافران دریا و در آمد
و رفتن معاملتها مردمان و نیکوئی بازارها و بیع و شری نبات
و کاغذ و ادویه و جواهر ابی و رونق ادبا و خشکی هوا و بازرگانی
و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوها و قوت نباتات و افتادن
اخبار خوش و مسح ضیاع و اب کاریزها و اجتماع بزرگان بجهه
صلاح کارها و بحث و مناظره و دعوی و خلاص امراض عباد

انظار

انظار قرانات زحل با کواکب و مریخ مشتمل بر اثنی قران زحل
و مریخ دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و فتنه و
حرب و قتل و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و
اشکار شدن فواحشه و بیماریها خونی و اسقاط حمل و نکاحها
بود و ناپسندیده و دلیری زنان بکارهای بد و نقصان باران
و بد گشتن هوا و غلبه دزدان خاصه زنان و تغیر هوا قران
عطارد و مریخ دلیل کند بر ساختن آلت حرب و حرکت لشکرها
و غضب و سفاهت در مردم و زحمت ارباب قلم و تجار و اهل
بازار و غمز و تهمت و خیانت متصرفان و محاسبه و بسیاری
اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلس و درم
قلب و فساد غلب کاران و طراران و ظهور کیمیا و دواغ و در آب
و غلبه دزدان و راهداران و خشکی و بدی هوا قران زهره
با کواکب مریخ مشتمل ثلث قران زهره و مریخ دلیل کند
بر دلیری کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش کردن لهو
و طرب و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تاریکی و تغیر و تفاوت
نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و
فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور بود فساد دزدان بود و بد

کاران و اگر جدی بود قوت حال امرا و لشکریان باشد و کرفتن
لابنها و برده کردن و اگر سنبله باشد فساد المعد باشد و رنج
زنان فاضله و خدم و دبیران و تجار قران عطارد و مریخ
دلیل کند بر خروج فضولان و بدی راهها و غلبه دزدان و
طراران و فساد حال تجار و مزرعها و المعد و نباتات و املاک
کاروانها و افتادن اراجیف و بدی حال متصرفان و وکلا
و محاسبه اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان بارندگی و
اگر برج جدی بود دلیل ترتیب کارها باشد و ظهور حکما و اگر
سنبله بود ظلم و خواست بود و فساد حال زنان و نباتات و دواب
باشد قران مشتری و مریخ در مثلثه بادی دلیل باشد
بر فساد حال مغنیات و بسیاری فسق و خصومت میان زنان
و فساد خاندان و اشجار و ثمار و بیماری در میان مردم و اسقاط
حمل و برآوردن خون و فساد بنیان و زنان و اختلاف هوا
و انکار شدن نواحی و دلیری زنان بدکاره و بدی [illegible] و اگر
برج میزان بود فساد کمتر باشد و بادها وزد قران مشتری و مریخ
دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان
و عمال و تجار و دانندگان اهل فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان زشت

وبسیاری

و بسیاری اراجیف و مرگ دواب و برده و بد گشتن هوا و بیماری
در دواب و زحمت از سرخ باد و صرع و برانداختن خون و تب
و بدی و طراریها و نوشتن خطهای دروغ و اگر برج جوزا
بود بدی کمتر باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان باشد
و اشجار و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود و اگر میزان
بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان
و ندیمان قران مشتری و مریخ در مثلثه آبی دلیل کند
بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکاره و
منقطع شدن کودکان و فساد حال نکاحها از شوهر بیماری
سرما و بارندگی ها در وقت و اختلاف هوا و نباتات و اگر
برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب بود فساد
زنان بدکاره و اگر حوت بود تهمت محارم باشد و اهل [illegible]
فساد مسافران دریا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها
و متصرفان و فساد مسافران و آبها و افتادن اراجیف و خوابها
تجارتها و تاریکی و بیماری از سست شدن اعضا و کندی زبان
و رطوبت دماغ و ظلم و خواست و غمز و تهمت و اگر برج ثور
بود بدتر باشد خاصه کار سفر دریا و رنج دبیران و ظلم و اگر

عقرب باشد نیکی حال کشتها بود واکر سرطان بود درد دیدها وغیا
بسیار افتد خاصه در سفرهای دریا شعبه پنجم در قرانات عطارد
با زهره چهارم اثبار قران عطارد با زهره در مثلثه آتشی
دلیل کند بر رونق کار زرکران و بزازان و نقاشان و طلا
و بزازان واهل بازار و بسیاری میع برده و دواب و جوهر
واعتدال هوا و بخارها و تاریکی و رعد و برق و افتادن علتها
و فتنها و غضب و خصومت میان خلایق و ارزانی کوشت
دواب قران عطارد با زهره در مثلثه بادی دلیل کند
بر بسیاری میع و نرخی اطعمه و حبوبات و شربتها و طعامها
و نیکوی نباتات وآمدن غله و ارزانی وفراخی و نیکوئی غله
کشت و زرع و آمد شد کاروانها و مسافران و افتادن
اخبار خوش و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال وکلا
و متصرفان و بودن مشعبد و بازی کران و بارندکی کم باشد
و سرما بود در وقت واکر در مثلثه بادی بود الطعمه سخت ارزان
شود قران عطارد با زهره در مثلثه آبی دلیل کند بر رونق
امور مستوفیان و دبیران وعمال و تجار و بسیاری بحث علوم
و تیزی بازار برده و عطر و جامه در رواج کار شعرا و اهل

فضل

فضل واجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها و نیکوئی
احوال اشجار و میوها و رفتن بادهای خوش وابرها و بارانها
وآمدن کاروانها و میع برده و قوت دین و اسلام و رونق مصاحبت
و عرض خطها و طلب بحث کودکان قران عطارد با زهره
در مثلثه آبی دلیل کند بر آمدن مسافران دریا
و بسیاری میع جواهرات و ساختن جایها از باغ و بوستان و سرابها
و تغیر هوا و بسیاری ابرها و بارندکی و سرما در وقت و رونق کار
شراب داران و ملاحان و غواصان و خرقه پوشان و لهو و طرب
میان عوام و مردم فرومایه و عداوت اکثری مردم واکر برج
عقرب بود لواط و فواحش بسیار شود واکر برج سرطان بود میع جواهر
آبی بود و طرب عوام واکر برج حوت نیکی حال کشتها بود و صلاح
حال در ماندکان و سلط شدن زنان و بارندکیها شعبه
ششم در احوال قران نحسین و سعدین و دو نیر فرع اول
در قران نحسین بدین قرانات دو قران موثرست بعد از قران
علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و
مشتری در حوت اما قران نحسین اتفاقا در هر دو سال یکبار
واقع شود و در هر برج باشد و باشد که در هر برج سه قران

کنند بوقتی که مریخ راجع کرده وبد ترین قرانات دو نحس ان
باشد که در سرطان کنند در حوالی هر سی سال یکبار و بدی او
چهشان بود که هرج ودر سرطان بد حال و نامقبول اند که یکی
هبوط است و یکی در وبال وباز هر نحسی بد نحس دیگر مبتلا شود
واثر فساد نحس وقتی ظاهر تر است که ضعیف و بد حال و نامقبول تر
از ینجا گفته اند که نحس بد حال مار دم بریده را ماند و نحس مقبول
گرگ اموخته را پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان ان
که مدعیان بیرون ایند و مردم دون و سفله و نوت کنند و ظلم
عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسانند و فتنهای عظیم
انگیزند و زود باطل شوند و اضطراب ملوک و سلاطین باشد و
اکابر و معارف و حربها و قلعها را ویرانها شود و ان قران
در حد هر کوکب که افتد فتنه از قومی خیزد که بدان کوکب
حد منسوب بوند و بدان کسان نکبت رسد اما اگر این قران
نزدیک انتقال دولتی با نزدیک قران علویین اثر او عظیمتر
باشد و دیر بماند و حربها بسیار افتد در ان وقت و ما احکام
کرده ایم قران نحسین را که در شهور ثمان و تسعین و ستمایه هجریه
خواهد شد در اخر احکام قران علویین را در دلو خواهد شد ان

نوع دوم در قران سعدین این قران در حوالی هر سی سال
یکبار اتفاق افتد در هر برج چنانکه گرت اتفاق افتد و قوی
ان قران است که در حوت بود و ان هم وان در سالی یکبار
بود و بهترین قرانها ازان جهت است که هر دو سعد در حوت
مقبولند که یکی را خانه است و یکی را شرف و اگر این قران نزدیک
انتقال دوری با فصل باشد یا انتقال دولتی یا اخر قرانی اتفاق
افتد دلیل راحت و اسایش خلایق بود فصل ششم در احکام
تثلیثات و تسدیسات چهار اثار نوع اول در اتصالات
کواکب با زحل تثلیث و تسدیس مشتری با زحل دلیل کند
بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح یافتن
امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلایق بخیرات و فراخی
طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانهای قدیم تثلیث و تسدیس
مریخ با زحل دلیل کند بر ترحم ملوک و سروران و اکابر بر زیر
دستان و ضعفا و رعیت و نظر در وقت کار احتساب و پدید
امدن حق از باطل و عمارت حصنها و دوستی کردن اهل شرف و قدیم
با مشایخ و گوشه نشینان و خشکی هوا و توسط حال خوردنیها
تثلیث و تسدیس زهره با زحل دلیل کند بر یافتن راست مردم فرمایه

و اهل مصر او رونق خاندانهای قدیم و نیکی حال برزیگران و نقصان
جو و ستم و فراخی طعام و میوه‌ها و عنایت ملوک با اکابر و تغیر هوا
و سرما و گرما در وقت تثلیث و تسدیس زهره و زحل دلیل کند
بر موافقت زنان و شوهران و فرح مشایخ و دهاقین و جمع کردن
و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در تابستان و سرما
در زمستان و باران کم باد در وقت تثلیث و تسدیس زهره و مشتری دلیل کند
بر قرارگاهها و بستن عهدنامه‌ها و رونق اهل بازار و رواج
و جمع املاک و غلامان و رونق کار حکما و تغیر هوا و سرما و باد
و باران کی فرع دوم در اتصالات کواکب با مشتری تثلیث و تسدیس
مریخ با مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و توبه اهل
فتنه و ساختن مصالح میان وزرا و ارباب سلاح و امرا و
رغبت نمودن بخیرات و ایمنی و راندن قضا و ساختن مصالح
میان وزرا و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما
تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین
و سرلشکران و افزونی جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه
و ائمه و قضات و حکام و اشراف و داد و عدل و روایی نقود
و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا

تثلیث

تثلیث و تسدیس عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق اهل ادیان و زهد و
در ائمه و قضات و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت حال
زنان و خادمان و عزت یاران و ملبوسات و خوشی معیشت
خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و نمها در وقت تثلیث
و تسدیس قمر و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت
دبیران و مستوفیان و مسافران و تجار و عمال و راستی مردم
در کارها و بازرگانیها و تیزی بازارها و ایمنی راهها و
افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن نامه‌ها
و عطاها و راستی در عدل و راست رفتن احکام و ارزانی
نرخها و رونق بادهای خوش فرع سیم در اتصالات کواکب با مریخ
تثلیث و تسدیس آفتاب با مریخ دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا
و ساختن کار لشکرها و عزت آلت حرب و امن و فراغت و
قوت حرارت و یبوست در مزاج مردمان و گرمی هوا و فراخی
و رونق دار الضرب و روایی نقود تثلیث و تسدیس
زهره و مریخ دلیل کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل
طرب و امرا و لشکران و بسیاری لهو و طرب و بودن سورها
و ضیافتها و زفاف و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا

و بارندگی در وقت و عزت گوشت و ارزانی طعام مثلث و
تسدیس مقارنه مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال
و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و اخبار نیک و قوت
حال راهداران و تیزی بازار سلاح و دواب و بردها و کر
و ضیق اهل فضل و رواج دست کاران و اصحاب تربیع مقارنه
شمس بیس مقارنه زهره دلیل کند بر لهو و طرب در دیوانها
و اصحاب دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی
بازار برده و عطر و لباس و جواهر و معامله میان زنان
و امردان و رونق کار مزامیر و ساز موسیقی و فرح و حکما و
اهل فضل و ندما و شعرا تسدیس تثلیث تربیعات و مقارنه
سه اثنا ر [illegible] دلیل کند
بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة و [illegible] و سلاطین و فاش
کردن خیانتها و نمودن عداوتها میان [illegible] و ظلم و جور از
ناکسان بر شرفا و بیماری معارف و توانگران و خرابی جایها و
تغیر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بد گشتن هوا و افتادن
[illegible] تربیع مقابله مریخ دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن
عداوتها و بدی حال دزدان و [illegible] حادثه بزرگان و حیرت

خلایق

خلایق و بدی احوال صحرانشینان و اهل سلاح و بیماریها مهلک
و ناایمنی راهها و قطع فساد در دواب و مزرعها و اندوه خاندانها
قدیم و ظلم و جور و بد گشتن هوا تربیع و مقابله آفتاب و زحل
دلیل کند بر غضب ملوک و اکابر و معارف و ظلم و ستم و خوف
و خیانت ملوک و اکابر و فساد نقود و بیم رعیت و مهتران
و حیرت خلایق و تغیر هوا و سرما و غمها مناسب وقت
تربیع و مقابله زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان
و شوهران و بیماری درد زنان و دشواری وضع حمل و
فاش کردن اسرارها و خیانتها و افتادن عداوتها و
فتنه و تشویش و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت
مشایخ و فساد طعام و میوها و تغیر هوا و ابرهای سیاه و رعدها
و باران کی و ... و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابله عطارد و زحل
دلیل کند بر دعویها باطل و خطهای دروغ و گواهی ناحق و فاش
کردن خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و متصرفان و مردم
بازاری و تجار و افتادن اراجیف و تهمت بر غلامان و
خیانت و محاسبه وکیلان و متصرفان و بیماریها دراز کشیدن و
خشکی هوا و سرما و باران کی و فساد بعضی نباتات در وقت تربیع

دعوی نرخ و مقابله مریخ دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و زندان
و فرو بردن وزرا و ائمه و قضات و خلاف میان اکابر و اشراف
و اعیان ملک و تواتران و شدت و قید و قتل و ظهور علامات
و خصومتها و حرب و فتنه و عذر در حق بزرگان و مصادره
و فنا و حال ضرابان و نقود و بدی نرخها و میل قضات و حکام
و بد کشتن هوا و بیماریها و فساد طعام نرخ و مقابله با قران
دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و معارف و مصادره تواتر
و اندوه علما و میل قضات و حیرت اکابر و اشراف و تفاوت
نرخها طعام و فساد در الضرب و خوات کرم هوا و ظلم دیوان
عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها نرخ و مقابله
زحل و مشتری دلیل کند بر اشتفاک میان زنان و شوهران و رغبت
و صلح و علما بطرب و زینت و محال شدن و رأی پادشاهان و طلب
حقوق شرع و تهمت بر ائمه و قضات و وزرا و افتادن غصب
و تفاوت نرخ طعام و شرابها و اعتدال هوا و رفتن بادها
خوش و نیکی نباتات نرخ و مقابله عطارد و مشتری دلیل کند
بر جدل و مناظره و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و توقیعات
فتویها تزویر و دوری کردن اهل ورع و تفاوت نرخها در

میان

میان افتادن خطها بوجه رخصت و تزویر و خیانت متصرفان
صورت راستی در رفتن بادها و بودن ملتها نرخ و سهم و مشتری
مقابله آفتاب و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن جنگها
و حیرت مفسدان و فاش کشتن خیانتها و افتادن حرب و
مقاتله و بسیاری الحیف و هراس در مردم و دزدیها و خرابی
جایها و در آمدن دزدان و خاینان و نکبت ملوک و بد کشتن
و خشکی سال و بیماری اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و حجر
و طرفان و کمیا کران نرخ و مقابله زهره و مریخ دلیل کند
بر رسوا شدن اهل فسق و فجور و بودن زفاف و تهمت بر
بخانوان و خدم و فراق و طلاق میان دوستان و زنان
شوهران و اسقاط وضع حمل و در ماندن تان بد کار و دختران و
تهمت بر محارم و امردان و بودن بیماریها در زنان و
تفاوت نرخها و علتها در میوها و تغیر هوا و کن و بت و
بادها مضطرب نرخ و مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر علاوتها
و غمزها میان امرا و ارباب قلم و متصرفان و طلب آلت حرب
و ظلم لشکریان بر ارباب حرفه و اهل بازار و تجار و خیانت عمال
و بسیاری دزدیها و بدی راهها و ضرب و بند و مصادره

خطا شدن علاجها و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری از جفر
و نوشتن خطها در وغ و افزوده دبیران و اهل فضل و لوطیان
و دروغگویان جوزهر در حمل با مریخ با ثمار عقرب اول در ...
... دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم دوم
و قتل و زحمت بزرگان در نهان و فساد نقود و اضطراب احوال
خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماریها در ازکن و تغیر هوا و اگر
مشتری در اینجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان آبها
و اگر مریخ بود خلاف لشکرها بود و موت حیوانات و فساد دار
الضرب و اگر زهره بود بیماریها و موت زنان باشد و باران کم آید
سرما و اگر عطارد بود دانشمند و اهل قلم باشند و انکاران و کیمیاگران
و تغیر هوا و سرما و این همه احکام مناسب وقت باشد در سال
و فصل و مناسب کواکب دیگر او و نظرها از سعد و نحس قبول
و اما جوزهر در ... دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت
جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و غم در دنیا و بیماری
در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و
اگر مشتری اینجا باشد یا ناظر بود فساد کمتر بود و خراسان خوش
بود و هوا معتدل و میوه و نباتها نیکو و فراخی باشد و اگر

مریخ باشد خشک سالی بود و فساد المعده و بودن فتنه و
خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناساز
گاری با شوهران اما نباتات نیکو بود و تغیر هوا و سرما بود
و اگر عطارد بود اشجار بیمارناک بود و فساد خورد دنیا بود
و خوف از سرما و ملخ و بیم زلزله و خسف باشد و اگر قمر بود
باران کم باشد و رنج مسافران و سکان و آمدن اخبار و کارها
جوزهر در ... دلیل کند بر فتنه بر ملوک و اکابر
مغرب و غلا و بد گشتن هوا و بیماریها در خلایق و رفتن
بادها ناخوش و بودن سرما و فساد اشجار و اگر مشتری اینجا بود یا ناظر
بادها خوش و بودن سرما و فساد اشجار [illegible] و احوال مردم
نیکو باشد و مردم آسوده تن بوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب
و اقلیم سیم تشویش افتد و در خراسان اگر زهره بود اهل طرب
و نوازندگان در سعی و سعادت باشد ملک بقران زحل
که فساد اشجار و نباتات را بود از سرما و تفاوت نرخ المعدبات
آید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس را دنیا را
اعتبار شود و تغیر هوا باشد و اراجیف افتد و اگر قمر بود باران کم
و فوت نباتات و خوف سرما در وقت و رنجوریها جوزهر در سنبله

ابی بود دلیل کند بر ملت و فتح ملوک طرف شمال و اقلیم چهارم
و فنا و مسافران در پا باشد و باران کی در سوادها وقت و فزونی
و اگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد و سفرها بهتر باشد و باران
کاینها نیکوتر و باران کی نافع بود و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنهها
و فتنه و قتل و بد گشتن ابرها و هوا و اگر زهره بود بارانکی
سرها باشد و گشتن هوا و میغ و ملتهها از ماه [illegible] و سلامتی
بر مکان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران در پا و بسیاری
ابرها و فراخی مردم سفله و اگر مریخ اینجا بود یا ناظر باشد فساد
کشتیها بود و اگر عطارد بود بازار جواهر ابی تیزی کند و کان
بر شد و تغیر حال قوی تر بود و اگر قمر باشد سیلها آید خرابی کنند
و سرما سخت تر بود و ماهد شدن مسافران باشد **زحل در برج**
احتراق مشتری در [illegible] دلیل کند بر خوبی حال ملوک شمال
در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت ترکان و در نهاد و آبادی
قضات بود در اقلیم چهارم دوم و فتنهها پوشیده اتفاق خیزد
نشود و گرمی هوا بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر مریخ
اینجا بود یا ناظر باشد قتل اتفاق در مشرق و خراسان و اقلیم چهارم
و دوم و بسیاری غضب ملوک بود و خصومتها و فساد داد

الضرب

الضرب و ساختن آلت حرب و اگر زحل بود هوا معتدل باشد
و فساد المعز و میوه بود و اگر عطارد باشد بازار جواهر و دواب
تیزی کند و باشد که سکه بر کار کرده و هوا متغیر شود و بازارها
بارونق بود و اگر قمر بود نمها و ابرها باشد و هوا باعتدال باشد
جوزا [illegible] دلیل حال نیکی جنوب بود و انصاف و عدل
و باشد که مکروه رسد بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضات و فراخی
طعام بود و شربها و اگر مریخ اینجا بود یا ناظر باشد دزدی و
خیانت و ظلم و غرامت پدید آید و خشکی هوا بود و فساد المعز
و حرکت لشکرها و اگر زحل بود المعز نیکو باشد و میوه و خربزها
بود در وقت و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و تغیر هوا
قوی تر بود و تفاوت در نباتات بودن و بیع جواهر ابی و دواب
و اگر قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران
و آفتها در عوام **[illegible]** دلیل کند بر خوبی حال
ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس و نفاق در اکابر و فراخی
خورش و نیکی اشجار و میوهها و صحت خلایق و فزودن انصاف
و میل بطاعت و خیرات و رونق بازارها و خوشی دل [illegible] هوا
و اگر مریخ اینجا بود یا ناظر بود فساد اشجار بود و بیماری [illegible]

از باد گرم در علامات شهب افتد و تشویش خیزد و اگر زهره
بود نکاحها بود و معاشی ارزانی کند خاصه میوها و تغیر
هوا و غیرها باشد در وقت و اگر عطارد بود بادها خیزد و زیر
و رونق اهل فضل باشد و رونق حکما بود و دبیران و تیزی
بازارها بود و خاطرها و اگر قمر بود باد و بارندگی بود و بوقت
و میوها نیکو باشد و صحت مردم بود جوزهر در مثلثه آبی
دلیل کند بر نیکی احوال ملوک شمال و بزرگان و اعتدال هوا
و خوبی احوال مسافران دریا و کثرت آبها و فراخی معاش و
قوت مردم و اگر مریخ با جوزهر بود یا ناظر فساد کشتیها بود و
جنبش اهل شر و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات
آبی و اگر زهره بود آبها و بارندگیها شود و جواهر آبی ارزان
گردد و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود و اگر عطارد
بود بسیار ریح شود و املاح کشتیها و کاروان بود و بارندگی
و تغیر هوا باشد و اگر قمر بود سیلها آید که خرابی بود و نبات
نیکو روید و مسافران مشغول باشند ذنب در مثلثه آتشی
دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن مقاتله
شریرها و الم و جراحت و بودن خونها پنهان و نکبت اکابر

وخلاف

و خلاف لشکرها و تعدی کردن و بودن مرگ حیوانات و فساد
جواهر دار الضرب و خرابیها و اگر زهره با جوزهر بود یا ناظر باشد هوا
معتدل بود و نرخها ارزان فرح باشد در بزرگان اما فساد
حال زنان باشد و اگر عطارد بود در علو برق باشد و رفتن
آتشها در هوا و ریح جواهر شود و شدن دم و تیزی بازارها و
و اگر قمر بود غبار و بخارها باشد و ریح مهرها و حمی از والاها
در مثلثه خاکی دلیل نکبت ملوک و اکابر بود در جهة جنوب و
قتلها و خونریختن قومی و کشتن در نهان و باشد که لشکرها
خلاف کنند و دزدی و دروغ پدید آید و خرابی مزرعها و
و جایهای عالی و اگر زهره با جوزهر بود یا ناظر باشد میوها نیکو باشد
و پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود در وقت
و اگر عطارد باشد اختلاف هوا باشد و سرما حادث بود و بیماریها
بود در بهایم و ریح و شرح نباتات و حیوانات باشد و اگر قمر
بود بارندگی و سرما باشد در وقت و قوت نباتات باشد و
آمدن و رفتن مسافران در مثلثه بادی دلیل کند بر قتل و
بیماری مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماری و موی
و سرخ باد و اختلاف هوا بود و خشکی و بدی حال امرا و لشکرها

وهمه التفات پادشاه و فزونی رفتن بدکاران و دزدان واگر زهره
انجا بود یا ناظر بادها خوش بود و بارندگیها و اعتدال هوا و
تندرستی خلایق و فراخی طعام و ارزانی ثیاب و برده و بود
علامات شهب و ابزار بوده و قوت دست کاران و اطبا و اگر
قمر بود بارندگیها باشد و بادها مخالف و غلبه مردم حصه السعاده
دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوت کردن سفله و
و شبیخون بردن و فساد ابها و درماندن خاینان و اگر زهره
انجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه بسیار اید و بارندگی بود
در وقت و نیکی نباتات فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال
دریا و بارندگی بود و رونق دست کاران و گشتن هوا بود و
کساد بازارها و اگر قمر بود سیل باشد و بارانها تیز و از انها
زیان رسد قوس با رنج احتراق زحل حصه السلطان دلیل که
بیماریهای زنان و خادمان و بزرگان در جهت مشرق و اقلیم سیم
و افتادن فتنها بود و انداختن نهضها و نکاحها بر اید و طرب بود
در ملوک و لباسها بزر و فتنه حاصل اید و هوا معتدل باشد
و اگر عطارد انجا باشد زدن سکه باشد و نقش بستن کارها و
نقصان بارندگی و بسیاری بیع جامه و دواب و اگر قمر بود هوا

باشد

باشد و نم باشد در وقت و خشکی بود حوت سهم السعاده دلیل فساد
نباتات بود و خاتونان و اهل طرب و غلام بود و بیماری در جهت جنوب
و اقلیم سیم و بیماری نکاحها و بیماری در زنان و دواب
و فساد لحوم و میوه و شکوفه و اگر عطارد انجا بود تشویش و
و سرما باشد و بیماری در نباتات و حیوانات هم تکاثر و
تفاوت نرخها بود و علاوه تنها و اگر قمر باشد بارندگی باشد و
فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران
باشد دلیل رنج خواتین و غلام بود و بیماری در جهت مغرب
و اقلیم سیم و غبار بوده و رفتن بادهای خوش عجب وقت
و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد انجا بود سمع و شرم بوده
بسیار شود و رونق کار مزامیر و اوتار بود و قوت حال حکما و
اهل فضل و دبیران و منجمان و بیاعان و اگر قمر بود تنها باشد
و هوا خوش گذارد و فراخی بود و میوها نیکو بود
دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر
بود فساد زنان پدید بود و نم و در سرطان ارزانی جواهر
باشد و اگر حوت بود نکاحهای بزرگان و مستوران بر اید و
شد و دریا نیکو بود و قوت اطبا بود در جهت شمال و اگر عطارد

انجا بود باید که باقوی تر باشد و امیدی در رونق مسافران دریا
و بیع جواهر آبی و شرف جوش و جوی و ماهیان باشد و اگر قمر بود
سیلها آید و ابرها چنان بود که خرابی کند در وقت **قران مشتری**
و عطارد دلیل کند بر رونق زراعت و تجارات خرابها و
خوات در جهة مشرق و اقلیم ششم و بیع متصرفان و عمال و
و نویسندگان مثالها بود و بیع جواهر مرصعات و بیماری در طبقات
و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد غنیها بود و کدورت هوا در وقت و
و بیع جواهر بی قیمت در مهرها و انگشترها و چیزها **قران مشتری**
با قمر بود دلیل کند بر تغیر هوا نامناسب و فساد طعام و نبات و
سرخ کاروانها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه در جهة جنوب
و خشکی هوا بود و اگر قمر انجا بود یا ناظر نیز بود و سرما و تغیر هوا
نامناسب وقت **قران زحل و مشتری در دلو** دلیل قوت اهل مغرب بود
و صورت حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و زیتون
بادهای سرخ و منتظران و اهل فضل و دبیران و بیابان و اگر قمر
انجا بود یا ناظر باشد بادی که مشرق بود و صحرا نیکو باشد و
اخبار خوش برسد و فراخی بود **قران [illegible]** دلیل فساد کشتها
بود و غلبه ابرها و ابرها و تغیرها در بیع جواهر آبی و آفت میوها

در وقت و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد سیلها آید و ابرها بسیار شود
و نیکی نباتات بود و عمارت باغها و جویها کند **سعیدم** در
احکام مناسبات شش اثار **قران اول زحل با حمل** دلیل کند بر
قوت حال مشایخ و خاندانهای قدیم افزونی عمر و جاه ایشان
و تازه شدن دولتها قدیم و خروج مدعیان در کرامت
و سخنهای غیبی و تسخیر جن و جمع آوردن بزبان در جام
و فراخی معاش و نزه حیوانات و میل مردم بزهد و ناموس و
زیارتها و نیکویی کار ملوک قدیم **مناسبة زحل با ثور** دلیل کند
بر ضد انچه گفته شد و بد گشتن احوال دواب بارکش و بیماریها
در مشایخ و اهل جبال و اکابر از جنس جنون و موتها از زهر و
فساد مرغها و رنج کودکان از دیو و طاعن مردم **قران زحل**
با جوزا دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت حال
ادیان و میل خلایق بزیارتها و رفتن کعبه و اجابت دعاها
باشد و داد و عدل پادشاه و حاکمان و قضاة و فراخی و ایمنی
در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق و فراوانی صدقات **[illegible]**
با سرطان دلیل کند بر ضد انچه گفته شد و بد گشتن هوا و گرما [illegible]
مردم و بیماریهای اکابر و نفاق و بیهوده و [illegible]

بزرگان و تزویر غضبان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن
مستحقان قرم جوزا با ذنب دلیل کند بر تجدید بد کاران و خیانتها
و پدید آمدن پاره ساپان بعلها از ترکان و لشکریان و مردم خوشتن
ستایی در رونق لشکریان و املا و بهتر شدن بیماران رفتند بر اقلیم
سیم و سوداهای بد افتادن در سرفها یکان و پدید آمدن خرچ
خوانان و جمع آمدن بریان مریخ با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه
گفته شد و بودن خیانتها و نقص بزرگان و بیماریهای خون
و زدن دیو و مصروع شدن و پدید آمدن عیبها و افتادن
قتلها و ناایمنی و آفت در ترکان و لشکریان و بدی حال زنان و بر
جدام انقلاب با راس دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و
افزونی در ممالک و بیرون آوردن جواهر نیکو از کانها و دل
بزرگان بخیرات و طاعات و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه
در اقلیم چهارم و تندرستی خلایق قرم انقلاب با ذنب دلیل کند
بر ضد آنچه گفته شد و رنجوری معارف و در دچشم و مکروه
بزرگان از مردم معیوب و زاکس و عراض و خشک شدن بعضی
جایها و چشمها و فساد جوزکان قرم زهره با راس دلیل کند
بر حکومت خاتونان و خادمان و توبه اهل طرب و رونق دین اسلام

وافزونی

وافزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان بکراهت و رونق بازار
عطر و مروارید و برده و رفتن بادها خوش و فراخی و اجابت
دعاها قرم زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط
حمل و بیماریها از رسید کی و ریشها و آبله و بیرون آمدن زنان
ساحر و افسون ساز و بدی دایه و فساد معیشان و بد کردن جو
قرم تیر عطارد با راس دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان
و عمال و منجمان و دبیران و اصحاب حرفه و ظهور مردم فصیح و فاضل
و رغبت خلایق بخواندن اخبار و راست رفتن احکام نجوم و
طب و نیکویی معاملات مردم و راستی در نرخها و محاسبات و امانت
عدول و قیمت کتاب و آلت کتابت عطارد با ذنب دلیل کند
بر ضد آنچه گفته شد و بیرون آمدن مردم منافق
و دروغ گوی و زور گو و کشنده خواهد بود میان اهل ذا
و حکما و فضلا و گفتن هجاها و بیماریها از بادها بد و دیوانگی
و رفتن زبان و زدن دیو کودکان را و نوشتن خطها تزویر
و کساد بازار ادها و زیان صناعت و ران و نوشتن خاتمها و سکها
تزویر شعبده با ذنب در قرانات قمر با کواکب هفتگانه قرانات
قران قمر با زحل در حمل دلیل کند بر تغیر هوا و بیماریها و

فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان در ثور دلیل کند
بر آنکه خلایق در بند کن ناد کان و زنان صعوبت و فساد بنات
و دواب و سرما در جوزا رفتن بادهای مضطرب بود و مرگ
مردم فاضل و مسافران و عوام و سستی بازارها و بیری کی عوام در
سرطان سرما بود در وقت بارندگی و مکروه بزرگان بود و بدی
حال مسافران صحرا و دریا و بادهای سرد در اسد فرزندان
عوام و مکروه بزرگان بود و بدی حال مسافران و جاسوسان
در سنبله نکبت مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت
و فساد طعام و اخبار بد در میزان بادهای مختلف وزد و فرزندان
رسولان جهت نکاح و سع برده و نم بود در عقرب فرزندان مسافران
بود و در [illegible] زن جاسوسان و بارندگیها و سرما و کرتها [illegible]
بدکاران در قوس بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان
و ابرها و بخارها باشد در جدی بدی حال مسافران بود و جانوران
و فساد نوع و حیوانات و درشتی هوا و سرما در دلو رفتن ابرها
باشد و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و هراس
در حوت ابرها بود و بخار و بارندگی در وقت و فساد مسافران
دریا و مکروه علما فی هبوط زحل فرا شمس فی حمل کساد کی هوا

بود

بود و کرمی و امن و نیکی حال مسافران و سع و شری حیوانات در
ثور قوت حال عوام و بزرگ زادگان و رسیدن کاروانی [illegible]
در جوزا رسیدن اخبار خوش بود و اجتماع خیر و اعتدال هوا
و نوشتن خطها در سرطان نیکی حال عوام بود و فرح بزرگان و
جمعیت خیر و سع جواهر الی و آمدن مسافران خاصه مسافران
دریا در اسد حرمت عوام باشد و سع جواهر کانی و طاعت ملوک و
روان شدن نقود در سنبله بسیاری حجت بزرگان بود و اهل
دیوان و حکما و نیکی نرخ اشتها و سع خوردنیها و آمدن مسافران
و کاروان در میزان رفتن بادها خوش بود و نیکی میوهها
و اخبار راست و خوش و جمعیت اشراف و علما در عقرب آمدن
بارانها بود و ترددی کاروان و اعتدال هوا و سکونت مسافران
در قوس جمعیت اشد و دواب و نیکی حال عوام و کرمی هوا و طلب
علوم دینی در جدی ایمن شدن مسافران باشد و آمدن ایشان
و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان بطرف ربت در دلو رفتن بادها
بود و جمعیت ها مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن
عزیمه در حوت منصب عوام و جمعیتها خیر در علما و قضاة
و آمدن مسافران و بارندگی فی رسم [illegible] زحل [illegible] در حمل

[illegible marginal note]

هوا گرم شود و خصومتها افتد میان عوام و ... و لشکرها
و لشکرها ... مانند کی ... و تشنیع مسافران از ظلم
دزدان در جوزا اخبار دروغ افتد و فتنه بود میان عوام
و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و بادها و زد در سرطان خوف
عوام بود و فساد بر کاران و زحمت مسافران دریا و تجارها
در اسد و رسیدن رسول و جاسوس و گرمی هوا و فساد حیوانات
و انذوه ملوک در سنبله اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دین
و تجار و زحمت بازداران از لشکریان در میزان خطر مسافران
بود و رنج مسافران و اهل طرب و رفتن بادها بد و تشنیع زنان
از شوهران در عقرب فساد مسافران و قتل و بند و خواستن
تجارها و کدورت هوا در قوس گرمی هوا بود و دروغ ...
و خصومت میان مردم و کردن کارا ... کاهلی عوام در دیدن
در جدی گرفتار شدن پیکان و جاسوسان بود و زحمت ظلم
از لشکریان و خصومتها در دلو رفتن بلاها باشد و بیماری
مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران در حوت فساد کشتیها
بود و حیوانات آبی و مسافران دریا و انذوه و عوام و ...
و تجارها و علو ... [illegible]

تغییر

تغییر هوا بود و انذوه ملوک و امرا و تشویش در عوام و غضب
بر زیردستان در ثور فساد نباتات بود و حیوانات و ساختن
و نهادن بناها و زحمت مطربان و بستان بانان در جوزا بادها
بود و نوشتن فرمان و امثال و فساد اشجار و میوه ها و گرمی
تغییر هوا در سرطان بزرگی کردن عوام بود و باران کی و ... هوا
و آمدن مسافران خاصه مسافران دریا در اسد اجتماع ملوک
و بزرگان بود و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران و
قاصدان ملوک در سنبله حضور مسافران باشد و آوردن نامها
و نوشتن مثالها و بر کار شدن عوام در دیوانها و بازارها
در میزان اندوه عوام بود و آمدن رسولان و رفتن بادها و برآمدن
نامها و ... و غم در عقرب باد کی بود و سرما و در ...
جاسوسان و مسافران و تیرگی هوا و فساد آبها و کشتیها در
قوس اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و دقیقها و ...
برده و حیوانات و کار آتشی در جدی دلیل سرما بود و ...
جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات و انذوه عوام در دلو ...
ملوک باشد و آگاه بودن شهان و رفتن بادها و سرما و غم و بدی
حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت باران کی بود

و نیکی طلب کردن عوام در سیلان مسافران خاصه اندر در ...
... باران کی بود و بیع براید و شدن زنها
و مهمانی و زفاف و معاشرت در ثور دلیل قوت ... زنان
دختران و اهل طرب و اجتماع زنان و امدن مسافران و در
وقت در جوزا بادها خوش و نرد و نوشتن خطوط بود و امدن
نامها و نیکی حال دبیران و طرب ایشان در سرطان فراوانی ...
و نیکی حال مسافران و طرب در عوام و باران کی و نیکی حال ...
و سور و مهمانی در اسد اعتدال هوا بود و برامدن نکاحها و
طرب در ملوک و خواتین و زدن ... و ساختن حلیها در
سنبله نیکی حال مسافران و ... و جاسوسان و نکاحها بود در
و طرب در وزرا و ارباب قلم ... بود و عطرها و جامها
در میزان رونق اهل طرب بود و برامدن نکاحها و فرح زنان
و مجلسهای ... و رفتن بارها خوش و دلخوشی مسافران
در عقرب باران کی بود و درماندن مسافران و مکروه زنان
و اهل طرب و ... در قوس طرب علما بود و میل عوام بزهد
و بیع برده و ... در جدی امدن مسافران
بود و راستی ... و خوف و بودن ... در دلو بادها بود

و راستی

و راستی و خلاص از زحمت و خوف و غم و عشرت در مشایخ و حکما و
بودن طربها در حوت باران کی بود و سیلها و جمعیت خواتین و طربت
بزرگان و اشراف و امرا و قضاة و فرح عوام ...
در حمل بیع دواب بود و سلاحها و کشتن هوا و غبارها و اخبار
و غمها در ثور ... بود و بیع طعام و ... و حرارت و کشت و زرع
امدن مسافران در جوزا رونق دبیران بود و نشاط ایشان و نوشتن
خطوط و امدن نامها و اخبار و رفتن بادها و بیع ... در سرطان
فرستادن رسولان بود و امدن و رفتن کشتیها و مسافران در دریا
بیع جواهرات و باران کی و نادر کی در وقت و دلخوشی عوام در
اسد حرکت ملوک باشد و سلاطین و رسیدن قاصدان پادشا
و اخبار ملوک و رفتن شکار و بیع جواهر کانی و طلب مال در سنبله
رفتن و امدن بیکان و جاسوسان بود و رونق دیوانها و باغ
ها و بیع غله و حبوبات و برده و کتاب در میزان رفتن بادها
بود و بیع برده و غم و امدن اخبار خوش و دلخوشی و رونق
شعرا و اهل طرب و ندما در عقرب ابرها براید و کدورت هوا و
و افتادن از ... و فساد مسافران و درماندن جاسوسان
در قوس بیع برده و حیوانات بود و حرارت هوا در وقت

و بخارها و خلاص محبوسان و مناظره در دلو قران مادون قران
بود و مکان وقوع سنون و برودت و اختلاف هوا و سرما و نحوست
حکومت در دلو ابرها مخالف و نرد و مردم عالم خلاف کنند
از اخبار و غم باشد و بحث علوم دقیق و طلب طلسمات و
نوشتن حرزها و هیکلها در حوت آمدن و زادن کنیزکان و غلامان
دریا بود و نیکی هوا و بارندگی و رونق صیادان دریا بود
و بودن کارهای شرعی و خلاص از حبس قاضی قران [illegible]
[illegible] دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بدی شدن
عوام و یافتن تربیت از ملوک و اکابر و اشراف و روا شدن کارها و نفاذ
و بازار کالاها و اخبار خوش و رونق بازارها و میل عوام و خیرات
و طاعات و اجابت دعا بود قران ذنب دلیل کند بر ضد آنچه
گفته شد و بیماریها بود در کودکان و زنان حامله و [illegible]
و [illegible] میان عوام و افتادن اراجیف و فساد میوه‌ها در
وقت و غم و نهب و فساد مسافران و مکان و بد شدن
احوال نرخها و جانوران و درد چشم و زادن دیو [illegible]
[illegible] در اتصالات قمر با کواکب خمسه ثمار قران [illegible]
و تسدیس [illegible] دلیل دلخوشی بود میان زنان و مردان و

و تغیر هوا بود و نیکی حال اهل [illegible] و مشایخ و مزارعان و سعادت
حال صیادان تربیع و مقابله دلیل افتادن خصومتها بود میان زنان
و دیدن شدت و رنج مسافران و مکروه میان بندگان و فرزندان
و تغیر هوا و سرما و بیماریها خاصه در کودکان و تفاوت
نرخها قران و تثلیث و تسدیس قران مشتری دلیل نیکبختی
بود بخیرات و نیکی احوال مسافران و عدل و امانت و ایمنی و فراخی
و روا شدن کارها و حاجتها باسانی میان خلایق و [illegible]
تربیع و مقابله دلیل مکروه خاطر اعدا و قضات بود و از [illegible]
و ظهور دعواهای شرعی و افتادن خصومتها و مناظره و
مجادله و انده توانگران و اشراف و وزرا قران و تثلیث و
تسدیس قران مریخ حرارت هوا بود و حرکت لشکرها و فرح
در مردم اوباش و شکار کردن و سواری و بکار انواع سلاح
و خلاص محبوسان تربیع و مقابله دلیل مکروه عوام بود و ظلم
لشکریان و خصومتها با زنان و عوام و قصد بلاد و بیماری
کودکان و بدی راه و معاملی و علاجها بلاغ و شق قران و
تثلیث و تسدیس قران زحل دلیل کند بر عدل ملوک با رعیت و نعم
خلق و عنایت بزرگان با خردان و گرمی هوا و دلخوشی میان بندگان

وفرزندان و شوهران و زنان و سرداری کار دانها و برآمدن حاجتها
و شکستن سرها و رونق خلفا **تربیع و مقابله** دلیل غضب ملوک
و قهر و سیاست فرمودن و ناخوش گشتن بدینها مردم فرومایه
و عوام و تغیر هوا و شکستن سرها و بودن غمها **قرآن و تثلیث و**
تسدیس او بسیاری فرح بود و طرب در مردم و سورها و مهمانیها
و برآمدن نکاحها و نیکی حال اهل طرب و زنان و خادمان و
مسافران و عوام و اعتدال هوا **تربیع و مقابله** تیزی بازارها و طرب
و مکروه خاطر زنان و ناخوش گشتن خیانت زنان و اعتدال هوا
قرآن شمس و تثلیث و تسدیس او دلیل تیزی بازارها و میوه بود
و کاغذ و غلامان و نوشتن نامها و فرستادن رسولان و امد
اخبار خوش و راست رفتن علاجها و اخبار نجوم و بسیاری
برآمدن بیعها و فرح متصرفان و تجار و دبیران و اهل بازار
تربیع و مقابله او دلیل کساد بازارها بود و اخبار دروغ و خیانت
رسولان و بسیاری مجادله میان عوام و اهل بازار و محاسبه
وکیلان و متصرفان و سبب اشکار خیانتهای ایشان و تغیر هوا
و نوشتن خطها دروغ **اثار اصل دلیل** است که چون امتزاج کواکب
وطالع تدبیر و احوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که بکی

باسد

باشد بیش همه کوکب جمع اید یا در شکل نظر باشد از امتزاج
اید داد و چنانکه یاد کردیم در نوع نشو از شعبه که بیخ
اول منسوب و سخن بر طبیعت ان کوکب باید گفت که قوی تر
باشد و انچه در نیز امتزاج گفته شده است از اینجا اندر و مطلع
بشناسند و نظرهای قبول و رد و انچه یاد کردیم نگاه دارند
و از ان میان حکمی بیرون ارند و بدانند که جمیع اتصالات و
مواضع کواکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل
اثری قوی ترکنند خاصه که در اوتاد افتند و مدت اثر
ان سال یا فصل بر دارد و حکم طالع اجتماعات و استقبالات
همین باشد که در سال و فصل گفته شد **اما باید** دانست که
قمر چون از اجتماع بیرون اید بهر کوکب که پیوندد طبیعت
ان کوکب گیرد و تا باستقبال رسد همه احوال بر مزاج ان کو
کب دارد از تغیر هوا و احوال مردم و نرخها هم بحسب نظر ان
کوکب بود از سعد و نحس و چون بیرون از استقبال همچنین
بود در هر اجتماع و استقبال این را و با نظرات علوی و
سفلی بیامیزند و احکام گویند و اگر به هیچ کواکب نپیوندد
از طبیعت برج سخن گویند **بحکم ذلک** در نشو خبابت

شعبهٔ اول در احکام طالع پانزده اثار شعبهٔ دوم در گرانی و
ارزانی چیزها ده اثار شعبهٔ سیم در اثار علوی چهارده اثار
شعبهٔ چهارم در فتنها و حربها دوازده اثار شعبهٔ پنجم در انتهاءات
قرانات و برج قرانات نه اثار شعبهٔ ششم در کسوفات هفت اثار
جزو ثالث در احکام طالع سال عالم و فصول و احوال و نیکی و بد
سال و فصول و عوارضات که حادث شود و بحث در نتیجه
ایشان که اصناف خلایق‌اند و کیفیت حال هر یکی شعبهٔ اول در
احکام طالع سال عالم و فصول پانزده اثار اثر اول در معرفت
این شعبه طالع استخراج در جمله طالع سال عالم در صحت زیجات
استادان او در ده اند و ما نیز در زیج عمده چند نوع یاد کرده‌ایم
شرح اما هرگاه طالع سال برج ثابت افتد هر سال از آن طالع
کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلائل و اگر برج ذو جسدین افتد
حکم دو فصل بهار و تابستان از آن طالع کنند و بر تحویل سرطان
طالع استخراج کنند و حکم دو فصل تیرماه و زمستان از آن طالع کنند
و دلایل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع هر فصل دیگر استخراج
باید کرد تا هر فصلی را علیحده طالعی باشد و حکم از طالع او کنند و
اگر طالع برج ثابت باشد و حمل برج بود حکم چهار فصل چهار طالع

کنند

کنند و انظار و قرانات اجتماع و استقبال و اتصال او با کواکب بنظر
و معاونت چنانکه گفته شد در حکم بیک طریق بود اما باید دانست که
که طالع دو نسبت باشد یکی بشهری که طالع بر افق او بیرون آورده
باشند و احکام در آن شهر از آن طالع کنند دوم آنکه طالع بعرض
منتصف عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب بر طول نود و
بر آن احکام نهند و این حکم عام باشد [illegible]

عالم

احکام شناختن احوال موجودات است باثر حرکات اجرام علوی و
متأثر شدن اجسام سفلی بدان حرکات جهة کون و فساد و
بنا شناختن آن احوال بر دلایل باشد پس واجب آن کنند که
بر هر جزوی اول دلیل طلب و اقوال در ضعف و قوت آن دلیل
تامل کنند و اگر دلایل بیشتر بود امتزاج دهند چنانکه معلوم
و احوال حرکات از اصناف مردم را در صورت طالع از برج
بنگرند که بدان قوم منسوب بود و صاحب و مستولی او و آن
کوکب که دلیل آن صنف مردم باشد چنانکه احوال پادشاه
از برج عاشر و صاحب و مستولی و اگر طالع روزی بود و
اگر طالع روزی بود آفتاب را شرایط و اگر شبی بود قمر را و
مناسب سعادت و نحوست هر یک احکام نهند و احوال وزرا

وزیر و کار پادشاه و مال و لشکر او را از برج دهم نگرند و صاحب
و مستولی او و مشتری و عطارد و مریخ را شریک او کنند و رای
و تدبیر و اعتقاد و عدل و ظلم او را از سهم الغیب و صاحب و مستولی
او نگرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب و مستولی او
و ماه نگرند و احوال مال و کسب و معاش را از برج دوم و صاحب او
و سهم السعادة و صاحب و مستولی بروی و از مشتری و صاحب سهم
المال نگرند و احوال شرکت و خصومتها و تهمت و دعویها از
خانه هفتم نگرند و احوال شرکت و صاحب و مستولی بروی
و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب او نگرند و احوال فرزندان
و طرب و فرح احبا و اخبار و لباسها را از خانه پنجم و صاحب
مستولی او نگرند و از سهم الاولاد و صاحب او و زهره و عطارد
را شریک ان کنند و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب
از خانه نهم و صاحب و مستولی بروی سهم الاسفار و صاحب
او و قمر و عطارد نگرند و احوال ارتفاعات و املاک و زراعت
و عمارت و عواقب کارها از خانه چهارم و صاحب و مستولی
بروی و از سهم هر جنس که خواهند او و زحل و مشتری
نگرند و احوال قرض و دواب و عداوتها از خانه دوازدهم و

صاحب

صاحب و مستولی و سهم هر ایشان و صاحب وی و از زحل نگرند و
احوال بیماریها و زندانها از خانه ششم و صاحب و مستولی او
و زحل و عطارد و قمر نگرند و سهم هر ایشان و احوال و اسباب [illegible]
و نکبت و موت از خانه هشتم را و دلایل وی و مشتری و زحل
نگرند و از سهم خوف و صاحب وی و چنین هر خانه را دلایل
و قوت و ضعف او میگیرند و نظرها سعد و نحس و قبول و رد
اعتبار میکنند پس هر کدام خانه که دلایل او قوی باشد [illegible]
ذاتی و عرضی و بهمدیگر ناظر باشند خاصه از اوتاد حکم توفیق
ان قوم کنند که بر ان دلایل منسوب بوند و اعتماد اول او
باشد از اجناس و اگر خلاف این بود بر طرف ضد افتد و اگر
افتاب در وقت تحویل قوی حال بود و مشتری نگرد و بنظر دوستی
دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی احوال خزاین
و اگر نظر عداوت بود عدل و انصاف او نماند اما موجود نباشد
و اگر زحل ناظر بود بعوض ظلم کند در صورت عدل و اگر
نظر عداوت بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالع شبی بود
و دلالت قمر باشد حکم او همین بود اما که قمر از افتاب و اگر سهم
الغیب سعد مستولی باشد رایهای پادشاه صواب بود و نظر

دلیل فرحت دارد و خیرات و اگر نحس مستولی افتد حکم بر عکس
افتد و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار بود و اگر مشتری
قوی حال بود خوید و میوها نیکو بود و اگر بدحال بود عکس این
بود قیاس کواکب دیگر همچنین است با منسوبات هر یک اما اگر
کواکب هر کدام که در وی بخانه شرف خود دارند یا در شرف خود
بوند این قوم را کار بالا گیرد و اگر بخانه یا خطوط دیگر همچنین اتفاق
افتد سعادت مناسب آن رسد اما اگر در وی از جایها نیکو
بجایها بد دارد و باز در آن جایها دلیل افتادن بود از سعادت
مناسب جایگاه اما نحس میان دو نیر را پاک کند مگر
متصل شود که بد باشد از سعادت مناسب هر میان دو نحس
دلیل امور پنهان بود مناسب برج اما اتصال و انصراف هر کوکبی
را از سعود و نحوس حکم چنین باشد و این همه حالات را در
وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که از آن عظیمتر باشد
و مدت او مدیدتر **نوع [illegible]** اگر کوکبی راجع بود
دلیل حرب و پشیمانی و فرومانده کارها و رایها و خطا و کاهلی
شبانی در منسوبات او و اما اگر محترق بود دلیل بر بیماری یا
و موت و نکبت و اندوه در منسوبات او و نقصان در مدلولات

نوع چهارم اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال
پادشاه بود و اگر در خانه نهم افتد سفری کند پادشاه و اگر در خانه
چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و اگر در خانه ساقط
از دیدن طالع افتد و در خانه‌ها قیاس همین است و اگر طالع
شبی باشد حکم قمر چنین باشد **نوع پنجم** اگر صاحب در طالع بود
قوت حال مردم باشد و اگر رابع بود مقبول مردم و دل مردم بر
بدخوشی باشند و اگر نامقبول بود بی رضا باشند و اگر در هفتم
باشد مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب
پادشاه یا اکابر باشند و حشمت پادشاه و حرمت و اگر در ششم
بود خایف باشند و نکبتها ببینند و اگر در هشتم بود بیماریها
حادث شود و قیاس خانهای دیگر همچنین باشد **نوع ششم**
اگر صاحب دوم در عاشر بود یا مسعود باشد بلطف از جهت
خواص و اگر خانهای نحس بود یا نحس باشد بعنف بستانند
و مال و معاش ایشان را ببرند **نوع هفتم** اگر صاحب نهم
طالع بود و در بنظر دوست مردم سفر کنند برضا و دلخوشی و اگر
نظر عداوت بود بگریزند اما اقران کواکب اگر در زحل بود از
شدت و قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست

و تاابتی و شرمی بکر بزند و اگر کوکب سعد باشد سفرها باراحت
بود و با نفع و خیر و عمارتهای متبرک روند خاصه که نظر از
سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب نهم پیوندد در حرم
طلب فرزند دارند و اگر نظر عداوت بود فرزندان نیک
نزایند و بزیند و اگر صاحب نهم بصاحب طالع پیوندد حکم همان
باشد و اگر انثار اوتاد بوند دلیل بسیاری توالد و تناسل باشد
خاصه که کواکب نیکو حال بوند و در بروج بسیار فرزند و اگر
برخلاف این بود حکم بر ضد نشیند و حکم طبیب و لباس و اجناس
همچنین بود **نوع هشتم** سلامتی صاحب هشتم دلیل سلامتی مردم
بود و اگر خانه نحس بانند یا نحس شده باشد بیماریها بدن
ابدان از مزاج کوکب نحس یا نحس کننده بیش اگر مشتری و عطارد
و ماه در صورت طالع نیکو حال بوند خاصه عطارد در
اوتاد باشد حاضر شدن بیماران علاج پذیرند **نوع نهم**
اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر نحسان افتاده باشد
موتها بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود و بنظر عداوت
و صاحب طالع و قمر هم بد حال بوند و هر کوکب که صاحب
ثامن بود منحوس یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب

حادث

حادث شود اگر آن کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد
و بیماریها مستقر در آن کشور بود و آنچه بزحل منسوبست و اگر مریخ بود
قتلها بود و بیماریها خون و طاعون و آنچه بمریخ منسوبست و اگر
محترق بود بیماریها از حرارت و یبوست و قتل پیدا شود و اما اگر
ثامن خانه زهره بود بیشتر مرگ زنان بود و حیوانات و اگر خانه
عطارد بود طبقات عطارد قیاس بروج دیگر همچنین است اما اگر
برج حمل باشد بیماریها در سر و دماغ و اطراف او باشد و در دو کر معده
و دل آن بود و اگر ثور باشد بیماریها در گلو باشد و اطراف او و گاو
و گاومیش و اگر جوزا بود بیماریها در بغل باشد و دستها و باقی
بروج را همچنین قیاس است **نوع دهم** در صورت طالع هر کوکب که قوی
ذاتی و عرضی داشته بود حکم همه سال یا فصل از طبیعت او
کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم در آن سال یا فصل
همه بر سعادت بود و ایمنی و تندرستی و فراخی و بسیاری کسب
و مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوها و بودن داد و عدل
و سازگاری خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبل و
افتادن سفرها با خیر و اگر احوال کوکب ضد این بود حکم بعکس
افتد **نوع یازدهم** اثر اتصال نیکو در اوقات امن و آرام عالم

تربیت ارزان چون که مقوی آن دلایل شود بیش در افزاید
راحت وفراغت ودر لونی پادشاه وخلایق واثر انفصالات
در وقت خوف وتشویش باشد قوی تر وظاهر تر بود
که فتنه را عام کرداند چنانکه اکثر عالم مستعد فساد شوند
باشد چنانکه در پیش ذکر کرده شد فقد است شعبه دوم
در احوال ارزانی وگرانی چیزها ده اثمار ثمره اول چون مقارن بود
گرانی وتنگی از زحل بود خاصه که قوی حال بود وارزانی و
فراخی از مشتری بود خاصه که بد حال بود واثر هر دو بوقت
قران ظاهر گردد ثمره دوم بنگرند بصاحب طالع اجتماع
یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل وبطالع وقمر اگر ایشان
سعد ویا دلیل مسعود بوند وهر دو کوکب بجایگاه نیکو افتاده یا
وتاید باشد در سیر صاعد در افلاک خود نرخها گران کند
والرایت دلایل بکوکبی ناظر بوند که در وسط السما باشد کار
قوی تر بود واگر احوال دلایل برخلاف این باشد نرخها ارزان
گردد ثمره سوم در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی
قوی بود منسوبات او قیمت گیرد ومنسوبات آن برج که کوکب
در او بود ثمره چهارم اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم

بر

بر طالع سال افتاده باشد یا فصل در ثالث بود یا تاسع ومقبول
باشد آنچه بدو منسوب بود ارزان گردد ثمره پنجم اگر
مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی بود وصاحب طالع بمشتری
ناظر باشد یا بزهره وصاحب ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع
در آن سال یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب رابع سعد
بود یا سعد شده باشد واما بکرات تجربه افتاد که چون مشتری
راجع شد طعام نایافت گشت وچون مستقیم شد فراخی پدید آمد
خاصه در برج ارضی ثمره ششم اگر قمر از اجتماع بیرون آید یا
از استقبال وبزحل پیوندد وصاعد بود در فلک تدویر وان
بعد از استقامت باشد دلیل گرانی بود واگر عطارد با زحل او
یا ناظر موکد تر باشد وان خبر که گران شود از منسوبات زحل
یا عطارد وموضع او ثمره هفتم صاحب ثانی اگر در سیر زیاده
بود وصاعد در افلاک خود ودر یکی از اوتاد بود آنچه غذا را
شاید گران شود ثمره هشتم زحل چون در سنبله بود واو نیم
بود یا دهم از طالع سال یا فصل گرانی خوردنیها باشد واگر
در میزان بود قوی تر بود وبیشتر طلب کنند ثمره نهم
صاحب طالع چون در وتدی بود وصاعد در افلاک وزاید

در سیر و جدد و حساب دلیل گرانی نرخها بود اما وقت بلا علة
گرانی را باشند در سال چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول
سال گرانی کنند یعنی بهار و اگر در وسط السماء بود تابستان
کنند و اگر در سابع بود در تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان
و اگر در مایل الوتد اندکی تفاوت کند فصل دوم قوت دلیل
که از صعود و سرعت بودن او در اوتاد دلیل عزیزی باشد و
بودن او در خطوط خود دلیل طلب باشد و بهمین سبب
که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از خوف قحط و
گرانی شود صاعدات در فلک خارج مرکز و هر ایشان وقتی گرانی
بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل که از هابط
شدن باشد و نقصان در سیر بودن او در زایل الوتد باشد
دلیل ارزانی و خواری بود و بودن او در وبال یا در هبوط دلیل
کم النقصانی مرهم باشد فصل سیم در دلالت چهار دو اثناعشر
از اول در منقلب دلیل بادهای بروج بادی اند و شمس و
مشتری و عطارد دلیل باران و ابها بروج ابی اند و زهره و عطارد
و قمر پس اگر بوقت تحویل سال با فضل این کواکب در بروج هوا
باشند در آن سال با فضل بادها تنک وزند بسیار خاصه

از جهتی

از جهتی که جوش کواکب بود و بارانها بارد و حساب خاصه که
قمر زاید النور بود پس اگر مریخ با دلایل بادها بود باد سخت
باشد و ابرها بود و اگر زحل بود بادها خراب کننده باشد
و سرد و اگر زهره بود بادها خوش وزند و معتدل و باشد که
خنک بود و با نم و حکم قمر همچنین باشد و اگر زحل با دلیلها با ابر
بود باران اصعد ابد و سرد شود و بحبسه باران بود و اگر مشتری
باشد بارانها با نفع بود و برنک نرو هوا معتدل بود و بادها
خوش وزند و اگر مریخ باشد بخارها خیزد و رعد و برق
باشد و مریخ در بروج بادی و ابی نقصان ابها بود و زیادتی
بادها و در تابستان سمومها وزد و اگر عطارد با ابها بود باد
و باران باشد و رعد و برق بود در وقت فصل سیم فتح الباب
الفت که دو کوکب بهم بنگرند که خانهاشان در مقابله هم
بود اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود بادها وزد خوش
و نرم و اگر یکی از ایشان در برج ابی بود باد و باران باشد و اگر در
برج خاکی بود باد و سرما باشد و اگر در برج اتشی بود ابر جهان
باشد و باد کرم و تاری و ادم و کوفتگی هوا بود مناسب وقت
اما اگر قمر از زهره منصرف شود و بمریخ پیوندد تغییر هوا باشد

بدان سبب که گفته شد از باد و نم و تغیّر هوا و سرما [illegible]
بروج اما اگر قمر از آفتاب منصرف شود و بزحل پیوندد در [illegible]
بود و تغیّر هوا و اگر یکی در بروج آبی بود باران کی باشد و
در برج بادی باد وزد و چون در برج خاکی بود سرما سخت تر
باشد و اگر در برج آتشی بود تاریکی بود و شکستن گرما
در وقت و اگر در برج آبی بود باران کی [illegible] بود و باد در
زمستان برف و اگر آفتاب در برج بادی بود بادها گرم
وزد و اگر در برج آبی بود ابرها و بخارها برآید و زمین
[illegible] شود و اگر در برج خاکی بود سرما بشکند و در تا[بستان]
هوا باعتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها آید
و در برج خاکی سرما خشک و در وقت و در برج بادی باد
و در برج آتشی تاریکی و این همه احوال عجب وقت زمستان
بود و از آن هر چیزی از باد و باران و سرما و گرما اما
پیوستن قمر بزحل بطالع در برج آتشی دلیل تاریکی بود
و در برج خاکی سرما باشد و در برج آبی باران بود و [illegible]
اما اگر زحل [illegible] در بین میان افق در مدلول زیاده کند
مناسب طبیعت آن برج الثانی نزدیک اجتماع یا استقبال افق

بانزدیک

یا نزدیک دو تربیع قمر با شمس که آن را مرکز خوانند دلیل تغیّر
هوا بود و باران کی بسیار خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب طالع
اجتماع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی و اگر برج خاکی بود
سرما سخت شود و اگر آن کوکب راجع بود تغیّر هوا و باران
بغایت بود اما عطارد چون در برج بسیار ماند هر کجا که بود
ابرها انگیزد و علتها در هوا پیدا شود خصوص بادی ابرها دلیل
است چون زاید بود در سیر نزدیک بود با اجتماع یا استقبال
و صاعد بود در فلک اوج خود و آن از پس تربیع اول بود با
آفتاب یا مقابله و از پس تربیع ثانی با اجتماع چون این احوال
قمر را نزدیک تحویل سال با فصل اتفاق افتد و قمر میان طالع
وسط السما بود و از برج که مقابل او است دلیل ابرها بسیار
بود در آن سال با فصل و اگر کواکب جمع شوند در برج آبی با[ران]
بسیار باشد و ابرها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج
بادی دلیل بادهای مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت
باران و در برج آبی بود دلیل باران بسیار بود صاحب طالع
سال با فصل و اگر کواکب جمع شوند در برج آبی باران بسیار باشد
و ابرها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج بادی دلیل [illegible]

ها ی

مخالف شود چون زهره مغربی بود در وقت باران ودر برج
آبی بود دلیل باران بسیار بود **فرع سوم** صاحب طالع سال یا قمر
با اجتماع یا استقبال چون از کواکب باران بود در کوکب باران بود
وکواکب دیگر از برج آبی بود و ناظر بوند دلیل بارانهای بسیار
بود در وقت خاصه که طالع برج آبی بود پس اگر آن کوکب
قمر بود سیلها باشد و بارانها تیز و اگر زهره بود ابرها سیاه
برآید و تاریکی شود و باران کی باندازه بود و اگر عطارد باشد
رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی شود و باران کی کمتر بود و اگر زحل
بود باران ریزه باشد و آهسته و رای سرد و اگر مشتری بود تغیر
هوا بود و بخارها و اگر مریخ باران کی نرم **فرع چهارم** عطارد از برج
ببرجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از گرما
و سرما و باد و غیر آن اما هر کوکب را اثری بود در وقت تحویل سال قمر
و عطارد و قمر در حوت باشد دلیل ابرها و بارانها بسیار بود
در آن بهار و سال و سردی هوا باشد **فرع پنجم** بوقت قران قمر
از خانهای عطارد و ابرها و بارانها باشد و باد و اگر عطارد با
زهره بود یا ناظر تحت الشعاع باشد **فرع ششم** اتصال عطارد با زحل
یا زهره دلیل سرما بود و دمه و رعد و برق در هنگام و در غیر

آن

آن دلیل شکستن گرما بود و آن تغیر هوا و تاریکی خالی نباشد
فرع هفتم اگر زهره تابستان مشرقی باشد گرما بشکند و ابرها
پریشان برآید و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی بود خاصه
در غایت تشریق بود زمستان نرم بود و بارندگی و دمه
و یخ بندها و اگر در فصل تیرماه مشرقی بود زود سرما کرد و
دمها باشد مگر وبال بود یا احتراق که اثر کمتر کنند و اگر زهره
آفتاب ببرطان مریخ در حال تشریق بود گرما قوی شود در تا
بستان
و علامات شهب افتد و اگر در وقت تحویل آفتاب بجدی
در حوالی آفتاب مشرقی یا مغربی بود آن سرما بشکند **فرع هشتم**
زحل در برج آبی دلیل خشکی سال و نقصان چشمها و رود
و کم شدن تابستان باعتدال بود پس اگر برج آبی بود دلیل
مریخ دماه
خشکی سال بود و در برج آتشی در تابستان دلیل سموها
باشد و در زمستان دلیل شکستن سرما بود و در برج بادی
همین حکم بود اما اگر در برج خاکی دلیل شکستن سرما بود
در وقت سرما و خشکی در تابستان دلیل شکستن گرما بود
فرع نهم نظر آفتاب با مشتری یا مریخ گرما بود خاصه از
برج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری

یا قمر این دو کوکب حکم چنان دارد ثمّ درحمر اگر بوقت تحویل
سال با فصل مشتری و زحل بجرم با هم بوند در برج هوایی
بادها وزد و در برج خاکی سرما شود خشک و در برج آبی
سرما بود و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما بود و کدورت
هوا و کرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود ثمّ دوم زحل
در رابع طالع سال با فصل یا استقبال دلیل خسف و زلزله
باشد خاصه که در برج خاکی و قران نحسین هم و همچنین حکم
دارد ثمّ در سوانح هم مریخ در عاشر طالع دلیل نمودن آتشها
باشد در هوا خاصه که آن برج بادی بود یا آتشی و منحوس
شده باشد و اگر عطارد با قرانها بود یا ناظر بنظر عداوت
سخت تر باشد و ذو ذوابه پدید آید و ذو ذنب و چون یکی
ازین علامات پدید آید و جرم شمس سیاه لون یا سرخ آید
اثر فتنه و درد و قوی تر بود پس اگر ذو ذوابه از طرف
مشرق پدید آید فتنه و تشویش ازان طرف ظاهر تر شود و اثر
تر در آن جهة اثر عظیم کند و حکم جهة دیگر همین باشد اما
گفته اند ذو ذنب اگر در مغرب ظاهر شود اثر او دیر تر پدید
آید از جهتی که دم او بود ان طرف خراب کرده و لشکرهای بیگانه

ازان

ازان طرف در آید و پادشاه و بزرکان و اکابر ولایت ازان بلا
رسد و آبها در آن بلاد نقصان کند و قحط شود و هوا
بد کردد و بیماریهای صعب پدید آید و وبا افتد و مرکهای
فجاه و دردیها و خناقها آشکارا کردد و حربها شود چنانک
در پیش ذکر رفته است مشروح اما اثر او در آن اقلیم و
ناحیه و بلد ظاهر تر بود که او بر سمت او بگذرد یا او در آ
بیند و در شهرها که منسوب بود بدان برج و اثر او را
عظیم باید دانستن در فساد عالم اما آن بزرک که ثمّ بطلمیوس
را شرح کرده است غیر خواجه حکایت میکند در آخر کتاب
که وقتی ذو ذوابه بود در مصر و قرب یکساعت بداشت
سلطان عهد بقتل رفت و رود نیل بسیار نقصان
کرد و لشکرها بیگانه در آمدند و مبالغه فسادها بکرد
کرانی و وبا و قحط و حربها و خناقها شد اما عجب ما دیدیم
آن بود که در صبح بیست هفتم شهر رمضان اثنی و ستین و
ستمائة هجریه ذو ذوابه پدید آمد در مشرق از مطلع اسد
بوقتی که آفتاب در اواسط اسد بود و درین شب کسوف
بود تحت الارض قرب یازده اصبع و بزرکی ذو ذوابه

مقدار سرائی بود واندری دودی سر بالا کرده چنانکه می نمود
که میسوزد و دود او بالا میرود و میکشد و مثل شیء میشود و
حرکت او احساس میشود و دو شبانروز در غیر آنچه آفتاب از زمین
دور میشد واو بر زمین تبت و بلاد مشرق واقلیم ترکستان و ختن
و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان بگذشت و هر شب ظهور
می نمود تا از طرف جنوب قبله غایب گشت شب بیست و دوم ماه ذی
حجه و مدت مکث او هشتاد و هیج شبانروز بود و چون در اسلام پیدا
شده بود اثر او آن بود که در مشرق خلافها و حربها قوی شد و
پادشاهان از اکثر بسیار هلاک شدند و قحط شد و بیماریها پیدا
و باشد وآن زمین چنان شد که گفتند گیاه در و نمیرست از خشکی
وآن پادشاهان آنچه زنده مانده بودند در مشرق ما وراء ترکستان
نهادند که گریختند و ماه بماه قرب تری می آمدند تا بماوراء النهر چند جا
دیگر رسیدند وبا و قحط و حرب در ولایتها خراب میکردند و از مردم
آنچه قوت داشتند هجوم کرختند می آمدند تا در شهرها رجع گشتند
و دزدی کردند و امکان آن نبود که کسی از در وازه شهر بیرون
آید و خواست و ظلم و حرب عوان بر سر واشحانه مردم افزون
الا بقضا آمده بودند جمعی بخراسان آمدند و بعراق رفتند

و بهر کجا

و بهر کجا رسیدند بلاء و شدت رسیدند و چون لشکرها بکرانه
که آمده بودند در ما وراء النهر خرابی میکردند ملوک و اکابر او
بقتل آمدند و بعضی از و پامال گشتند و قوا کران در وقتی شدند
و در شهور سنه ست و ستین قران نحسین شد در سرطان نحوست
این قران ظاهر شد و همچنین هر سال وبا و قحط و فتنه می بود و در خراسان
آن اثر کرد که براق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل
و اسر بیرون آورد و حربی قوی رفت و او شکسته و نومید باز
رفت و بماوراء النهر رسید و بعلت فالج باطل شد و در نشاور
زلزله و خسف چنان افتاد که درخت از درخت جدا شد و آب
سیاه از زمین او بیامد و قریب هفت سال آن زلزله در خراسان
می شد و این شهر نیشابور که اکنون هست از آن سوی نشاور
بفرسنگی دور تر از نو بنا کرده اند و بعد از نه سال که این
حالات میرفت در ماوراء النهر مردم و لایتها بالا انجه در
بخارا بودند لشکر از خراسان در آمد در ادینه سلخ جمادی الآخر
سنه احدی و سبعین و ستمائه و قتل عظیم کردند و عورات
و بزرگان و جوانان را بکشتند و باقی خلایق را بیگبار او در آن
و بطرف خراسان روان کردند و چون خلایق بسیار بودند

نمط نتوانستند آن دراز مردم بجای گرفتند و از کشت ایشان را از
جیحون بگذرانیدند طفلان و جوانان را بفروختند و باقی را کشتند
و بر صفحه سرزمین ایران در دادند از بس است که اهل ... تا
بخارا خلایق را در ولایتها ایران عبد بخاری میخوانند و بعد
از آن غارت بزرگ چون مردم جمع شدند در بخارا سه کرت دیگر
غارت کردند تا چنان شد که در وی جز وحوش و طیور نبود و قصیده
کشته ام این حالت را و ذکر غایب شدن فرزند خود نیز در آن
بیان کرده ام و چون او را در سیاه کوه یافتیم بعد از دو سال و نیم
و بسر او وضع مقدس سید امیر المؤمنین علی علیه السلام بردم و قصیده
دیگر در مدح او گفتم و بر سر تربت بخواندم شب او دیدند که اصحاب
بنفاو حاضر بودند و هر دو قصیده در دیوان اشعار بنده ثبت
و ذکر غایب شدن این پسر در دیباچه ذیح که ساخته ام مرقوم
است و ما الله در آن اقالیم افتاده ایم و سرگردان مانده این
است و پانزده سال از آن واقعه غارت بخارا الکن شده است و
هنوز جمع نمی آییم و آرام نمی یابیم بگوشه و هر روز چیزی بیش
و دل ما میرسد که سبب هراس غم و اندیشه میشود و غمها
بهر که میبریم در تدبیر کار خود عاجز مانده چیست تدبیر که

تدبیر

تدبیر بدست کس نیست اللهم احفظنا من هذه الشدايد والبلا

[illegible] تغییر حال هوا به ترتیب حرکت کواکب و آفتاب

چون قمر از اجتماع بیرون آید تا به تربیع آفتاب نرسد تری کند و از
تربیع تا استقبال گرمی کند و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع
ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است
و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و قول دیگر آن است که قمر
از تربیع اول زاید النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است
تا تربیع اول چه مقدار نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم
متساوی است و چون از تربیع اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت
تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت غالب شود تا تربیع اول اما سه کوکب
علوی چون از احتراق بیرون آیند تا مقام اول تری کنند
و از آنجا تا مقابله شمس گرمی کنند و از آنجا تا مقام ثانی
خشکی کنند و از آنجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر اما زهره
و عطارد از احتراق تا مقام اول تری کنند و چون راجع شوند
باز تا احتراق در رجعت گرمی کنند و از احتراق تا باز مستقیم
شوند خشکی کنند و از آنجا تا احتراق باز سردی کنند اما
اگر کوکبی دلیل سردی شود و دیگری دلیل تری و دیگری دلیل خشکی

حالها مختلف در هوا پدید آید و بحسب قوت و ضعف هر کوکب و
امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن و احکام بنا بر
امتزاجات کواکب کردن و تفریق کردن قوت هر یکی را از دیگری
تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوا ناحیه را چنانچه
در دیباچه یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته‌ایم و فصول
سال را و هوا را نوع چهارم در تغییر حال هوا [illegible]
اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب آفتاب و دایره‌ها نماید گرد
او به رنگ‌های [illegible] و سرخ آتش مانند و تا شعاع او کشیده باید
دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا سبزی باد در پیش ببیند
نماید یا گرم او دایره باشد دلیل بارندگی باشد و سردی هوا اما
پیش از اجتماع یا استقبال بسه روز نگرند در موضع قمر و دقیقها
صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارد اگر موجود بود
حکم همان است که در شمس گفته‌ایم و اگر گرد او دایره نماید که دخان
حرکت میکند و بادی جنبید اثر او قوی تر باشد اما اگر آفتاب از
نقطه جدی بگذرد در همه عالم سرما شود جهت آنکه هر برودت
در هوا بود چون آفتاب میل شمال از حرارت او آن برودت
شود و روی بشمال کرم گرمی در عالم پدید آمد در هر موضع بحسب

قابلیت

قابلیت او و اثرات برودتی که در هر صبح پیدا شود علت حرارت
حرارت آفتاب است که چون طالع شود برودت شب از اثر حرارت
او روی بغروب نهد سردی در عالم پیدا شود مناسب هر موضع
اما اگر کوکب ثابته از اغیبه باشد بزرگتر نماید دلیل ابرها
باشد و بارندگی از آن جهت که او بود و اگر از هر جهتی بشنند
بادها مضطرب جهد و بی ترتیب اما غروب نورس و قزح در
مغرب بوقتی که هوا صافی بود دلیل سرما باشد و اگر هوا صافی بود
دلیل صفای هوا باشد و در مشرق دلیل سرما بود در هوا صافی
[illegible] در احوال فتنه و حروب دوازده اشعار [illegible]
[illegible] دلیل حروب و فتنهای مریخ را
و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان این دلایل و موضع
مریخ و زحل و دو سهم حروب اما آفتاب دلیل پادشاه است
مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل سلاطین و قمر دلیل رعایا
پس اگر در وقت قران میان این دلایل نظرها بد افتاده باشد
در مدت آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستولی
بوده باشد در قران مدعی و خارجی او بود باشد و اگر مریخ
وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانهای مشتری باشد

ملّتی و خارجی را لشکر جمع آیند اما وقت پدید آمدن این احوال
آنگاه بود که انتهاء طالع قران با انتهاء برج قران یکی از دو خانهٔ
مشتری رسد پس اگر مریخ در برج های انتها با طالع بود
و عوام یاد ملتی و خارجی باشند و اگر مریخ بمشتری ناظر بود فتنه
بیشتر کنند و اگر مشتری در عاشر طالع بود خارجی به تخت مملکت
رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت نیابد و اگر در خانهٔ نهم
بود بکن برود و اگر در چهارم بود در آن بلد یا ناحیه باشد
و اگر در دوازدهم بود در ماند و بگریزد و اگر در ششم
بود باطل کرده دارا ما اگر مریخ در بیوقت نور مشتری نقل کند
بزحل و عطارد بد حال بود و زهره ساقط فتنها عام گردد و حرب
و قتل افتد اما اگر مشتری ضعیف بوده باشد در وقت قران
و مستعلی زحل افتاده ملتی باشد و خروج بدکاران دزدمانند
بود و زود باطل شوند اما اگر مریخ در خانهای زحل بوده تا
بوقت قران ملتی و خارجی را زود باطل کند مگر وجهی که آنرا
قوت داده دارا در وقت خروج ملتی اگر زهره نیکو حال بود
صلح افتد و اگر ماه در آن وقت نظر بطالع نیک باشد بهمچنین هم
دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکو حال بود در سول زایل

دهد والله اعلم و اگر بد حال بود سبب فساد شود و اگر
طالع سال قران یا در زمان قران مریخ قوی حال بود و مقبول در موضع
خود در مدت آن قران فتنها و قتلها کم شود و اگر ضعیف و نامقبول
بود قتلها و حربها شود خاصه که نظر عجیب آفتاب یا زحل باشد
و مستولی بر موضع انجم بد حال بود خاصه بعداوت باو ناظر بود
و اگر مریخ در ششم بود لشکرها دل بد کنند و اگر راجع بود در هزیمت
و حیرت منهزم باشند **نظر دوم در دلایل جزویات**
تربیع و مقابلهٔ مریخ و زحل در وقت تحویل سال با فصل و ایل
حرب باشد در آن سال با فصل و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال
وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله
از طوندی از اوتاد طالع هر درجه پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه
مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی و بدان ازان بود که بعد میان مریخ
و زحل چندان فله بود که میان وتدی و جنسی یا شعاع جنسی
بر توالی پس اگر چنین باشد بدان مدت که تسییر مریخ بزحل رسد
تسییر آن وتد بدان جنس رسیده باشد یا بشعاع جنس
پس فساد در همین وقت ظاهرتر شود و اثر قران نحسین زود
ظاهر شود و دیرتر برود خاصه در اول سال با فصل و قوت

مدعیان وخوارج بود نوع سیم مریخ تحت الشعاع در ابتدا سال
یا فصل فتنها و حربها انگیزد و شبخون برد و قتلها در نهان
اگر در وتدی بود از اوتاد طالع ابتدا آن وان وتد برج منقلب
باشد سخت تر بود خاصه که در وتد بود مریخ بشعاع و بدان
انگاه بود که این اتفاق در انتها برج قران افتد نوع چهارم اگر
مریخ در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه
خلاف کنند و معادات او بشند واگر بمقابله آفتاب بود در شرفی
ومخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنها افتد خاصه
برج مریخ منقلب باشد وهمانند مریخ درین وقت راجع بود
پس اگر مقابله آفتاب از حمل باشد ومریخ در میزان بود خواها
بدی کنند وخرابیها بود ودر خوف باشند و پشیمان شوند
وبگریزند یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ وپشیمان شوند
اما اگر مریخ سال الخدا بود بر انتها برج قران یا خداوند طالع سال
بود دشمنان تیز کنند بر پادشاه خاصه که در موضع بد بود
و دلیر گردانند و حربها انگیزد پس اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج
انثی نگرد دشمنان پادشاه از قبل مشرق بیرون آیند و سه
جهت دیگر احکام همین است واگر مریخ بتربیع خداوند خانه

آفتاب

آفتاب بود قیاس چنین دانند ومریخ را از خانهای هیچ
خانه بدتر از جوزا نباشد چون از وبال بیرون آید و در وی
گذرد و در وی بهبوط میل آرد و هیچ خانه از خانهای مریخ
بهتر از قوس نیست از آن که از خانه بیرون می آید و در وی
بشرف دارد فی الجمله آنست که ضعف مریخ در ابتدا سال و فصل
از زحل دلیل فتنها و تشویش وقتلها بود نوع پنجم چون مریخ
بوقت تحویلها سال و فصل بسهم السعادة یا بسهم الغیب نگرد
بعداوت دلیل دزدیها و خیانتها بود وکشتن وراه زدن
وفتنه وحرب واگر زحل بجای مریخ وبا افتد و تنگی بود وخوا
وظلم نوع ششم در مبدا سال و فصل بنگرند در برج انتها
طالع ولادت پادشاه یا انتهای عاشر او یا انتهاء طالع جلوس
او هر کدام از آنها موجود بود ومریخ در وتدی باشد از طالع
خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه بود و
بدتر آن باشد که آن وتد موافق اوتاد طالع سال افتاده باشد
نوع هفتم اما مریخ اگر در وقت حرب در ربع مشرق بود از طالع
پادشاه ظفر او را باشد واگر در ربع مقابل او باشد ظفر خصم را
بود واگر در برجها مشرقی بود ظفر لشکر مشرقی را بود و سه جهت

دیگر را احکام چنین است و اگر چند مریخ ضعیف بود داور نیست
دارد ظفر باشد و این قول ابو معشر است اما ابو نصر قطری که از اصحاب
احکام است میگوید که مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقی
بود و از ابتدا تا ده درجه عقرب جنوبی باشد و از ابتدا تا ده درجه
دلو مغربی بود و از ابتدا تا ده درجه ثور شمالی بود پس مریخ در هر
ربع که بود از ین ارباع ظفر لشکر ان طرف را باشد و نظر کنند بجوز
بلد و عرض او و بعرض مریخ اگر شمالی باشد قوت اهل مشرق و شمال
را باشد باشد و اگر عرض جنوبی باشد قوت اهل مغرب باشد و این
قول را از اراء هرمس نبی و ابو معشر و ابوالحامد غزنوی در کتاب
او ورده است **نوع هشتم** اگر وقتی ان که مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد
گشت در اول سال با نصل سعدی بود ناظر خاصه بنظر مودت
فتنها بقوت بود اما بفعل نیاید و اگر بفعل اید بالاخره و دلیل
ان سعد مقبول بود و قوت دارد دمانع از طبیعت ان سعد
بود و موضع او و اگر مریخ در خانه سعدی بود چون ان سعد
ناظر کرد مفسدان از فساد باز مانند و اما ظاهر شود بدی ان
و اگر مستقیم ماند ظاهر نشود و اگر شود بجائی نرسد **نوع نهم در**
انتقام دو سهم است که دلیل جنگ یکی را بر دو شب از جهة

افتاب

افتاب بگیرند تا درجه هفتم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز
و شب از درجه مریخ بگیرند تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس
اگر مریخ با یکی از ین دو سهم بود بنگرد بنظر عداوت فتنه و حرب
ظاهر شود خاصه که در وتد بود و ان وتد برج اتشی باشد **نوع**
دهم اتصال شمس با مریخ بمودت از خطوط سعدان نصرت
پادشاه باشد و لشکر و نظر عطارد با مشتری بمودت دلیل بسیار
شدن خزانه پادشاه بود و راستی مستوفیان **نوع یازدهم**
قوت ذالی مستولی بر موضع سهم السعادة و سهم الغیب دلیل
تندرستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد و قمر با رأس در وسط
السماء دلیل نامزدی دولت و ملک پادشاه بود خاصه که قمر
مقبول باشد و فرمانهای ان سال مقبول نمایند و بادولت
و افتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه
که در نظر مشتری بود **نوع دوازدهم** قمر چون از اجتماع یا استقبال
مقدم باز گردد اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت
بود و تندرستی خلایق باشد خاصه که نظر مودت بود و
مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد ان باشد در ان سال
با نصل اما این عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم

باشد و ... از طبیعت آن کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر
قمر با او چنانکه مذکور است در ... اما چون ... قمر اعلا
وقتی که از آفتاب منصرف شود بهر نظر که باشد دلیل آن
باشد و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر بعطارد نحس
بود و عطارد اگر از نحسی منصرف شود قمر بعطارد پیوندد
دلیل شدت بود بر خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر
نحس بود اما اگر از سعدی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل
اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها
والله اعلم [illegible] طالع قران و برج قران
[illegible] دلایل قران اصل است و دلایل طالع سال
فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات
فرع فصول و معظم ترین دلایل در احکام سال عالم انتها از طالع
و برج قران است و صاحب او که سال خدا است و صاحب دور
جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بهر چه ... کرده
باشند در وقت قران آن چیز در قوت بود چون نوبت بدان
دلیل رسد ... از قوه بفعل آید و احکام موجود شود ...
مواضع آن است که انتها برج قران یا طالع قران بموضع ...

ودلایل

و دلایل دیگر چنین پس واجب آن کند که هر سال نگاه کنند در
انتهاات و سال خداه و بعد از آن و بصاحب دور از کواکب علیا
و احکام کلیات سال از این دلایل کنند و از این قران قران اصغر
که حکم بیست سال از وی باشد که قرانها دیگر تحقیق در ضبط
نیاید چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها
معلوم کنند از برج قران که بر وی اعتماد بیش است و سال خداه و صاحب
دور اما اگر سال خداه کوکب سعد اتفاق افتد یا مستولی بر جزو
قران یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان
دولت و مضاعف شود دولت پادشاه و عالمیان خاصه که
سعدان ناظر باشند بسال خداه و برج انتها یا صاحب دور خاصه
که سعد یا مستولی یا صاحب دور مشرق بوده باشد یا انتها
برج قران رسیده بود اما اگر زحل سال خدا یا مستولی بوده باشد
و در این وقت مریخ بدو نگرد بعداوت از طبیعت برج که زحل و مریخ
در آن باشند فسادها ظاهر شود از مقاتله و محاربه خاصه که
نظر عداوت بود و تنگی پدید آید و شدت خلایق و اندوه
پادشاه اما اگر زحل در وقت قران قوی بوده باشد و در این سال
ضعیف نقصان حال صاحب دولتان بود و ایشان منکوب

بود بد کرد اما اگر در آن وقت ضعیف بوده باشد و
بوقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه بالا گیرد
و فراخی بود خاصه که انتها با اصل باز رسیده بود و اگر سعدان
ناظر بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران وسطی کارها
حکمش همین طریق بود اما آن قوی تر باشد و احوال خلفا نیکو
بود و قیاس در قران دیگر همین است [illegible]
[illegible] چون انتها طالع قران با برج قران بود و هم رسد صاحب
دور آن کواکب بود که فلک او تحت فلک صاحب طالع قران یا
صاحب برج قران بود و سال سیم آن کوکب که فلکش تحت او باشد
و قیاس همین است تا سال هفتم صاحب دور باز کوکب اول شود
پس اگر برج انتها دوم برج قران باشد و او مسعود بود و سال خداه
قوی حال و صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد در آن سال و
بسیاری کسب و نیکی معاش و تیزی بازار و روایی معاملها
و معاونت مردم با همدیگر و اگر چنین نبود دلیل بد حالی بود حکم برعکس
بود اما چون انتها بخانه سیم رسد و سال خداه قوی حال بود و
دور سعد دلیل سازکاری مردم باشد با خویشان و سفرها
حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانیها با نفع و

و اگر دلایل بد حال باشند حکم برعکس بود و انتقالات اقسام
اغنیا. اما چون انتها بخانه چهارم رسد و سال خداه و صاحب
دور سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانیها بود و نیکی ضیاع و عقار
و بسیاری کشت و زرع و قوت کار دهقنت و بسیاری ارتفاعات
و عواقب امور محمود بود و انس دلی خلایق در اوطان و اگر دلایل
بد حال بوند مردم جایها خراب کنند با امید آبادانی و خرابیها پدید
آید و کشت و زرع بد بود و قیاس هر دوازده برج همان است
و سال خداه و اصحاب ادوار و چون منسوبات بروج معلوم شد
و ادوار طالعها مناسب آن برج نهند که انتها باو رسیده بود
چنانکه مثالش تا برج چهارم نمودیم تا باز سال سیزدهم انتها
ببرج اصل رسد اما در نوبت انتها هر یک برجها و کواکب این
اصل نگاه دارند که این برج انتها در وقت قران در طالع قوی بوده است
یا ضعیف و صاحب او همچنین تا اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت
خود اما اگر مسعود بوده باشد و در این وقت نحس بود فساد
افکند در منسوبات او از مردم و اگر اجناس اگر سعد بوده
باشد و در این وقت نیز سعد بود سعادت و عزت مدلولات
او بکمال رسد اما اگر برج منحوس بوده باشد و در این وقت نیز نحس

و حال ارتفاعات [illegible] است

و در این سال اگر [illegible] پس اگر وقت قران برج مسعود بوده [illegible] بعد رسد [illegible] باشد همچنین [illegible]

بود احوال منسوبات او بدی بود و اگر سعد بود در بیوت کالق منسوبات
او بهتر شود و قوت گیرد و حکم کواکب همین است اما در سال که
برج انتها صعود باشد و سال الحذاء دلیل سعادت احوال خلایق
بود و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و روانی بارانها الا بتها اما اگر در
برج انتها کوکبی بود نحس فساد حال منسوبات او بود از طبیعت
ان کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا و نظرها سعد بود نحس
مدلولات ان برج بود و ان کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و اگر
نظرها سعد و نحس کواکب در برج انتها بوقت قران افتاده
نیکو اعتبار کنند درین وقت نوع سیم اگر برج انتها طالع قران
یا برج قران موافقت کند با طالع پادشاه یا با انتها طالع یا با
یا با طالع تحویل العالم دلیل قوت طالع پادشاه بود و افزونی ممالک
و خزائن و اگر دلال سعد بوند بوجه احسن باشد و نظر او
بعدل و انصاف بود و اگر نحس بوند جور و ظلم کند و مکروهات
بمردم رسد نوع چهارم اگر در جزو قران طالع قران یا برج که
بوقت قران سعدی بوده باشد خسوف کلی یا کسوف کلی اتفاق
افتد در بیوت یا ان موضع کسوفات افتد یا در ان جا بها
قران نحسین شود یا از دو نحس یکی بد بد منعدی احوال

پادشاه

پادشاه تحویل و فنای دولت و خوف و مکروهات خلایق و اگر
این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد و فساد
اخبار بود و تغیر احوال صاحب دولتان و توانگران باشد نوع پنجم
در هر برج که سعدی بوده باشد در وقت قران یا نظر سعدی چون
نوبت انتها بدان برج رسد سعادت پدید اید اهل ان شهرها ان
سعد و اگر نحسی بوده باشد شقاوت رسد از شهرهای ان نحس
و حکم احوال پادشاه از ان برج همین بود اما در برجی که یکی از
دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها
بدان برج رسد پادشاهی قوت حال پادشاه بود و حکم سهم السعادة
همین است و اگر سهم الغیب بود نظر کنند در کار صاحب سعادت
او دلیل برایها نیک باشد و نحوست او دلیل برایهای بد بود [illegible]
[illegible] هفت اختر نوع [illegible] کسوف
اثر عظیم باشد در احوال عالم خاصه انرا که در وسط السماء بود
و کسوف بذات خود مضرت رساند بملوک و سلاطین و اکابر و [illegible] کان
و مضرات ملوک و توانگران و جواهر و نقود و منسوبات برج کسوف
و طالع او و خسوف بذات خود مضرت رساند بخلفا و خواتین
و خادمان و زنان خاصه زنان حامله و بچگان و مسافران

و نباتات و ابعاد و منسوبات برج خسوف و طالع خسوف کیفیت خیر
کسوفات بقدر کیفیت کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف کلی باشد
اثر او عظیم بود و اگر کمتر باشد کمتر بود و در آفاق چندان موکد
نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف
و برج هر دو و او مدبر باشد با احوال کسوفات پس دقت باید کرد
بر آن کوکب باشد [illegible] حکم بر وی از قوی تر باشد و دیگر آنرا مزاج
شرایط او باید کرد اما از کواکب ثابته وقت باشد که دلیل بر شادی
بود و فعل او ظاهر تر باشد و از فعل دو کوکب علوی از فعل قوی تر
بود در کیفیت و مضرت بر صفت عدد باشد اما کواکب ثابته شاید
که مدبر بود اگر کسوف یا خسوف در درجه طلوع او اتفاق افتد
یا در درجه [illegible] او یا این دو درجه طالع کسوفات شود اما اگر
زحل بود مضرت او ظلم بود و تنگی و هراس و فساد اشیا از برج
زحل بود و سلطان مستولی شوند و از ایشان منفعت [illegible]
نرسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت از امر معروف بود و نهی منکر
و سلاطین حد و قصاص و طلب حقوق شرعی و از این جنس ها [illegible]
[illegible] امراء آن کنند و طبقات مشتری مستولی
گردند اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند ظلم پدید آید

در صورت

در صورت عدل و خوفی پدید آید بر صفت امن و قحطی بر مزاج خصب
و قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر مریخ کوکب مستولی بود کیفیت
مضرت از مزاج آن قوی بود و از [illegible] کسوف یا خسوف امکان دارد
که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر منکسف گردد در برج آتشی از حد
الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فواکه رسد و فساد
افتد و حرب و سفاک شود و پادشاه [illegible] رسد و تبدیل
احوال دولتها هم آنکه در مقدمه گفته شد خاصه که [illegible]
بد حال بود یا منحوس بجهتی خاصه در آخر قرانها با آخر دولت [illegible]
که جهان مستعد فتنه شده باشد **فصل** اگر کسوف یا خسوف
بر درجه طالع شخصی اتفاق افتد زیان [illegible]
[illegible] نقصان بصر بود [illegible] چشم خاصه که در
عقده ذنب باشد و اگر بر مرکز ها افتد بدی احوال اتفاق
بود و الم پادشاه [illegible] اگر بیت المال افتد فساد حالها
بود و معاش و خوردن چیزها [illegible] حکم [illegible]
و اگر خسوف یا کسوف در موضع [illegible] سهم السعاده اتفاق
افتد مواد [illegible] علتها باشد و فساد [illegible]
[illegible] و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی بود

و [illegible] فتن عقل و نقصان رای و تدبیر [illegible] قابل مضرت [illegible]
کسوفات برج [illegible] بود و طالع او و موضع مدبر بر [illegible] و برج [illegible]
مدبر در برجهای [illegible] بود مضرتها او [illegible] مردم [illegible] هوا و طیور
و انواع طیور [illegible] بادهای [illegible] کار نبودن [illegible] و اگر در برجهای
خاکی بود مضرت در حیوانات [illegible] بود و نباتات [illegible]
و خوردنیها و بیم زلزله و خسف باشد [illegible] و اگر
برجهای ابی بود مضرت در ابها بود [illegible] دریا و حیوانات ابی و
جواهر ابی [illegible] بسیار [illegible] و اگر در برجهای اتشی
مضرت در معادن پدید اید و جواهر فساد [illegible] بود [illegible]
و شکستن [illegible] وقت [illegible] و فساد [illegible]
جهانها [illegible] اگر مدبر [illegible] فساد [illegible] باشد و اغلب
[illegible] از میوها و اگر [illegible] فساد در میوهای [illegible]
بود و تغیر هوا و اگر در دو برج انقلاب افتد [illegible]
عامه [illegible] مردم و مضرت از سرما و گرما [illegible] اگر مدبر زحل باشد
فسادها انواع بیماریها بود [illegible] بزحل منسوبست و پدید اید
[illegible] سرما و ابرها و میغها و بیم وبا بود و مضرت در حیوانات
[illegible] و فساد حال [illegible]

وکوند

وکوشند نیشان و اگر مشتری مدبر بود مردم را بالکلیه بطلب مال و جاه [illegible]
دولت و جاه و فراخی پدید اید و نتاج حیوانات بسیار بود و هوا
باعتدال گراید و نموها باشد و بادها خوش وزد و اگر مریخ بود فسادها
پدید اید از خشکی هواها و فتادن خصومتها و قتلها و بیماریها
که بمریخ منسوبست چون تبها و ورم و بر آوردن خون و اسقاط حمل
و اجنه [illegible] و بودن دزدیها و خیانتها و خوف سموم [illegible]
وقت و نقصانها [illegible] اتشها در هوا و فساد حال [illegible]
و تغیر هوا و حال لشکرها و بیماریها [illegible] و اسب و [illegible]
[illegible] و بودن اراجیف و اگر زهره مدبر بود [illegible]
مناسب فعل مشتری بود در مردم ظاهر شود طلب تزوج و طرب [illegible]
و شغل [illegible] مردم [illegible] مضرت نباشد مگر سلیط شدن زنان و
ناسازگاری کردن و ارزانی برده و ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد
مدبر بود مزاج ان کوکب که بدو پیوسته باشد بامزاج موضع
خود ظاهر شود از وی مثل ان کوکب و ان برج و تغیر حال هوا
و بادها مضطرب و گردباد و مردم تیز خاطر شوند و حیلها سازند
و اراجیف بسیار افتد و خطها و نامها و چیزها نویسند و خیانتها
کنند اما حکم کلی انست که چون مدبر کسوف و خسوف سعد بود

مواضع خود را سعد کرداند و تأثیر او بخیر و صلاح بود و اگر نحس
بود و موضع خود را نحس کرداند و تأثیرش بشر و فساد باشد
و اگر مدبران بنظر سعدان مسعود بوند فساد و مضرتش کمتر
باشد و اگر بنظر نحسان منحوس باشد تأثیر ایشان در شر
زیاده کرداند از طبیعت آن خود **فصل دوم در تأثیرات** اثر کسوف
و خسوف در آن شهرها بیش باشد که منسوب باشد ببرج
کسوف و خسوف و طالع وی و مثلثات هر یک و از اعراض هم
در مقدمه پس بنگرند در برج کسوف و خسوف و طالع
هر یک تا از کدام مثلثه است و آن مثلثه دلیل کدام ربع
است از ارباع عالم و بدانند که تأثیرات در آن ربع بیشتر
بود و بلاد و دیار کنند تا آن شهرها که ببرج کسوف و خسوف
و طالع هر یک منسوب بود **فصل سیم در معرفة مدت** مدت
تاثیر کسوفات از ساعت مدتی تمام هر یک معلوم شود
یعنی از ساعات ابتدا تا انتها پس هر ساعتی را در کسوف شمس
یکسال حساب کنند و در خسوف قمر یکروز مثلا اگر ساعات
تمام کسوف یکساعت بود و در شمس مدت تاثیر او یکسال
و دوازده روز از خسوف قمر یکماه بود و یکروز **فصل چهارم**

فصل چهارم در تأثیرات این تاثیرات را قوتیست که از آن در اوقات
مختلفست و آن بعد از او معرفة آنست که ساعات زوالی
کسوف در میان موضع کسوف و طالع کسوفست استخراج کنند بان طریق
که بکوییم در حساب مطالع میان موضع کسوف و طالع کسوف بیابد
و از ساعات معوجه کنند و بنگرند که از دوازده درجه بیشتر
دارد پس هر نسبت که این ساعات تمام آید باید دانستن همان
بود وقت معظم را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی
حاصل شده باشد نسبت او بدو از ده ربع بود پس معظم
تاثیر کسوف بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات کسوف
و در خسوف حکم همان باشد و اگر کسوف یا خسوف بر افق
مشرقی واقع شود معظم تاثیر اول حال بظهور رسد **مجموع**
تاریخ در هفده شعبات **شعبه اول** در کیفیت احوال هوا
ح آثار **شعبه دوم** در اخلاق مولودست آثار **شعبه سیم** در
صورت مزاج مولود است آثار **شعبه چهارم** در احوال حواس و قوتها
نفسانی مولود باشد آثار **شعبه پنجم** در احوال عمر مولود هفت
آثار **شعبه ششم** در احوال بیت طالع است در آثار **شعبه هفتم**
در احکام بیت ثانی است آثار **شعبه [illegible]** در احکام بیت ثالث

جملۀ اثنا عشر فصل نهم در احکام رابع و جملۀ اثنا عشر فصل دهم در احکام
بیت خامس و جملۀ اثنا عشر فصل یازدهم در احکام بیت سادس و جملۀ اثنا
عشر فصل دوازدهم در احکام بیت سابع و جملۀ اثنا عشر فصل سیزدهم در
احکام بیت ثامن و جملۀ اثنا عشر فصل چهاردهم در احکام بیت تاسع
یازده اثنا عشر فصل پانزدهم در احکام عاشر و جملۀ اثنا عشر فصل
شانزدهم در احکام بیت حادی عشر یازده اثنا عشر فصل هفدهم در
احکام طالع مولود بدلائل کلیات و جزئیات و مفردات و
مرکبات و عام و خاص در سعادت و شقاوت خارجی
و داخلی دوازده خانه فصل اول در کیفیت احکام موالید
و اثنا عشر فصل اول در معرفت طالع مولود عبارت از آن
برج است که بر خط افق مشرق بود بزمان ولادت و از وقت
که بچه از مادر متولد شود و دانستن درجۀ آن برج را
بالتحقیق حاجت باشد و صحیح آنست که باسطرلاب حیث
تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب بود ارتفاع
کوکبی که بر اسطرلاب رسم کرده باشند اما بعد از اسطرلاب
دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از
روز یا شب و از آنجا طالع استخراج کنند و ما عمل این جمله را در

زیج خود شرح یاد کرده ایم اما اگر منجم حاضر نبود و آلتی نبوده باشد
و آن زمان فوت شده باشد آن ممکن نبود پس استادان
این صناعت طریقها آورده اند و آنها را نمودارها خوانند تا بنا
علیها در جمله طالع محقق شود بوقتی که منجم را خبر داده بودند
از زمان ولادت پس منجم آن زمان را تخمین کند و گویند که
از روز یا شب چند ساعت گذشته باشد و از آن ساعت درجه
طالع و اوتاد ثبت کند و بر نمودار عرض دارد اگر موافق افتد
طالع تخمین بر آن طالع اعتماد نماید و الا بدان نمودار که خواهد
طالع درست کند و باید که تفاوت بیش از نیم ساعت یا
از نیم ساعت نبود که اگر تفاوت بیش از این بود اصلاح
دشوار شود اما در طالع تخمین عمل نمودارات چون میزان
معیاری است و نمودارات بسیار است و اصح ترین و اشهر نمودارات
نمودار مسقط النطفه است که منسوبست بهرمس حکیم و
بشریح آنست این هرمس را ادریس پیغمبر علیه السلام گفته اند
پس قول آن است که موضع قمر در وقت ولادت مسقط
نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه موضع قمر
باشد در وقت ولادت و بعضی از وی نمودار بطلمیوس

پس قول او آن است که هرگاه در وجه طالع وقت مثلاً قوی کوکبی
شود که مستولی بود بر خود مقام اجتماعی استقبال مقتضی آن
انسان در وجود اید و بعض از نوی غوایر شرارت و از این خصلت
باز خواسته و دیگر زبان ازدالین اسکندرانی و ماشاءالله
مصری و ابو معشر و غیر ایشان هر کسی خود را یاد کرده اند
ما این احوال را جمله ان ثبت نکردیم که مطلوب از این سخن
احکام است ولیکن هر ایت در زیج عمده روشن مثلا طالع قوام
و طالعها ارتفاع لیلی و نهاری و اعتبار بکار شود او در مجاز تجدید
بجمیع کتاب دیگر حاجت نباشد کسی را که ان زیج در نظر باشد
[illegible] قول بطلمیوس است که بنا
افرینش ادمی بر هفت قوت است و هر قوتی منسوب بکوکبی
اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوب ثانی قوت حیوانی
و او بشمس منسوب ثالث قوت شهوانی است و او بزهره منسوب
رابع قوت تفکر و تذکر است و او بعطارد منسوب خامس
قوت غضبی است و او بمریخ منسوب سادس قوت نفسانی
و او بمشتری منسوب سابع قوت ماسکه است و او بزحل
منسوب پس این کواکب در آسمان بر مثال هفت چشمه اند

بروی

بر روی زمین و چنانکه غرو هفت چشمه زمین که هفت
بحر است در جوف زمین میرود و انجا باصل و عروق اشجار برسد
و هر شجری بقدر استعداد نصیب خود میگیرد و از آن رسیدن
و قبول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان اثر قوت نفس کلی
هفت کوکب میپیوندد بواسطه فلک ثوابت و از آنکه انوار
کواکب بارکان ابعد میرسد و از آن اثر بموالید موجود میشود
و مولود را این استعداد قبولیت ان قوتها در زمان تولد
کسب میکرد بقدر هیئت فلک و اسکان کواکب حالات حرکت
در آن زمان و تغیرات ان عروه ایام بترتیب این اجرام از قوه بفعل
می اید هر ایت در وقت خویش بمقدار قوت مؤثره مبلغها
و استعداد قبولیت منافر که مولود راست پس چون حقیقت
معلوم شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر
و شر و نفع و ضرر و امثال این که از صفات انسان است اثر
بدین قوتهاست و این قوتها اثر انوار هفت کوکب است
واجب آن کند که در ابتدا حال احوال کواکب در قوت و ضعف
و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از انجا حالات مولود را

استدلال کنند و حقیقت انست که سعادت مولود از قوت
و موافقت کواکب و شقاوت از ضعف و مخالفت بس هر کدام
کوکب که با قوت تر بود در مبدا ان حال اثر او در مولود قوی تر
باشد اما اگر مریخ در وتد طالع یا در نادر بود از ان برج مذکر
باشد وضع حمل او آسان بود و اگر مولود مذکر بود و نیر وقت
در برج مذکر خاصه شمس ان مولود بسلامت ماند و اگر
مولود مؤنث بود و نیر وقت در برج مؤنث باشد خاصه قمر
حکم همان است اما اگر زحل در وتد طالع یا در نادر بود دلیل دشواری
وضع حمل باشد و تباه شدن مولود و اگر در هفتم بود حکم همین
باشد و اگر در ششم باشد یا در بعد از وضع حمل بیمار شود و
جای عجب که معلول ماند و اگر در هشتم بود معلول ماند و حکم
مرگ باشد و مریخ و ذنب درین سه بیت بد باشند **در معرفت طالع ولادت** حکم هر مولودی از طالع آغاز وجود او کنند
و آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه باید که باشد و
در یافتن ان زمان در وسع بشر نباید اگرچه عوام سقوط نطفه
معلوم میشود اما اعتقاد بر طالع ولادت بیشتر باشد جهة انکه

احکام

احکام بر قوتهای نفسانی است و ان قوتها درین وقت حاصل است
و طالع سقوط نطفه را اثر بود بی شبهه اما تا وقتی که در رحم
بود و چون موجود گشت از عالمی بعالمی دیگر گشت که از ان عظیم تر است
بس حکم از ان برخاست و برین نشست چون اینجا صورت خلقت
او تمام است بس درین وقت باید شناختن کیفیت و کمیت حالات
مولود و قابلیت صفتهای حمیده و ذمیمه او درین وقت ظاهر
باشد چون این اصل معلوم است واجب کند بر هر عاقل که بقوت
عقل و فضل آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در وقت
ولادت تا از آنجا دلیل کند بر سعادت و شقاوت مولود از
داخل و خارج و حیات و ممات و هر صفت که آدمی را بود
در معرفت احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آنکه از مادر متولد
شود بمنزله غوره بود از ان جهة که آدمی بر مثال نبات است
بر قوتهای طبیعی بس چنانکه بر غوره حکم انگوری نتوان کرد
تا انگاه که در وی صفتهای وی تمام نشود بر مولود نیز هیچ
حکمی نشاید کردن تا در وقتی که در وی بشر خلقت انسانی تمام
نشود چون حرکات و سکنات و بر آمدن دندان و قوت نطق

و امثال این و این در مدت چهار سال شمسی بود و این چهار سال را
مدت تربیت قمر است دلیلها از بیت مولود درین مدت دو نوع است
خاص و عام خاص در جهت طالع است و صاحب و مستولی او و ارباب
مثلثات و عام شمس است بروز و قمر بشب از آن جهت که بقا
شخص بقوت این دو نیر است و قمر خود مخصوص است باحوال طفلان
از آن روی که بجهت مزاج قمر دارد که سریع التغیرات خاصه که صاحب
نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از دوری
قمر دارد پس اگر طالع و صاحب او در هر دو نیر و ارباب مثلثات
طالع خاصه که رب اول سعود باشد و بهم نظر ناظر خاصه که
که در اوتاد بود و هر یک در جایگاه خود مقبول مولود تندرست
تندرست بود و باشیها و در از عمر و عزیز در میان عشایر و مردم
و تربیت تمام یابد اما اگر بعضی دلایل نیک حال بوند یا عده میانه
حال باشند تربیت مولود و احوال او بر وسط کرده مناسب آن
دلایل و موانع هر یک اما اگر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه
نیر نوبت بکسوف یا خسوف منحوس کرده بان خداوند بیت ثامن
یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس کرده خاصه در وتد طالع

زان مولود

ان مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثه اول منحوس
بود یا منحوس کرده بعضی اوتاد ثامن یا رابع خاصه که آن کوکب
نحس بود مولود زود میرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع
رابع بود اما اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود علاد شوار
پدید و اگر قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از
ولادت منحوس کرده در قمر او قوی باشد و اگر مسعود بود نفع
او قوی بود اما اگر دلایل یا بیشتر او در وبال باشد یا در هبوط
یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بیمار بماند و اگر قوی تر از دلایل
یا قمر محصور بود میان دو نحس در یک برج یا دو برج خاصه که
در وتد باشد مولود زود بمیرد یا بدست مردمان بلاد بمیرد یا
و معیوب کرده و عیب او در آن عضو پدید کرده که بدان برج
منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بدتر آن
بود که در بیت ششم بود اما اگر قمر با دلیل دیگر در میان ...
افتد بسیار کسان تربیت تمام اما اگر زود و قمر از طالع ساقط
باشد مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آنگاه بود که نحس عاشر
یا رابع و صاحب هر دو بدحال بوند و منصرف از صاحب طالع یا ...

طالع ساقط باشد امّا اگر بعد از سه روز بسعدی پیوندد
وتند خاصّه که آن سعد زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود
ونیکو باشد ومولود غذا نیکو قبول کند واگر بنحسی پیوندد یا بدی
رسد شیر نقصان کند ومولود غذا قبول نتواند کرد القول فی
تربیت مولود تا مدت چهار سال ربّ مثلثهٔ اوّل از طالع
دلیل تربیت مولودات از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار
ماه وربّ ثانی دلیل تربیت اوسط است وبعد از یکسال وچهار ماه
است تا دو سال وهشت ماه وربّ ثالث دلیل تربیت او آخر است
وان بعد از دو سال وهشت ماه است تا تمام چهار سال پس
هرکدام ازین ارباب مثلثات که قوی حال وسالم بود از مناحس
مولود در نوبت تربیت او تندرست باشد وتربیت نیکو
یابد واگر بد حال بود حکم بر ضد [illegible] خاصه که این کوکب صاحب
سادس یا ثامن بود واگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند
واما اگر این کوکب در عاشر بود ونحس یا منحوس باشد یا هابط
بود در افلاک خود یا نحس دیگر بود بدین صفت مولود از جای
بلند در افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد واگر آن برج آبی بود

در آب افتد یا در چاه واگر برج بادی باشد از بام و روزن خانه
یا درخت در افتد اگر برج آتشی بود وآتش در آن افتد واگر خاکی
بود از دیوار یا از بلند خوف باشد واگر آن کوکب صاحب رابع
باشد مولود بمیرد واگر صاحب سادس بود علتی در وی پدید آید
در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد واین را نیز که
حمل دلیل سر است واطراف او وبرج طالع مثل اوتاد دوازده خانه
امّا اگر آن کوکب مسعود بود یا بنظر سعدی مسعود شده باشد و
بصاحب طالع خود ناظر بود مولود را آفت نرسد واگر [illegible]
صحت یابد واگر سعدی از اوتاد بود با شیر اهتمام مولود [illegible]
ماند وزحمت نیابد شعبه [illegible] در اخلاق مولود نفس
ادل سه دلایل رشید خلق مردم خوی بود مردم را وخوها بسیار است
ودر یک خلاف یک دیگرند چنانکه صورتهای مردم ولیکن اصل
همه از سه قوت است یکی عقل که منسوبست بعطارد ودوم غضبی
که منسوبست بمریخ سیم شهوانی که منسوبست بزهره وفروعات
این سه اصل حد ندارد وسبب معارضات این سه کوکب با
همدیگر وبا کواکب دیگر وبودن ایشان در بروج مرتبها امّا اتّفاق

عطارد با مشتری دلیل قوت عقل باشد و رایها صواب و ملکه
تام و نمودن دیانت و خیانت و امانت گذاری و عدل و انصاف
و نظر حقایق اشیا و امور اخروی و مانند این اما امتزاج عطارد
با زحل دلیل رایهای بد باشد و خطا و جستن علوم مطعون
رسنده بود بغور معانی و باریک اندیش باشد در کارها
و خبرها و اگر امتزاج با مریخ کند رایها او بمکر و حیلت باشد
و طلب حروب کند و خدیعت و نیرنجات و سیمیا و مانند این
و سخت دل بود و موذی باشد و بسیار غضب اما اگر امتزاج
با شمس کند رای او بسروری بود و ملکی و امارت و در فنون
علم سهامت ورزنده باشد ذکی و نظر او بکارهای
حکومت بود اما اگر امتزاج با زهره کند رای او بعنا کند و معاشرت
بود و طلب موسیقی و شعر و اصوات و الحان و مزامیر و اوتار
و تلطف و خوش سخنی و نیکو اخلاقی و نظر امور دین و اسلام
داده بود و اما اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر بود و سیاحت و
مساحت و ملاحی و نظر بامور اسفار داده اما اگر صاحب
دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد و مزاج هر دو را ترکیب

باید

باید داد چنانکه در اول کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب
جدا کردن و مقطع الزمان و مبادی احکام بر آن نهادن و
دیگر از شرایط او ساختن و بر حسب آن اتفاق سخن راندن
اما اگر عطارد خود بذات قوی حال بود و صورت طالع مولود
بیشوای قوی کرده و مردم بر آن وقت بر او تمسک سازند و قول
او حجت سازند اما اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و
ناکردانی باشد اما اگر قوت عرضی داده مولود قوی حال بود
در علمی که باشد و در آن مشهور گردد و ممتاز و با اجازه بود و
اما اگر بسعدی مسعود بود از هر علمی و هر وشی که در آن منفعتها
گیرد و اگر منحوس بود بضد مضرت بیند از آنجمله بداند کلیت
در دلایل خاص و عام دلایل خاص و عام درین قضیه دو
نوع است اما عام را دلیل کواکبست و بروج و کواکب عطارد است
و زهره و مریخ و قمر شرکت ایشان اما از بروج جوزا و سنبله
و میزان دلیل فکرتند اما اسد و عقرب و جدی دلیل جهدند
اما سنبله و میزان و قوس دلیل عقلند و اما ثور و عقرب و حوت
دلیل حمقند و دلایل خاص طالعست و صاحب و مستولی او و
کواکب مشرق قابل تدبیر قمر و قوی ترجمه کواکب صاحب خانه

که در وتد طالع یا طالع بود یا در موضع خانه اشرف او باشد و چون
کواکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد از آن نظر به قمر پس
هر کدام کوکبی در صورت طالع مشتری بود مدار خلق این مولود بر مزاج
این مشتری باشد و موضع او اما اگر مشتری نبود مدار خلق بر مزاج مستولی
باشد بر طالع اما اگر مستولی نبود مدار خلق بر قابل تدبیر قمر
و موضع او اما اگر قابل تدبیر قمر نبود مدار خلق او بر طالع بود و
صاحب او اگر چه ساقط باشد پس بنگرند اگر دلیلها خلق مولود
که عاصی در برج که باشد که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام
پس حکم اخلاق این مولود از وجه خاص و عام کنند مثلا چنانکه
عطارد بر نظرات از دیگر کواکب متصل او در برج بود که بعقل
منسوب است از آنچه کنند این مولود را عقل بکمال باشد خاصه
که عطارد مشرق باشد پس هر کجا دلیل خاص و عام جمع
باشد مدلولات او بکمال رسد چنانکه در [illegible] مزاج
[illegible] پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات قوی تر باشد اثر
آن در خلق مولود ظاهرتر و ضعیف تر اثر آن نهان تر بود [illegible]
[illegible] دلیل جزوی بر اخلاق بسیارست
آنچه قریب است آنست که اگر دلایل خلق اشتران در برج آبی

باشد مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته و برای خود
ایستاده و متواضع بود اما اگر در برج ذو جسدین بود مولود در
امانت بود و تضیع و تغرض کند در کارها و فتنها اما اگر در برج منقلب
افتد مدح و ثنا دوست دارد و زیرک باشد بود و لیکن التفات
نخواهد که در صفتی و طریقی باشد و امین نه بود با مردم اما اگر دلیلها
خلق با اشتراک در برج بهیمی باشد مولود خلوت جوید و متنفر بود
از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای کرمان باشد و بر یک چیز قرار نکند
و در کارها متغیر باطن اما اگر بر موضع دلایل خلق نحسان مستولی
بوند مولود چیزها بد طعم و بد مزه دوست دارد و بویها ناخوش
خوش کند و فعلها و شیوه ها ناپسندیده را قبول کند اگر عطارد
و زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه که در برج بهیمی بوند
مولود احمق بود و [illegible] بد خلق و [illegible] ودماغ
سان اما مریخ اگر قوی بود و زهره غرات او مولود مایل بود بطرب
و فسق و فجور و لهو و زینت ساختن بطریق عنف و زور
و غریب کننده باشد اما اگر قوت زهره را بود و مریخ غرات او
دلیل جان کند اما لطف و شیرین سخنی و مزاج و بازی اما اگر
قوت مریخ را بود بشرکت عطارد در [illegible] بود [illegible]

وخلاف کننده سخن خود باشد و بران حجت اورد و در سخن متقلب
باشد اما اگر عطارد قوی باشد و مریخ شریک او مولود جرکننده بود
و مزور و منافق باشد و نمام و راغب به تهمت و تعرض و اما اگر
قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود جوینده عزلت باشد و
خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین و مضحک
و شعر و غزل و مانند موسیقی و زدن ساز اما اگر قوت عطارد را
بود و زهره شریک او مولود شاعر بود و بشاعره و بنادر و مضاحک
مایل و سخنان نیک و خوش گوید و طرب انگیز باشد و با موسیقی
اشنا و رقاص بود خاصه دلایل در برج میزان باشد یا طالع
برج میزان بود اما اگر عطارد در برج با اواز بود مولود خوش اواز
در میزان اما این قول از روی ذاتی و عرضی تفاوت بسیار کند
احتیاط باید کردن در معارضه و تعرف ان مستحضر باید بودن
بوقت احکام **نوع چهارم در حکم [illegible]** باید دانستن که مهارت طبع
کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق
و منفعت از چیزها بعبارت دلیل است و مضرت از غربت
او و شهرت یافتن از وی و رفعت از صعود در افلاک و خمول گم
نامی از سقوط دلایل و حضیض و تحت الارض و تحت الشعاع و رجعت

از شرف

از شرف و ذلت از هبوط و راحت و محنت از خانه و رابع و رجعت
از وبال و شادی از فرح و اندوه از طرح و حیرت و تعویق در
کارها و پشیمانی از رجعت و بیماری از احتراق اما اگر در صورت طالع
دلایل موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکو
قوتهای ذاتی و عرضی داشته مولود نادر جهان بود و اراسته
بصفات و اخلاق که شرف کمال و فضیلت انسان بدانست از خلق
و داخل اما اگر این دلایل منحوس و ضعیف و ساقط بود و تحت
الشعاع و هابط یا در موضع بد باشد خاصه که هیچ کوکب
ناظر نبود بطالع مولود در مرتبه بهایم بود و سفله و خسیس
ماند و بدتر ان بود که دلایل در برج بهیمی بودند یا برج گنگ که
گفته اند و بدتر شدن خاصه که طالع یکی ازین بروج بود
نوع پنجم در مواضع عطارد اگر عطارد در خانهای زحل بود خاصه
در دلو مولود فکرهای صواب کند و طلب علم و فلسفه و طلسمات
و هندسه و مانند این دارد اما اگر در خانهای مریخ بود مولود
دشنام دهنده بود و بداندیش خاصه در حمل و غدار و ساز و
کید کننده بود و خدیعت دوست دارد اما اگر در خانهای اسد
بود خاصه در ثور مولود جوان گوی بود و دروغ زن و تهمت

نهند و بخود مغرور و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود
و زیرك و بسیار مزاج و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس
مولود دبیر بود و مدرس و منشی و نقیب و در حوت حکیم و
داننده علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود مولود معامله ساز بود
میان عوام و کان و عمارت دوست و مدقق در حجت و معجب
بعلم خود و اگر در خانها آفتاب بود مولود تیز خشم بود و تند
و زیرك باشد و قهار و اگر در سنبله بود صاحب رای بود و شیرین
حرکات و متوفی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود مانند عطارد
بود و کم ثبات و زیرك و فاضل و نویسنده یا نقاش فصل هشتم
در دلایل برج طالع هر گاه که طالع شخصی سنبله افتد اشخاص صالح
خود را خود سازد چنانکه بمرتبهای عالی رساند خود را بعقل
و کفایت چون وزارت و نیابت و مانند آن و اگر طالع حوت
بود حکم همین بود ولیکن مولود خود را بدست خود هلاک کند
بسبب مبارزت و دلیری و خیانت و کارهای لشکریان و اگر
طالع میزان بود حکم همین باشد ولیکن بسبب زنان و [illegible] شهوت
اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و بسیار کار بود
در زحمت اندازد و سبب [illegible] و علت خود شود و مکروه از زنان

و شهوات و دواب دارد و حیوانات پرورد و قرض دوست بود
و بیکار باشد و طلب طلسمات دارد و خادمان دروغ گفتن و کاهلی
نمودن بینند و خود را مصاحب [illegible] کند و طالع عقرب مثلا باشد ولیکن
بسبب مبارزت و خیانت و مکروه از فساد و شر اما اگر طالع دلو بود
مولود دشمن انگیز باشد و دواب دارد و حیوانات پرورد و قرض
دوست بود و بیکار باشد و طلب طلسمات دارد و مکار و دروغ گفتن و
اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش در جمع مال و نگاه
داشتن بود اما اگر طالع سرطان بود مولود را [illegible] دوستدار
و سیاحت و الفت گیرد با عوام اما اگر طالع اسد بود مولود ریاست
طلبد و سروری و پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم
مفردات و طبع در مرکبات تفاوت کند فصل نهم در صورت
مزاج مولود سه اثار [illegible] صورت و مزاج
مولود از روی کلیات چنانکه بران اعتماد افتد بر طبیعت مبتنی
بود و یا بر طبیعت مستولی و طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب
طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی منیر بود او قوی ترین دلیل بود
برین احوال اگر منیر نبود مستولی بر طالع دلیل برین احوال باشد
و اگر این هر دو حاصل نیاید حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر

باشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این چهار دلیل ایشان حاصل نبود
از اقوی تر بود مقدم دارند و دیگران شرکت او باشند چنانکه
نمودیم چون این مقدمه معلوم شد دلایل مفرد نیز یاد کنیم (فصل)
دوم در صورت و مزاج مولود دلائل اگر مدبر جرم زحل بود و او مشرقی
باشد مولود سیاه چرده بود یا اگندم رنگ و آبادان تن و بسیار
موی و سینها و موی ناک باشد و بردبار بود و معتدل بالا
و گران طبع بود و غالب بر مزاج او سردی باشد اما اگر مغربی باشد
مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر تن و خورد اندام و
اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی بود و اگر مشتری
مدبر افتد و او مشرقی باشد سپید اندام بود و پاکیزه و بسیار
موی و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آزار و
غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد اما اگر مغربی بود رنگ او
سپید و نیکولون باشد و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خورد
اندام بود و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ باشد و مشرقی
باشد رنگ مولود سرخ و سفید بود و ازرق چشم بود و نیکو
قامت و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی
باشد اما اگر مغربی بود خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ موی و

سرخ

سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج خشکی
بود و اگر زهره مدبر باشد و او مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و
کوتاه گردن و غالب بر مزاج او خشکی بود و اگر زهره مدبر باشد
و او مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود و خوب صورت
و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام او
بزنان ماننده بود و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات بود
و سیاه چشم و شهلا چشم و تیز شهوت بود و مزاج او معتدل
میان سردی و تری اما اگر مغربی باشد رنگ سپید بود کوتاه بدی
نالد و معاشرت دوست دارد و جامه زیب و لطیف طبع بود
و نیکو قد و بسیار موی و سیاه چشم و مولع بر راندن شهوت باشد و
غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود و مشرقی
رنگ مولود گندم گون باشد مایل بسیاهی و معتدل اندام و
باریک تن و نیکو الفت و خرد چشم و میانه موی و غالب بر مزاج
او خشکی بود اما اگر مغربی بود رنگ او بسبزی زند از گندم گونی
و لاغر تن بود و خوب اندام و باریک اوان و چشم او در مغاک
افتاده بود و حلق او مانند حلق قطیر بود و تیز فهم بود و غالب
بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر شمس مدبر بود مولود لاغر تن باشد

ورنگ او بزردی زند و بزرک سر بود و قوی تن و معتدل القامة
وباشکوه و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر طالع
بود در مشرق باشد مولود سپید رنگ بود که بسرخی زند و
نیکو نظر بود و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او تری
بود اما اگر در مغرب بود فربه باشد درست اندام و نیکو صورت
و چابک و رنگ او مایل بزردی و روشن و در اندرون
و اعضای او در حرکت و تیز کام باشد و غالب بر مزاج او تری
بود اما یاری دهند نیرین کواکب را چنانکه آفتاب یاری
دهد در هیات و جمال و فربهی و بزرگی قامت و در گرمی
و خشکی مزاجها اما قمر یاری دهد در اعتدال و صفاء و تری
مزاجها و حرکت در حکم رسم العلم والاربع کواکب متحیره چون
در اول تشریق بوند مولود تن او تر بود و توانا و قوی جثه
و چون مقیم و راجع بوند مولود قوی تن و معتدل القامت بود
و جمال و چون راجع بود تن مولود خرد بود و ضعیف و چون
مقیم استقامت بود مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع
شمس بود مولود ضعیف باشد و دون همت و تراوقها بلا
و ترسنده بود اما اگر صاحب بود در ذروه فلک تدویر بود مولود

کنده

کنده بالا باشد و تن او و طرف بالای او قوی تر بود اما اگر
در حضیض بود مولود کوتاه قامت بود و خورد اندام و طرف
زیر او قوی تر بود اما اگر در بعد اوسط یعنی در میان ذروه
و حضیض باشد یعنی نزدیک یکی از دو مقام مولود معتدل
اندام بود و میان قوی و کوتاه اما اگر اتفاق چنان افتد که
صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک باوج خاصه که در وتد بود
و در آن وقت هم بر ذروه فلک تدویر باشد بالای مولود از حد اعتدال
بگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالای او
در غایت کوتاهی باشد اما اگر درجه طالع از اوایل برج افتد
مولود دراز بالا بود و اگر از اواخر برج افتد کوتاه بالا و اگر از
اوسط بود باعتدال بود اما اگر بیشتر دلایل در درازی یا کوتاهی و فربهی
و لاغری و قوت و ضعف رنگ و مزاج چون با همدیگر موافقت
کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند از آن صفت و صفات
و مزاج و رنگ در وقت احکام ملاحظه تمام باید کرد فصل دهم
در احوال حواس و قوتهای نفسانی از ده اثار فی احوال حواس الخمس
بحق حس است آدمی را او حاسه سمع است یعنی شنودن آوازها و
الفاظها بتوسط هوا که و هدوشان از گوش است و تر بیت کنند

از زحلست بشرکت مریخ **ثانی** حاسهٔ بصرست یعنی دیدن الوان و
اشکال وحدوث آن از چشمست و تربیت کننده او شمس است
بشرکت قمر **ثالث** حاسهٔ شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن
بوی خوش از ناخوش بسبب هوا وحدوث آن از بینی است و تربیت
کننده او زهره است بشرکت مریخ **رابع** حاسهٔ ذوق است یعنی چشیدن
طعامها و دانستن تلخ از شیرین و بامزه از بی مزه وحدوث آن از
زبانست و اطراف دهان و تربیت کننده او عطارد است بشرکت
قمر **خامس** حاسهٔ لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران
از سبک واین قوت در جمله اعضا پراکنده است و بیشتر در سر
انگشتانست و تربیت کننده او قمرست بشرکت زحل اما هر کدام
ازین کواکب قوی بود و دور از خانه شرف و هبوط و از نحوس
آن حس که بدو منسوب بود بکمال باشد واگر ضعیف بود یا در
وبال باشد یا بنحسی منحوس آن حس ناقص بود و با خلل و
اگر جمله دلایل پاک بوند از نحوس و قوی حال باشند و ایشان
بعضی بعضی را ناظر باشند دلیل سلامتی هر پنج حواس بود و برعکس
آن قوتها اما اگر دلیل قوی حسی از حس منصرف شود و بعضی
متصل گردد یا از موضع نیک روی بموضع بد نهد و یا ...

بعضی

بعضی با راجع خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس
که بدو تعلق دارد خلل پذیرد ودر نقصان افتد و اثر آن قوی
ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت بنوعی از انواع بدو رسد و آن
اثر بحسب قوت وضعف آن دلیل باشد در وقت تربیت او
فصل دوم در حواس باطن چنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن
نیز پنج است ودر اسم وصفت ایشان خلاف بسیارست لیکن اشهر
مشهورات آنست که **اول** قوت وهم است و او را خاطر نیز
خوانند **ثانی** قوت مصوره است و او را خیال نیز خوانند **ثالث**
قوت متفکره است و او را مدبره نیز خوانند **رابع** قوت حافظه است
و او را ثابته نیز خوانند **خامس** قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز
خوانند واین حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوصند
چنانکه حواس ظاهر اما احوال این حواس مسلسل است یکی از
دیگری منفعل تا تعلق نسازد بدیگری و موصوف نشود بدان صفت
بمیانجی عقل و نفس بعالم محسوس نیاید و معلوم نشود و ما
غرض ازین آنست که هر یک ازین پنج حواس بکوکبی منسوبست
از خمسه متحیره چنانکه قوت وهم منسوبست بمشتری و قوت
مصوره منسوبست بمریخ و قوت متفکره منسوبست بزهره و قوت

حافظه منسوبست بزحل وقوت ناطقه منسوبست بعطارد
پس هر کدام کوکب که قوی حال بود ازین پنج کوکب بقوتهای
ذاتی وعرضی آن حس که بدو منسوبست بکمال باشد واگر ضعیف
بود آن حس نیز ضعیف بود وچون کوکب بقوتهای ذاتی
وعرضی آراسته باشند حواس ظاهر وباطن سلیم وبی نقصان
باشند اما قوت وضعف این حواس را بدان طریق استدلال کنند
که در حواس ظاهر گفته شد در اتصال وانصراف ودلایل
دیگر که در دلایل حواس ظاهر یاد کردیم بزیادت ونقصان عوض
وان اصل را نگاه دارند **نوع سیم در دلایل عقل** دو قوت دیگرست
در آدمی یکی را عقل عملی خوانند ومعاش ودوم را عقل نظری
وغریزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناختن نیکی از بدی
وظلم از عدل وبدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام
امر بهترست از امور دنیاوی وعالم شاهد تا مخصوص بدان
قیام نماید واو را بنامهای دیگر گفته اند واو منسوبست بقمر
عقل نظری است که بدو شناسد وتفریق کند میان حدوث
وقدم وارواح واجسام واو را بنامهای دیگر نیز خوانند وگویند
واو منسوبست بآفتاب پس هر کدام ازین دو نیز قوی حال بوند

در مولود

در مولود از عقل بکمال باشد اما اگر قمر بقوتهای عرضی وذاتی
بود اثر او عظیم تر باشد واگر آفتاب بقوت ذاتی آراسته بود اثر
او قوی تر بود واگر این هر دو نیز بیکدیگر ناظر بوند بنظر مودت
وبطالع نگرند یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از اوتاد این هر دو
دو قوت در مولود بغایت ونهایت باشد ومولود در امور دینی
ودنیاوی زیرک بود ودانا وهر مصلحت را در وقت او گذارد
بجای آورد چنانکه باید وداند نوع ناموس باشد واگر در نظر
عداوت بوند کارها بعنف سازد در علم سیاست نیک باشد
واگر هر دو ضعیف باشند واز طالع وصاحب او ساقط مولود در
کارهای دنیاوی واخروی بی تمییز بود وجاهل ومجهول ماند
نوع چهارم در نسبت قوتهای نفسانی که قوتهای نفسانی
پنج قسمند که تربیت دهنده بود اشخاص را **اول** روح
طبیعی است که بوضع او در جگرست ونتیجه او سه قوتست
اول قوت غاذیه دوم قوت نامیه سیم قوت تولد
وتناسل اما فعل این روح در چیزها که قوت طبیعی راست
واثبتها وتعطیل در کارها وکاهلی وانس وحسن ودر ناز
ونعمت بودن وراز نگاه داشتن وصبوری واو از آثار

قراءت بشرکت مشتری ثانی روح حیوانی است و او را موضع او
دلست و نتیجه او دو قوت است اول فعل کردن و دوم در یافتن
چیزها اما هرچه ادمی را خشم و قهر کردن و بغض و حسد و کینه
و طمع و شجاعت و تفوق جستن و فضل و قاعده بدین روح
تعلق دارد و او از تاثیرات افتابست بشرکت مریخ ثالث روح
انسانی است و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی انست که
در موضع او دماغ است اما در حقیقت او را منشا یاد کرده اند
و هر قومی را در وی قولی است و محققان گفته اند که او از
از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در ادمی نیز چون قوتی
مدرکات و این قوت است که ادمی را از حیوانات جدا کند
و او را باری تعالی بخود اضافه کرده است که نفخت فیه
من روحی و دیگر فرموده که قل الروح من امر ربی و موجب طلب علم
است و ادب و حکمت و سعادت اخرت و جستن نجات
از ضلالت و رستگاری طلب داشتن از عالم طبیعت تا بوند
بعالم اخرت و معاد قصد و صفت اوست مبادی عقل نظری
و بعضی گفته اند که او همان عقل نظری است و تربیت کننده
او عطارد است بشرکت مشتری پس کدام ازین کواکب که قوی

حال

حال باشند بقوتهای ذاتی و سعود بدیشان ناظر و نحوس
ساقط در مولودان روح بکمال بود و اثر او ظاهر تر باشد و نتیجه
ان نجابت رسد و هرکدام که ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد
و اما اگر کواکب سعد بدیشان ناظر بوند و در اوتاد باشند این همه
قوتها عظیم تر بوند در تزاید و ظاهر و اما ان اصل را نیز اعتبار
نگاه دارند که در ثمره حواس ظاهر گفته شد در زیاده و نقصان
بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات و دلایل اما قوت دیگر
که او را خارج طبیعت خوانند و ان قوت سبب فساد مزاج است
و باطل شدن شخص و خاص بزحل دارد و بعضی کسان گفته اند
که شرکت او قمر است و از جزویات شرکت او ان کواکبست که
مؤثر باشند در صورت طالع چنانکه نموده شود در جهت
ما یتعلق با نقص انسان این حالات از ساقط بودن عطارد و قمر است
از حد بکر و سقوط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در برجهای
بصری بوند بدتر باشند و مولود سخت احمق باشد و جاهل و اگر
نحسان بدیشان ناظر بوند یا ایشان منحوس بوند در مولود
بیماریها پدید اید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل
بر مرکز وتدی باشد خاصه وتد طالع مولود را جنون پدید اید

خاصه که در برج ثور بود امّا دیوانه ساکن بود و کم آزار و خاموش
و اگر طالع ثور بود و مریخ بر مرکز وتدی خاصه در طالع حکم همان
بود که مولود دیوانه شود و دیوانه مضر باشد و متحرک و آن
بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم غرض ششم اگر مریخ بود
بر عاشر و تد بود و زحل بشب خاصه که یکی از این دو بحقیقت
سرطان باشد یا سنبله یا حوت یا بعضی از این در طالع بود در شب صاحب
مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن شمس مستولی بود بر مریخ
قمر یا عطارد و قمر منزه از اجتماع یا استقبال خاصه که [illegible]
و در عقده ذنب بدتر باشد پس مولود را دیوانه و پری زده
خوانند و موعات که سبب عشق کردن و صدیان گفتن بود [illegible]
شود و ترس و بد دلی و عزیمت پلید [illegible] خاصه که مریخ در طالع
و بد حال یا راجع بود و بدتر آنکه سعود از وی ساقط باشند یا
او با ذنب بود پس ممکن باشد که مولود از ترس و خیال بد
انگیختن خود را بهلاک کند و با مصالح خود [illegible] بزرگ [illegible]
خاصه که طالع میزان یا حمل بود غرض [illegible] زنان مایل کردن باشد
بفعل مردان و اگر هر دو در برج مؤنث باشند مایل کرد [illegible]
با فعال زنان و زنان را با فعال مردان غرض هفتم بودن زهره و مریخ

[illegible] در بیان [illegible] طالع

در بروج مذکر و افزایند آنچه گفته شد در افعال مردان
و زنان خاصه که در قرانات هم بودند و اگر بروج مؤنث باشند در
تأنیث زنان زیاده کنند و مردان را بفعل زنان برند غرض نهم
اگر طالع مولود عقرب بود و زهره در طالع و زحل بد [illegible]
فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور
باشد حکم همان بود و زینت کننده باشد و اگر زن را طالع بدین صفت
افتد از عقرب یا ثور آن زن [illegible] کند و عقرب قوی تر بود و لباس
در وضع و شکل مردان دارد غرض دهم اگر عطارد و زهره و مریخ در
بروج مؤنث باشد خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل
بدیشان ناظر بعداوت خاصه زهره یا عطارد مولود اگر مرد بود
عنین باشد و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند و مولود زن بود
عقیم بود و بحران بی رغبت خاصه در سنبله یا میزان که هر دو
برج عقیم اند و اگر این سه دلیل در بروج مذکر و مؤنث باشند
و با یکدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در هفتم بوند و بعضی در طالع
و زحل در هفتم بود مولود فاعل و مفعول بود غرض یازدهم چون
مریخ در برج مؤنث باشد و عطارد و زهره و ناظر یکی از ایشان
در هشتم بود مولود بغلامان [illegible] مایل بود و بسیار [illegible]

باشد در کسان خود خاصه که دلایل ضعیف بود و اگر زهره ساقط
بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل بصاحب [illegible]
باند هم نکرند مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر این دلایل
در بروج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود و مایل بود و در این فعل
تیز شهوت باشد اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد
در این فعل و اگر خانهای زهره بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر خانهای
عطارد بود فعل او بر قسط بود و امردان او را دوست دارند
اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا
هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد و پلید کار و
هر نوع و هر کس بروی روا بود و حکم طالع زن همین باشد
و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا زهره و از برج بهیمی باشد مولود
با حیوان جماع کند و بجا نقصان فعال کند و لذت از خود سازد
خاصه که عطارد با زهره بود یا نظر دارد والله اعلم والحکم
فصل [illegible] در احوال [illegible] از [illegible] مقصد [illegible]
اصول هیچ شبهه نیست که شناختن احوال اعمار عند الله تعالی
و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه و قیاس اصول [illegible]
یاد کرده اند و این دو دلیل است یکی هیلاج دوم کدخداه و هیلاج

دلیل

دلیل روح است و کدخداه دلیل جسد است و کمیت عمر
اما اول کسی که در کیفیت و کمیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد
از هرمس بطلمیوس که شاگرد اوست و بعد از آن بزرگان دیگر چون
هیلاج دلیل روح است و کدخداه دلیل بدن نظر موافقت [illegible]
باهم بقای شخص باشد اما حکماء طبیعی گفته اند که اعمار بر حسب
نسبت بمیراث رود و ضد آنکه عمر پدر و جد و قبیله او بود
باشد عمر مولود نیز چنان قدر باشد با چیزی بیش و کم و ابو معشر
در کتاب اعمار می گوید که اگر میلاد کسی افتد بوقت تحویل قران [illegible]
و طالع یکی از دو خانه زحل یا مشتری باشد و در مولود نهاری
آفتاب هیلاج بود و در مولود لیلی قمر هیلاج بود و هر یک
از این هر دو در خود کدخداه بود و کواکب دیگر قوی حال [illegible]
و در اوتاد و ناظر بهیلاج یا کدخداه بوده ممکن باشد که [illegible]
سالهای قران وسط عمر یابد و آن دویست و چهل و هفت سال
باشد بتقریب اما اگر این اتفاق بوقت قران کبری افتد و دلایل
بقا تمام کرده چنانکه گفتیم ممکن باشد که مولود سالهای قران
کبری عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و هم [illegible]
باستشهاد آورده است اما قول بعضی کسان آنست که [illegible]

اتفاق

آفتاب هیلاج باشد و در خانهٔ یا در شرف خود بود و کدخدای باشد
عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اگر قمر
بدو ناظر بود بنظر مودت از وتد بیست سال در آن افزاید و همچنین
زهره هشت سال و عطارد بیست سال مشتری دوازده سال
مبلغ صد و هشتاد و [illegible] سال باشد و مریخ و زحل ساقط بوند
از کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیه برسد و ابومعشر
منکر این قول است و اما جمهور بر آنند که عمر مولود از صد و بیست
سال که عطیهٔ کبری آفتاب است در نگذرد و وقتی شاید که او را آفتاب
هیلاج بود و در حظ خود باشد یا هم او کدخداه بود و اگر [illegible]
کدخداه بود باشد باید که سالم باشد از نحوس و طالع و کواکب
دیگر قوی حال باشند و ناظر بطالع اما اگر این احوال قمر را بود
و آن شرایط مذکور حاصل بود ممکن باشد که مولود
صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبری قمر است فصل دوم
در طلب هیلاج مقرر این جا اصل یاد کرده اند که هر گاه [illegible]
هیلاج خواستند اول نیر اعظم است که چشمهٔ قوت حیوانی
و مایهٔ زندگانی و ثانی نیر اصغر است که چشمهٔ قوت حیوانی
و مایهٔ زندگانی و ثانی نیر و مایهٔ کون و فسادات و ثالث طالع

واین [illegible]

نتایج

نتایج هر دو اند و آن جزو مقدم است و سهم السعادت و خامس
درجهٔ طالع پس چون درجهٔ طالع محقق شود و اوتاد و مواضع
کواکب معین شود اگر طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اگر او
در طالع باشد یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا نهم یا دوم یا هشتم یا پنجم
پس او شایسته بود بهیلاجیت و اگر در این بیوت نبود نظر
بقمر کنند اگر او نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا نهم یا
پنجم یا دوم یا هشتم یا سوم یا ششم بهیلاجیت شایسته بود و الا
ترک او نیز کنند و بنتایج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود
روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مایل
الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت والا بسهم السعاده نظر
کنند اگر او نیز در اوتاد بود مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت
والا بسهم السعاده نظر کنند اگر او نیز در اوتاد بود یا مایل الاوتاد
شایسته بود بهیلاجیت والا ترک او نیز کنند اما اگر طالع
استقبالی بود روزی یا شبی نخست بسهم السعاده بنگرند اگر
شایسته نبود از وی بجزو استقبال نظر کنند و اگر این هر دو [illegible]
نه در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند و بدین نه شایسته باشند
پس هیلاجیت بدرجهٔ طالع ثابت شود که او مطلع [illegible]

اما اگر در طالع شبی قمر مقدم بود بر شمس اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد
ونهم وسیم نبود شمس بنگرند بهمان صفت و ترتیب که در شمس
گفته ایم واجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند
واگر این چهار اصل هیچ نشاید درجه طالع هیلاج باشد و
اگر درجه طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان
انست که در طالع روز و شب اگر آفتاب در برج مذکر و درجه مذکر
بود شاید بود بهیلاجیت الا در خانه دوازدهم و ششم اما
قمر بروز و شب خواه بالای زمین باشد و خواه زیر زمین واگر برج
مؤنث و برج مونث وافتاب در نهم شاید اگر برج مذکر بود که
فرح اوست و قمر در سیم شاید بروز و شب که فرح اوست و قمر در
سیم شاید بروز و شب که فرح اوست اگر برج مونث بود اما قول
دوروثیوس انست که آفتاب در هفتم و هشتم نشاید که هیلاج
بود اگر برج مونث باشد و در هفتم و هشتم شاید اگر برج مذکر
بود و یاد کرده ایم در نمودار اول که ربع مذکر از درجه طالع است
در درجه عاشر وان ربع دیگر که در مقابله اوست اما از درجه
عاشر تا سابع ربع مؤنث است وان ربع دیگر که در مقابله اوست
و بدانکه بسیار است اختلاف اقاویل در این حال پس اینجه

بسندیده

بسندیده تر است و محقق و مقرر این است اما شاید که وقتها
هیلاج از دو وجه باشد یکی بمواضع چنانکه گفته شد دوم کد
خداه چنانکه اگر چه هیلاج بموضع شاید بود چون او را
کدخداه نباشد او مجوز نبود یعنی بدان پس بهیلاجیت نشاید
که از هیلاج تنها مولود عمر نیابد تا کدخداه نباشد اما از روی
حقیقت هیلاج و کدخداه دو ضرورند در صورت طالع جهت
بقاء مولود از تربیت و غیر تربیت چنانکه نموده شد پس این
اقاویل را در زایجه طالع نمودیم و ترتیب هیلاجها نهادیم در
مواضع شاید در روز و شب از انجه در پیش گفتیم و سطر اول
زایجه طالع که بسرخی نوشته است طالع روزیست و سطر دوم که
بسیاهی نوشته شبی و در این حال نمودها بسیار کشیده اند این مختصر

عاشر | ترجمه طالع | رابع

نوع سیم در طلب کدخدا چون هیلاجیت بر یکی از پنج اصل ثابت شود
و بعد از آن کدخداه طلب دارند و کدخداه آن کوکب بود که مستولی باشد
بر موضع هیلاج از ارباب خطوط او و ناظر بود اگر به جهت شکل
به جهت جایز بود اما بعضی کسان اتصال محل نیز شرط کرده‌اند واما
اما اگر شمس و قمر به هیلاجیت شایسته باشند و در خانه یا شرف
خود بوند اولیتر باشد به کدخدائی اما وقت باشد که در صورت
طالع و مرجع دلیل هیلاج باشد بموضع و کدخداه داشته باشد
نیز پس حکم بر آن نهند که از همه قوی‌تر باشد بجمل و کدخداو
هیلاج دلیل قوت جان است و سلامتی مزاج و بسیاری کدخداه
دلیل عمارت و خوشی عیش **نوع چهارم در کیفیت عمر**
هر کوکب را چهار عطا است اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری
اما عطیه عظمی در [illegible] و ملتها بکار دارند و باقی را در [illegible]
و کدخدا عطیت از حسب موضع خود دهد چنانکه اگر بحقیقت
وتدی از اوتاد باشد سالهای کبری خود عطا کند و اگر بحقیقت مایل
الوتد بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بحقیقت زایل بود سالهای

خود

خود صغری عطیت کدخداه زیاده کند و اگر از وجه مایل الوتدی
کمر ثلثان عطیه صغری خود زیاده کند اما بعضی گفته‌اند اگر
سعد در وتد بود سالهای صغری خود زیاده کند و اگر در مایل
الوتد بود نصف سالها زیاده کند و اگر در زایل الوتد بود ربع
سالها بر وی زیاده کند واما اگر نحوست ناظر بوند بکدخداه بنظر
مودت زیاده کند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بعد از
همان نسبت کم کند از عطیت کدخداه و اگر نحس بکدخداه نگرد بعداوت
از وتدی سالهای صغری خود از عطیت او کم کند بهمان نسبت که در
سعدان گفته شد که چه زیاده کنند در هر خانه اما نظر مودت
نحسان چیزی کم کند و نه زیاده اما در افزایش در خوشی عیش
مناسب نظر و بر داد و سعدان بنظر نحس خود چیزی کم کنند
پس اگر کدخدا قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت
فراخ روزی و تن [illegible] و پیوسته تندرست بود و عطیت
خود را تمام کند و اگر ضعیف باشد مولود نزار باشد و بیمارناک
[illegible] و کم زیست و عطیت خود تمام نتواند کردن اما اگر
کدخداه محترق بود بکدخدائی نشاید مگر در خانه یا شرف خود بود
و سعود بدو ناظر باشند اما اگر آن سعد که کدخداه ناظر بود قوی

حال بود ونظر قبول باشد از مایلی الوتدی چهارم الملک سالها
عمر خود زیاده کند ودر زایل الوتد دو ثلث چنانکه گفتیم
تمام کرده اما اگر ضعیف بود وتا مقبول ماه وروز زیاده کند اما
علم عشر که کم کند چنین باشد اگر ضعیف بود وتا مقبول سالها
کم کند ونه ماه وروزی واگر قوی حال بود واز جایهای بلک
نگرد وماه وروز کم کند اما ابو المظفر اسفزاری در سوالیه گوید
که اگر موضع هیلاج وکدخداه پیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج
درجه از وی اعتبار آن وتد دارند اگر از اول برج بود نه از
برج پیش از وی اما بیابان طالع مولود ها در نظر اهل عمل اینست تا
معروف که در استخراج هیلاج وکدخداه ودیگر دلایل تسویة البیوت
البیوت را اعتبار نکرده بودند وبرحسب آنکه داشته بودند ودر
بعضی طالعها دیده شد که حکم او از صاحب او کرده بودند اگرچه
درجه طالع او آخر برج افتاده بود والتفات نکرده بودند بدانک
پنج درجه که پیش از مرکز هر بیت است که اول درجه میله
ومرد ارخوانند ودر بعضی طالعها دیده شد که چون درجه طالع
بعد از پانزده درجه برج افتاده بود حکم آن طالع هم از صاحب طالع
کرده بودند وهم از صاحب دوم وهمچنین هر یک از ده خانه طالع

چنین

چنین عمل نموده بودند وابو الحامد غزنوی در کفایه آورده است
که معتبر چنین است واگر پیش از پانزده درجه بود حکم او
صاحب ومتولی او کنند ومتقدمان را اینست که پنج درجه پیش از
مرکز هر بیت ضعیف بود چنانکه گفته شد الا آنکه تمام اعتبری
سازند با مجموع انها ودعوی میکنند که چون کوکب در پنج
درجه بود بیت گذشته از وی بی بهره شده باشد وچون هنوز
بدرجه بیت دیگر نرسیده بود ان بیت از وی نصیبی ندارد
پس چون این پنج درجه نه بدین خانه نسبت دارد ونه بان خانه
پیش وپس او را ضعیف داشتند ومیله ومرد ارخوانند وبعضی
کسان در جایها حشو گفتند ومیگویند چون کوکب در این محل بود ضعیف
باشد چه بیت گذشته از وی بی بهره شده باشد وچون هنوز
بدرجه بیت دیگر نرسیده باشد ان بیت از وی قوتی نیافته
باشد اما بعضی از اصحاب گفته اند که طالع هر درجه که باشد
کو باشد قوت طالع از اول پنج طالع بود تا درجه طالع وغایت قوت
او در آخر برج طالع باشد که آغاز قوت طالع پیش از درجه
او بود به پنج درجه ونهایت قوت وی اول پنج درجه برج
دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از اول برج است وغایت قوت او

چون بدرجهٔ طالع و نهایت قوت اخر برج افتاده باشد چنانکه گفته شد
طبیعی هر برجی بدیگری نسبت نماید پس کواکب چون بطالع رسند
اغاز کنند از مزاج خود قوت دادن طالع را با مزاج طبیعت طالع
وچون بدرجهٔ طالع رسد قوت او بنهایت بکمال رسیده بود و چون
ازان درجه بگذرد قوت او روی بنقصان نهد تا در اخر برج مخفی
گردد و چون ببرج دیگر انتقال کند اغاز کند اثر قوت خود موافق
بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا اخر
خانهٔ طالع پس حکم این مقدمه کوکب در بیتی که بود حکم او از
همان بیت کنند اما بعضی گفته‌اند که برجیت را اعتبار کنند بدین
طریق که گفته شد وقتی که حکم بر حالهای باطن مولود کنیم و معانیها
داخلی اما در احکام صلاح واجب بود اعتبار تسویة البیوت چه
اگر این عمل داخل بدن است و روح بخارج بدن تعلق دارد اما
که حقیقت بعضی گفته‌اند برجیت را اعتبار کنیم که او دلیل حرارت و حرارت
جمله قوتهای باطن است این است حقیقت این عمل باقی ولی بزرگان
رحمهم الله هر چه [illegible] طالع موافق [illegible] ما
که واقع شود از سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل
وعلت این تفاوت از عرض بلدان باشد اما قایم ان بود که طالع

برج

برج افتد و مرکز بیت دوم ازان برج که بعد ازوی بود و سیم
همچنین تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برج بود و مرکز بیت
برج دوم او از برج سیم و مرکز سیم او از برج چهارم پس مرکز ها
او برج از دیم بود اما زایل چنان بود که طالع برج افتد و مرکز دوم
او هم ازین برج افتد و مرکز سیم او از دوم باشد و مرکز چهارم
از سیم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود مثال طالع قایم طالع میزان است
بیست و دو درجه و عاشر او سرطان بیست و دو درجه و مشتری در جوزا
در درجه و چهار دقیقه و زحل در حمل ده درجه و چهل و نه
دقیقه پس مشتری در اخر قسمت چهارم است بتسویه و بترتیب
درجات حشو و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از بیت
نهم کنند و حکم زحل از چهارم مثال طالع مایل طالع جدی است بدرجه
اخر و مرکز دوم او از حوت بهیجده درجه پس عاشر او میزان بود
از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از جدی بشش درجه و مریخ
در جدی باول درجه و زحل در جدی بده درجه پس مریخ
درین صورت در بیت یازدهم بود و حکم وی از انجا کنند اما که
بتسویة البیوت اعتبار داری و زحل در بیت دوازدهم و حکم
او از انجا کنند مثال طالع زایل طالع سرطان افتد باول برج و مرکز دوم

هم از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس طالع او حمل باشد
از حوت و مشتری در بیست و دو درجه سرطان بود و آفتاب از درجه
طالع پس از هما معلوم گشت که کوکب وقت باشد که از یک برج در سیم
برج منفرد بود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل در جدی است که طالع
است اما مشتری در پازدهم است پس اگر مریخ در بین صورت بالای
حوت بودی در دوم طالع بودی مشتری چون مرکز ثانی از مریخ در دیگر
حوت فرض کرده ایم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار بود و بالا
و در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهت آنکه اوتاد دلیل
چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود اما اگر طالع
مایل بود افتد مولود شتابکار و کوتاه قد و متغیر مزاج و رای
گردان و کم ثبات اما اگر طالع زایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا
و گران کار و متغیر حال قول در کیفیت سه عطیت گفته اند
عطیه کبری آفتاب مقدار درجات فلک ثلث است از دور فلک
وان صد و بیست درجه است و هر درجه را سالی گرفته اند پس
عطیه کبری او صد و بیست سال است اما حکم قرص مثل آفتاب است
که عطیه او هم یک ثلث است و او چون فلک دوازده درجه ماه
می افتد این مقدار را از صد و بیست کم کرده اند باقی صد و هشت ماند

بعد

بعد درجه سالی گرفته اند پس عطیه کبری او صد و هشت
سال است اما عطیه صغری آفتاب مقدار درجه شرف است و
هر درجه سالی پس نوزده سال است اما عطیه وسطی او مجموع ربع
عطیه کبری و نصف عطیه صغری اوست وان سی و نه سال و
نیم باشد و بقول دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف
صغری وان شصت و نه سال و نیم باشد اما قمر را عطیت صغری
او بیست و پنج سال است بقدر اختلاف در هر جزوی که اجتماع
بوند و باز بیست و پنج سال دیگر باین تا در همان جزو مجتمع شوند
اما عطیت وسطی مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری
اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه
سال باشد و نیم مثل آفتاب و بقول دیگر نصف هر دو عطیات
وان شصت و شش سال و نیم باشد اما هر کوکب دیگر را عطیت
کبری مثل در تجا حدود هر یکیست از حدود در مصر این بود درجه
سال اما زحل در هر جزوی که صاحب قرن شود بعد از هشت سال با
هما جزو با احتراق رسد پس عطیه صغری او بعد این سال است که
موقت هر فتد و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را
در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال

پس ان مقدار سالها عطیه صغری هر کیست اما عطیه وسطی هر کیست از مجموع کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد بی خلافی و نیز چون اداره عطیت وسطی ان کسان که ازان خلاف کرده اند بدین قیاس کرده اند و ما همه را در جدول نوده ایم

الکل	وح	ط	اد	زو	دب	ه ط	ب ا
السنین	ه ط	ق ک	ب ط	ع ه	ب ح	ب ح	ال ال
الشهور	و ح	و ب	ط ط	ع ه	ل و	ط ل	ط ل
الایام	[illegible]	ر ق	ب ب	ك ب	و ط	ب ح	ح ح
الساعات	ب ب	ل ب	ط د	ب ط	ب ا	ه و	ح د

	عظمی	کبری	وسطی	صغری
[illegible]	۱۴۶۱	قح	ط سم عه	رط
ن	۵۲۵	قح	ط سم سه	که
ل	۴۲۵	ن	ق سم	ل
ب	۷۴۴	عط	ه سم	ب
ع	۱۲۴۳	سو	۴ سم	ه
ه	۱۵۴	ف	قه	ح
ح	۲۰	عو	ط	ک

فروع دوم در تعدیل عطیت که کخدا بزاید و نقصان

در پیش گفته شد که اگر کخدا برحال مایل الوتد بود عطیت وسطی دهد و بر حال زایل الوتد عطیه صغری دهد اما اگر کخدا از درجه وتد در گذشته باشد و بعد افتاده از ان وتد فقط

ان بعد از تمام عطیه او کم باید کردن و حکم مایل و زایل در کوکب آنکه کند و کم کنند چنین باشد و این عمل را تعدیل القسط خوانند در خلاف فیما هست در چون علی الجمله بسند بدرستی راست این است که اگر کخدا میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کخدا به درج سواء آن را مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت وسطی او از کبری او وان باقی را تفاوت نام نهند باز درجه وتد را از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند فقط بعد کخدا از وتد حاصل این سال و ماه و روز و ساعات و دقایق آن نقصان تمام عطیت کبری کخدا کم کنند انچه ماند عطیت معتدل بود بحسب بعد او از درجه وتد مثال طالع قوس هجده درجه و مرکز مایل الوتد از جدی است [illegible] مشتری که کخدا در قوس هجده درجه در جدی طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این [illegible] مجلس او درجه دقایق این [illegible] سالها وسطی از کبری کم کردیم باقی ماند نقصان این [illegible] و این حق سه سال نیم باشد سالها را در روز ضرب کردیم شش ماه با ان جمع کردیم شد حد ما این [illegible] پس درجه طالع در درجه مایل کم کردیم باقی ماند اساس این [illegible] جمع دو درجه و نیم

مجلس اوبد قایق این ۷ ۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کنت مضروب این ۰ ۴ ۹ ۲۲ این را بر مجلس اساس قسمت کردیم
شد خارج قسمت این ۷ ۲ و این عدد ماه بود و کسر ماند این
۱۲ ۱۹ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل این چهار
سال و آن کسور را در بیت ۰۰۰ ایام ضرب کردیم شد مضروب این
۰۰ ۲۸ ۲۲ هم بران اساس قسمت کردیم شد مضروب خارج این ۰
۲۲ و این عدد ایام بود و کسر ماند این ۰ ۲ ۲ این ایام را بر سی قسمت کردیم
حاصل این ماه چندین ۰ و روز چندین ۰ پس اگر کسور را در بیست
۲۲ ساعات شبانروز ضرب کردیم شد مضروب این ۲ ۲ ۱۱ این را بر
همان مقسوم علیه قسمت کردیم شد خارج این ۰ و این ساعات
بود و کسر ماند این ۲۲ در شصت ضرب کردیم شد ۲۲ ۱۰ ۳
و هم بران مقسوم قسمت کردیم حاصل شد این ۰ دقایق پس مبلغ
این عمل باشد چندین ۰ و این چهار سال بود و یازده ماه و
هیفده روز و ح ساعت و نوزده دقیقه پس این تفاوت را
از تمام عطیت کبری مشتری که هست چندین ۰ کم کردیم باقی ماند این
۰ و این هفتاد و چهار سال باشد شمسی و روز ده روز
... ساعت و چهل و یک دقیقه و سالهای قمری باشد هفتاد

وشش سال و سه ماه و بیست روز و هیجده ساعت و یازده
دقیقه پس این مقدار عمر اصلی مولود باشد اما بعضی کسان
مسافت را از کدخداکیرند یا بال الوتد و همین اعمال کنند و بعد ها حاصل
ابد از تعدیل ابوا بو عطیت وسطی افزایند اما اگر کدخداه میان
میال الوتد و زایل الوتد باشد عمل همین است لیکن عطیت صغری
از وسطی کم کنند تا تفاوت حاصل اید اما اگر کدخداه میان زایل
بود و آن وتد دیگر عمل همین باشد لیکن تمام عطیت صغری را
تفاوت نام نهند و نسخ نقصان اوتاد ازوی کم کنند اما در
زیاده و نقصان ~~اوتاد علت بود کی~~ کتل سعود و نحوس است که
مسد صراط را همچنین معدل کنند پس اگر بعد با عشر و تسع
بود عمل همان است اما اگر در زایل یا زایل بود طریق است مثال
در حد زایل این ۰ تقویم زهره این ۰ از درجه زایل کم
کردیم باقی ماند این ۰ و این مسافت باشد مجلس اوبد دقایق
این ۱۲۲ زهره چون بشود به در مایل الوتد است در بیوت
عطیت صغری او هشت سال است هشت ماه بود بقول بعضی
ده روز زایل هشت روز پس عطیت زایل او ما که هشت روز است
از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این ۰ هفت ماه و بیست

روز مجلس او این [illegible] واین عدد روزها بود پس درجه
مایل الوتد که هست این [illegible] از زایل که هست این [illegible] کم کردیم
ماند اساس این [illegible] مجلس او بدقایق این [illegible] پس مسافت
در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این [illegible] این را بر اساس
قسمت کردیم گشت خارج این [illegible] ایام و کسرها ماند این [illegible] از جز
کسور ساعتها و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نموده ایم حاصل آمد این
[illegible] پس این ایام را بماه بردیم و با عدد که جمع کردیم شد چند این
[illegible] و این سه ماه و دوازده روز و دوازده ساعت
و بیست دقیقه باشد و چون زهره مثلا درجه مایل و زایل است
اما بتسویه درجت مایل است این تعدیل بر عطیت ضرب زایل
او اگر هشت روز است زیاده کردیم شد چند این [illegible]
و این سه ماه است و بیست روز و دوازده ساعت و بیست
دقیقه و این شرط زهره است که زیاده کند در عطیت شرح
پس این مثل بر عکس مثل اول است که مسافت از زهره کم کردیم
بدرجه زایل و او در مایل است اما مثال دیگر آوردیم در نقصان
کردن عمل که در زایل است تا در وتد و مایل الوتد و زایل الوتد
مثال حاصل باشد مثال درجه زایل این [illegible] درجه طالع

این

این [illegible] تقویم زحل این [illegible] درجه زایل از وی کم کردیم باقی ماند
مسافت این [illegible] مجلس او این [illegible] پس عطیت صغری زحل
که سی سال است در وتد نصیب بیت زایل سی روز بود از آن
سی سال کم کردیم باقی ماند تفاوت این [illegible] و این بیست و نه
سال بود و یازده ماه سالها را در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد
و یازده ماه با او جمع کردیم شد مبلغ چند این [illegible] و این همه
ماه بود پس درجه بیت زایل از وتد طالع کم کردیم باقی ماند
اساس چند این [illegible] مجلس او بدقایق این [illegible] پس
مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت این [illegible] بر اساس
قسمت کردیم شد خارج این [illegible] این همه ماه بود و کسر ماند این
[illegible] پس ماهها با سال بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم
حاصل آمد [illegible] دوازده سال و چهار ماه و از آن کسورها
ماه و روز و ساعت و دقایق حاصل کردیم چند این [illegible]
با آن سالها و ماه جمع کردیم مبلغ چند این [illegible] و این دوازده
سال است و هفت ماه و سه روز و چهارده ساعت و پنجاه و شش
دقیقه این مبلغ را از عطیت صغری او کم کردیم که زحل میان
زایل و میان وتد است باقی ماند این [illegible] سال و ماه و

وساعت و دقایق پس ان اثر زحل است که نقصانها کند از رطوبت
که خلط او جون در بیت حمل اندک و دقیق هست بسبب تفریق کردن
سال و ماه و روز و مثال آن او ضرر بجم ظاهر شود فصل در احکام
جشت طالع شانزده اثنار در احوال مستقیم حکم جون طالع مولود
حکم خواهند کرد اول دلیل طلب دارند و محکم ترین دلایل مستولی
باشد از ارباب خطوط جنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ کوکب
مستولی نباشد حکم بصاحب طالع نهند اگرچه ساقط بود و
در جهت طالع اما اگر مستولی از یکی زیاده باشد قوی تر را مقدم دارند
و دیگران را شریک او سازند اما اگر در صورت طالع کوکب صیر نیابند
حکم کلیات مولود را از صیر کنند و اگر صیر از یکی بیشتر بود قوی تر
مقدم دارند و دیگر از شریک او و دلیلهای خاص و عام را نیکو
اعتبار کنند و این اصول در هر دو خانه واجب باشد اما
ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را بنگرند و بدانند که رب
اول طالع دلیل بر ثلث عمر اول مولود بود و رب دوم دلیل آن
بر ثلث اخر عمر پس هرکدام کوکب ازین سه دلیل که قوی تر
بود مولود در ایام تربیت او ظاهرتر باشد اما رب سیم شریک
رب اول و دوم بود در خیر و شر و جون نوبت بد و رسید این در

شرایط او نباشد مگر ناظر بود که معاونت نمایند بحسب نظر و
ارباب مثلثات هر و اثنی عشر خانه را احکام جنین است اما جمیع
که دراول برده ویش علم سعادت بوند در میانه عمر الخرجمع
در ویش و بی حرمت کردند و جنین نوع دیگر که درین صورت اتفاق
افتد که سبب آن ارباب مثلثات بوند از جهات سا و حکم وحران
و سفر و حضر الخیه بی ان ده خانه منسوب جنین باشد فصل در
در احکام مستولی اگر مستولی بر طالع زحل باشد و او قوی حال بود
و مولود دور اندیش باشد و زیرک و قوی رای و صبور و متحمل
و راز دار بود و منافق و صاحب بزرکان و پیران و با آبا و اجداد و اولاد
و خویش و قبیله و مایل بزراعت و عمارت و اگر ضعیف حال بود
مولود ضعیف باشد و حسود و کینه دار و ستیزه کار و دروغ صفت
و طماع و خوار و با فکر و بیچاره باشد و متکل را فرو دن دار
و تنها باشد و کننده کارهای سخت و دشوار و نا مشفق بود
برابا و اجداد و قبیله و استادان و اگر مشتری با او بود با ناظر بود
بود مولود مطیع مشایخ بود و اهل تحقیق و زاهدان و اهل
ورع و خیر کنند و محترم مردم و نیکو رای و خوش خلق و درست
کوی و راست قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف حال بود

مولود صالح بود و عزیمت خوان و امیر زاده و با اختیار و با امیران
و با اغنیا و با سادات [illegible] و مزوّر و بد طبع و اگر مریخ با زحل بود
یا ناظر او بود مولود بی تمیز و سخت کش و بد دل و بد معامله
و بی رحمت و بد عهد و مانع خیر و مفسد در کارها و غلبه کننده
و مغضب و دشمن مردم نیک و سخت کوش بود اگر حاجتمند
بود و راه زن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار خلق و خدا نا
ترس باشد و از هیچ چیز باک ندارد و بیشرم و بدنام و ننگ
باشد و سبع و او را دوستی نبود و کور شکاف و مردم کش با
خاصه که زحل نیز بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی
بهره بود و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود با زنان جنگ
خوش نبود و کارهای نیک دوست دارد و صحبت مشایخ
طلبد و حسود باشد و صحبت زنان کالی و از مردم [illegible]
غیرت بود و باشد بر ازواج و دوستان و اگر زهره بد حال بود
مولود حریص باشد بر زنان و بخیل و بی [illegible] بود و با [illegible]
و خویشان صحبت دارد و مقبول و نیکو عهد و مردم باشد
کارها و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر بد و سود طلبد و [illegible]
باشد و کارها پوشیده و عیب بکند و [illegible] باشد

عاقل

و عاقل بود و علم فلسفه و هندسه و نجوم و طب داند و دقیق
نیک بداند و عالم دوست بود و اگر عطارد بد حال بود مولود
حقیر کرهان و دشمن دار فقرا و ساحر بود و کاهن و تعویذ
نویس و فریبنده و عقل و در خلایق و حاجات [illegible] روا
نشود اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب
منصب بود و ولایت دارد و نیکوکار و عابد و [illegible]
و معتدل خو و عالم و مدرس و مفتی و امام و با ورع و دانشمند
و [illegible] ادیان و [illegible] دوست دارد و عمارت خانقاه سازد
و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم
باشد و با حیا و عفت بود و از امر مردم و عادل و حلیم و محب
استادان و مربیان و بر اهل و قبیله مشفق بود و اگر ضعیف
حال بود راست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم و [illegible] با
و [illegible] و بنا دوست و نام جوی و کم اعتقاد و معیب کاهل به
کار دین و طاعت و خویشتن بین و کم غیرت و [illegible] مردم
کنند با نفاق و بد دل و ترسنده و کم عار باشد و نامشفق
حق استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و [illegible] کند
بوسیله اسرار باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بد و مولود عالم

کرده با قاضی و دوست کوی و حق کوی باشد و غلبه جوی بود و خصومت
کننده با امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست دلاور و نفوذ
طلب بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام
جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بد حال بود مولود
تیز کار و بیهوده اشفته و نادر سیر و پشیمان شونده
و بیوفا و راستی کم از آن دهد و خودرو و مختلف خوی
مضطرب الاحوال و کم تمیز باشد و منت نهنده و اگر با او زحل
باشد و یا بروی خلق کند و غیبت کند بتسخیر کواکب و وهم
و جن و مفاتحه و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری
بود یا ناظر بد و بسیار خیر بود و پرهیزکار و دوستدار
اهل بیت و اقربا و سلیم دل و راست کار باشد و دعاگوی
خیر و دیانت بود و پاکیزه و پاکیزه سیرت بود و در دین و
مذهب اعتقاد و توانگری دارد و پیوسته مقیم باشد
و پاکیزه روی و مطایبه کنند و اگر زهره بد حال بود مولود
نازک مزاج و ملوک بود و خوش عیش و حریص بر زنان و
مانند و شهوت بود و تلف کننده مال و فعلهای زنان کند
و لعب و هزل دوست دارد و امین و خیره با طاعت

دوست

و دوست گیرنده مردم و اگر عطارد با مشتری باشد یا ناظر بود
مولود عالم بود و علوم ادیان نیکو داند و امام و مفتی بود و خط
نیکو و معنی شناس و تیز خاطر نیکورای و خوب تدبیر و بیند علم
شوریت و نیکو ظن و با امانت و دیانت و باادب و مهذب و نیکو
اخلاق و روا کننده حاجات بزرگی و مصنف شود و هر علم بدا
و غیب او بعلم الهی بود و معقول و شرایع و منقول و اگر عطارد بد
عطارد مولود بد زبان باشد و هجا گوی و حقیر و در نظر خلق
و نمود کمان زیرکی و اهلیت و حکمت بود و مضطرب حال و تلخ
سخن باشد و رعنا و ملول و ناقبول و حیله ساز و دروغ و
و زر بیننده و شکلها و طومارها و خاتمها و نفاق کننده بود
اما اگر مریخ شرف حد بود و قوی حال باشد مولود لشکرکش بود
و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حمایت و دلیر و مردانه و سلاح
دوست و متغلب و سایس و جبار و مایل بواقعهای درشت
و در خطرهای عظیم رود و سالاری و مهتری جوید و خونریز
و تند و بی شتابنده بر ضعفا و زیردستان و اگر مریخ ضعیف حال بود
مولود دشنام دهنده و بیشرم و سر و سخن و سخت کوی و بی رحمت
و خونریز و بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه دوست و

وتوسنده و عذاب دهنده و حرام‌خواره و جامه‌دار باشد و دیوانه و شکل
و خیالناک و اگر زهره او ناظر بود یا با او بود مولود شادمان زید و
خوش عیش و معاش و راغب بشهوت حرام اما عاقل بود با تمیز
و برآرنده حاجتها و کریم طبع و نیکوکار و شاهد باز و انچه کند در سر
کند و اگر زهره بد حال بود مولود بسیار آمیزنده با زنان و کودکان و شره
کار بود و تیز شهوت و او را خوب و زشت یکسان بود و دروغ‌زن
بود و خاین و مفسد و ملول و کاسد عقل و ناپارسا و دلیر بر حرام
و فسق و فجور و هزل و اگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بدو مولود علم
سلاح داند و سپاهی و لشکردار باشد و نیز در جنگ و حیلت
ساز و حاضر جواب بود و صاحب طبع و ضبط کننده کارها و خوش
و بد فعل باشد و زود فهم و فریبنده و بد کننده با دشمنان و
نیکوکننده با دوستان و جوینده قصاص و انتقام باشد و حاجات
بوفا رساند و صاحب رای و خدیعت و مکرکننده باشد و اگر
عطارد بد حال بود مولود زود ستیزه باشد و پشیمان زود و ابله
و حیله ساز و فریبنده خلایق و شتابکار و بلید و شلوار
با امردان و معروف بشر الکهین و راه زدن و طنازی و دزدی
و قمار و شعبده و ساختن طلسمات و حیلها و تسخیر کواکب و عفاریت

وبحر

ومقاربت و سحر و خواندن عزیمت و دعوت و دانند جهود دانند
بدی و دروغ و اگر زهره با مشتری بود بطالع و او قوی حال باشد مولود
منعم و پاکیزه و با زینت و لهو دوست دارد و بکار دارنده عطر
و نیکوکار و لطیف و ظریف و داننده کارهای عجیب و ساکن باشد
و محبت غیرت بر اهلبیت و غذاهای خوش لطیف پاکیزه طلبد
و خوش خواره بود و با نظافت و دشمن دارد بدیها و دوست
دارد نیکیها و بسیار خیر باشد و راست‌کار و درست قول و خنداننده
و خوب صناعت و نیکوسیرت و بسیار و فریادرس و دوست گیرنده
داننده اصوات و الحان و شعر و معانی و با نکرخدای بود و مایل
بشکل زنان و لباسهای ایشان بود و خوش حرکات باشد و شیرین
لهجه و دوستی ورزنده و مطیع نیکان بود و مشفق بر مادر
و خواهران و اقربا و بندها و کرم عزیزی دارد و صلب بود در کار
دین و مذهب و اگر زهره ضعیف حال بود مولود معاشر باشد و
مایل بفسق و فجور و عشق و شاهد بازی و مناکحه و راغب
شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی باشد و زننده
ساز موسیقی باشد و قیادت دوست دارد و با عطرها ز بود و لطف
بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی کند و خدمت مطربان

و غزلها و دیوانها در باختن فرو نشود و مادر از او بود و نام مهر او بر پیش
و اقربا او به کمان باشد و مردم و اطلیت و غذاها بد خورد و اگر
عطارد با زهره بود یا ناظر بد و مولود صناعت در نیکو باشد
بازرگانی و نیز خاطر و شاعر و سخن ساز و بد پیشه گوی و مادر نیز
و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالست و ممیز و ندیم پیشه
و شیرین سخن و حیله ساز بوجه الحسن و عالم و حکیم باشد
نیکوظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بنات نیکو باشد
و عاقل و معلم و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و دوست ایشان
کند و امیران و غلامان دارد و زر و عنبر بود و اگر بد بد حال بود
مولود پلید باطن بود و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دروغگو
و دو روی و نمام و فریبنده و بد سرشت و بد رای باشد و در ما
اندیشی و خبث و بد سیرت بود و خداوند تشنیع و حیا کند و
غیبت کردن و سالوس باشد و بعاقبت در بند اشیا بی
حالی بود نه عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود بر طالع و او قوی حال
باشد مولود عاقل و عالم و فاضل و ممیز و مدبر و نقاش و دانشمند
فلسفه و کلام و احکام نجوم و طب و شاعر بود و شعر داند و سخن ساز
و مصنف بود در علوم و صناعات و مستوفی و دبیر و صاحب تدبیر

در کارها و کاتب و معامله دان و نامه نویسنده و خرم منش و نیکو
ظن و خوش خوی ده دان و با ادب و بوعیلۀ اسرار و واعظ باشد و سخن
فروش و معلم و ملازمین و دوست دار زنان و خواهران و برادران و
اقربا و شفقت برنده بر خلایق و اگر عطارد بد حال بود مولود
کند و مزور و کاهن و دروغ فروش و حیا کننده و منافق و
حیله باز کوی و جاهل و احمق و بد و بانزاه داده و در معاملات
ناراست با مردم و مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود
و بی بزرگان خلاف کند و دشمن دار برادران و خواهران و اقربا
بود و کم شفقت بود و بیگانه دوست و کم ثبات و هیچ کس
ثبات نخواهد خاصه که در عمارت زهره بود و بد حال با او جمع
اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود
پادشاهی و حکومت و فرمان روایی طلبد و خود را با شکوه و بزرگ جاه
رافعت دارد و شریف نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر
و با او تار و توانگر باشد و عادل همت بود و کم التفات و مایل کارها
ای جهانی و منصف بود و تقویت کند ضعفا و زیردستان
و دوست کیر و بخشاینده بود تربیت کننده و فرمان کار و عاجز
و مشفق و حق آبا و اجداد و خویشان بزرگ و استادان و مربیان

وظالم بود و دشمن دوست و کاهل در کار دین و امور عزت و اگر زحل
با شمس بود یا ناظر بد و مولود سخت جبار بود و کم لباس و ظالم [illegible]
و سخت کوش باشد و ستاننده انصاف بود و حریص و [illegible]
[illegible] و عمارتها عالی و حصنها سازد و اگر
زحل بدحال بود ظالم باشد و [illegible] سخن تمامی مردم و در [illegible]
از خصمان و ضدان و قلیل خزانه باشد و خراب کند و املاک [illegible]
بود و عجز [illegible] و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بد و مولود
عادل باشد بجای خود و در وقت کین انچه کند و ستایش [illegible]
در وقت و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاکیزه بود و دوست
کار و نیکوخواه و توانگر و جوهر شناس و با بصارت و با فراست و [illegible]
ناموس دار و جوان مرد و کریم و حلیم و بطبع حلیم باشد در وقت
و مغضب باشد در وقت و بخشاینده باشد و مردم دار و توانگر
[illegible] باشد [illegible] و اگر مشتری بدحال
بود مولود ظلم کند [illegible] و [illegible]
[illegible] کار و مشفق و نفاق کننده باشد [illegible]
او [illegible] بجای خود کند و اگر مریخ با شمس بود
ناظر بد و مولود قاهر بود و سخت حایت و با سیاست و مظفر بر اعدا

وخصمان

وخصمان و جمع امراء لشکرها باشد و خداوند طبل و علم بود و اگر
[illegible] باشد و امر و نهی او بر موقع بود و کرم و فضل او بر جای خود و اگر
مریخ با شمس بود یا ناظر بد و مولود قاهر بود و سخت حایت و با
سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع امراء لشکرها باشد و
اگر بدحال بود [illegible] لشکرها و یاران با او خلاف کنند
و [illegible] و مشهور باشد و دزدی و خیانت کند و خداوند [illegible]
باشد و بدکار و جاهل و اگر زهره با شمس بود مولود پاک دین [illegible]
و متعبد و عادل و داد دهنده و ملبس [illegible]
دوست دارد و [illegible] زبان و [illegible] شهوت و خوش زندگانی
بود و خوش [illegible] و نیکو شکل و دوستدار مردم و معاش [illegible]
توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و سازنده
صور [illegible] باشد از جوهرها و [illegible] و [illegible]
[illegible] و اگر زهره
بدحال بود دشمن [illegible] بود و کم شهوت باشد و تنهایی جوید
و صحبت [illegible] و اشامیدن [illegible]
عالی نباشد و باشد که صورت و [illegible] خوب نبود و اگر زهره
محترق باشد [illegible] کننده باشد و ظلم بر زنان کند و باشد که [illegible]

او بیمار نالان بود یا بدست او هلاک کرده خاصه که راجع بود و
در موضع بد واگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل بود و رهنما
بمعانی و محقق و علوم الهی و سیاسی و دبیری و انشا و شعر
و صاحب رای بود و مردم دان و نیکو بصیرت و بشیر طبع و صناع
باشد خاصه نقاشی و صورتگری و تن صحیح و جوهرشناسی
و داننده رسوم و نجیبانه قواعد مسالک و انبار و ایصال
باشد و نازک طبع بود و تیزخاطر و صورت و حرکات و سکنات
و فعل او با اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و شرب و
اشامیدنیها و پوسته مهیا باشد واگر عطارد بدحال بود مولود
غدار و مکار بود و ظالم و بغض مردم بود و احمق بود واگر عطارد
محترق بود مولود بیمار نالان باشد و مشوق ظالم بود واگر در
حبهای قوس باشد مگر راجع بود که در وی خیر نباشد و
مولود رای کژ ران بود و باشد که در کارها بی تدبیر و عاجز
واگر قمر با شمس بود یا ناظر بد و مولود متحرک باشد و کاهل
و در کارها نایب انگیز و اعجوبه او را بخود باین کردن بدیگری
حواله کند و سفر دوست باشد و حاکم کرم و امام کشان بود و
ناود [illegible] و باشد که ولایت دار شود یا هم صحبت پادشاه و وزیر

وکردها

و کردارهای دینی و دنیاوی و نیکو نیت باشد و عقل و دانش
او و تجربهای او بیشتر باشد واگر قمر بدحال بود مولود خسیس
همت باشد و صحبت عوام جوید و صالت بن [illegible] خواهد و بغض
بر ضا و ناستوده کند و در خدمت [illegible] و مرد و سولان و [illegible]
شود اما اگر قمر و عطارد بر طالع و او قوی حال بود مولود حکومت
برسد و ولایت دار بود و خلافت و نایب در [illegible] باشد و داننده
مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف بود و داننده
خواص اشیا و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات و محرم
و شناسنده [illegible] و نیز [illegible] و کاتب [illegible] و مقبول و عالم باشد و مشفق
بر ولدان و خواهران و مادران [illegible] و سکر [illegible] باشد و محبوب
و خوش [illegible] واگر ضعیف حال بود مولود کم خرد باشد و
کاهل و بیکار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بدصفت و کذاب
و فال گوی و صیاد و پیک [illegible] و قواده [illegible]
و با حمت [illegible] و مادران و خواهران و [illegible] و بیمار [illegible]
و کم معیشت واگر زحل [illegible] یا با او یا بد و ناظر باشد مولود [illegible]
بوستان بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب [illegible] و [illegible]
بود واگر زحل بدحال باشد مولود کریه المنظر باشد و [illegible]

وکارهای خیسان کند و کهتر باشد و طبیب و حکیم درراه
نشین بود واگر زهره با قمر با ناظر بد و بود مولود نایب قاضی بود
یا وزیر عالم و کارکن علما باشد و در سرای بزرگان و کارساز
خلایق با امانت و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و زرگر
باشد و شفق برافرباد و دوستی کنند با بزرگان و اهل خیل و
توانگران واگر مشتری بدحال بود خادم مسجد شود و خانقاه
وکارکن علما و صلحا و تزویر کننده باشد و سالوس و خواص
واگر مریخ با او بود یا ناظر بد و مولود لشکری بود یا پیشرو یا
وجاسوس و در سرای لشکر و سلاح ساز و سازنده نیزه و تیر
بود و انواع جوشنها و سلاحها و سواری جلد بود و بقلعه
کاروان شود یا راه بانان و زیرک بود و حیلت ساز و علم نجوم
واگر مریخ بدحال بود مولود چهارپایان دارد و با شدان
در امانت خیانت کند و شادی سازان و قمارباز بود و کرها
ان باشد یا طباخ یا حمامی یا آهنگر یا قصاب و مانند این واگر
عطارد با ناظر بد و مولود امیر مطربان شود یا سازنده طرب
و داننده علم موسیقی در قاضی بود و دیبابافی و عطاری
کند یا مشاطگی و مقبول بود و در کار باغ و بوستان بشناسد

واگر زهره

واگر زهره بدحال بود یا کهتر مطربان شود و در سرای وکارگاه
ایشان بود یا جولاهه بود یا حلاج یا حصیرباف یا ... فرش
و آلات و بیت نوبان سازد واگر عطارد با او بود یا ناظر بد و مولود
دبیر شود یا عامل و نقالها و خطهای نیکو یا نایب دیوان و استاد
صناعت و بیان بود و بزرگتر عوام از اهل بازار و کارفرمای کسان
یا نقاش جامه و کتاب و دیوار شود و در علم خط و نقط و دایره
و مساحت بداند و باشد که دلال ضیاع شود واگر قمر بدحال بود
مولود در سن تاب شود و جولاهه یا کارزیا دام ساز یا نداف
یا حصیرباف یا ازین جنسها سازد یا خراط باشد و دکر باشد اما
مسئولیان هر کدام که در عقد راس بود قوت و سعادت او زیادت
کند و در مدلول بیفزاید اما اگر در عقد ذنب بود سعادت
قوت او کم کند و مدلول او را نقص کند اما این احکام بسیار
در اوتاد و مایل تفاوت بسیار کند و موانع هر یک و نظر و
در دوستی و عداوت چون نمودیم احکام هر یک در قوت
ضعف در وقت امتزاج نیک احتیاط کند و غافل نباشد
اخذ با دها یاد کرده ایم و شرایط بجای آورد تا اغلب احکام
راست دارد نوع سیم در احکام طالع بباید دانستن که اگر

طالع وستولی بروی وصاحب طالع واو با مثلثات وی بین واوتاد
وسهم السعادة وصاحب وی قوی حال بوند ونحوس از ایشان
ساقط مولود بیشتر اوقات تندرست بود وبسلامت نیکو
حال ومتنعم واسوده وصحیح وتوانگر ومقبول خلایق اما اگر این دلایل
ضد ان باشد حکم بر ضد ان کند واگر بعضی دلایل قوی وبعضی ضعیف
باشد حکم بر حسب ان کند اما اگر صاحب طالع یا قمر از نحس دور و از
سعدی باز کرده وبسعدی پیوند دهد مولود از اول عمر تا اخر عمر
کفایت ازان جهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمرست
واتصال بدیگری دلیل اواخر عمر وهر مزاج که میان اتصال و
انفصال افتد دلیل اواسط عمر بود واگر صاحب طالع یا قمر از نحس
منصرف شود وبنحسی دیگر متصل گردد اول عمر تا اخر عمر خوش نباشد
واگر از نحس منصرف شود وبسعدی متصل شود اول عمر ناخوش و
اخر خوش باشد واین حکم را انحصار دوان در خانه طالع کامل نیست
واعتبار کردن نظرها را در مودت وعداوت وقبول ورد
نوع چهارم بطلیموس میگوید که سعادت بزرگ بر مولود انست
که کوکبی از ثابته که در عظم اول یا دوم بود بر درجه طالع افتد
یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه نیرین یا درجه سهم السعادة

لیکن

لیکن عاقبت ان بد باشد خاصه که کوکب نحس بود اما از ثوابت
کواکب ثابته بدین درجات در جهت طلوع او مقبولتر اگر عرض
دارد وار بودن او بر درجه عاشر درجه ممر وی تا جهت وانحا
بود که اگر جنوبی فی شد که در درجه تقویم باید که باشد از خطا
بود نوع پنجم اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او یا موافق
جزو قران یا مثلثات او سعادتهای بزرگ رسد از مزاج قران
وان دولت وان ملت ومولود از حاکمان ان مملکت گردد خاصه
که مولود از نسل ان قوم باشد نوع ششم اگر درجه طالع مولود
درجه شمس افتد بروز از طالع دولتی یا ملتی یا موافق درجه
قمر افتد بشب ازان دولت وملت یا موافق درجه سهم السعادة
او مولود سعادتهای قوی یابد مناسب ان دولت وملت نوع
هفتم اگر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران علوی ودلایل
او دلالت کند بر قوت مولود سعادتهای بزرگ یابد وعطایای قوی
از مزاج ان قران وسعادت وی اما اگر قوتهای دلایل بیشتر بود
مولود صاحب منصب گردد در ان قران وان دولت بس اگر دلیل
خانه طالع مولود ان برج ودلایل او که قوت داشته باشد سعادت
ودولت مولود ازان خانه ظاهر شود بر طبیعت ان کوکب دلیل دولت

عطیه مناسب حال ان قران باشد اما اگر ان اتفاق در سال قران
نحسان افتد حکم بر ضد افتد خاصه که قران در سرطان باشد و چند
دلایل طالع مولود قوی بود ولیکن نیکو بود که مزاج قران نحس
مانع شود بشکند چون تضاد دلایل او را بس یکی از اسباب است که مولود
را طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو او با دولت باشد و بعضی مقران
بدانند که ان از کجا و چه دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده بود و
مولود را بد حال بیند چون در سال قران نحسین را مقدم نداند که
ان از کجاست و چه دلیل است فصل اگر درجه طالع مولود در قران
درجه سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود تمام
دولتی یا درجه عاشر او موافق ان سعد افتد مولود از طبیعت ان
سعد عطیها نیکو یابد از دولت ان صاحب دولت و اگر جای سعد
نحس باشد حکم بر عکس افتد فصل اگر درجه طالع مولود اجتماع
کواکب بود مولود به دولتهای عظیم رسد و قوتها خارجی و داخلی
بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بوند حال قوی تر باشد و صفات
حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب نامقبول در طالع و صفات
ذمیمه او بر مزاج کوکب نحس بود یا کوکب نامقبول افتاده هر خانه
که کوکب در وی جمع ایشان از ان خانه طالع مردم مولود چنده نشست

کنند کار

کنند کار از منسوبات او باشد مثلا اگر کواکب در طالع جمع علوی بوند
و عطارد مقبول باشد و سعود مردم دبیر و حکما و فضلا را که
بعطارد منسوبند پیش او تردد کنند و جمع ایند بسبب عقل و حرف
و کیاست و فراست و علوم او و مثال این اما اگر در بیت المال جمع
افتد و عطارد قوی حال باشد مردم بازرگان و صناعت و کار او را
چنانان و دو کیلان بزرگان و بیاع امثال او بیابند و بر وی جمع امده
و ستد و معاملات و بیع و شری و مانند این و قیاس چنین است بر
دیگر بروج اتشی و خاکی و بادی و ابی را نیکو اعتبار کنند اما اگر در طالع
قران مشتری و زحل افتد که افتاب و مریخ و عطارد و زهره باشند
و مقبول بوند و مولود دعویهای بزرگ کند و چه عجب که دعوی
نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود و یا دعوی ولایت
کند پس اگر مریخ نامقبول بود حربها قایم کرده و سخت جایت بود
و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشد حصول دولت او را
زین وجوه باشد و بیشتر اهل اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ
نامقبول بود دزدیها کند و جایها بسیار خراب کند فصل
اگر افتاب برون در طالع بود مولود حاکم و ملک و ولایت شود خاصه
که مقبول بود و صاحب در فلک خود و صورت مولود با هیبت بود

اتفاق

دعوی مقامات اعظم

اما اگر قمر با ذنب در طالع بود اگر صاعد بود در عرض شمالی و نازل الذنب
صورت مولود با شکوه باشد و چه عجب که حاکم یا ملک دارد یا غالب شهر
با نایب شود و حکم در آن شهر کند و نیابت راند که بموضع افتابی
قمر منسوب باشد اما اگر افتاب در عاشر سهم السعادة افتد و بطالع
یا صاحب او ناظر بود و مقبول باشد مولود حاکم گردد بحسب موضع
و نظر و اگر طالع نیبی بود و قمر در عاشر سهم السعادة باشد حکم چنین
بود و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب افتد مولود حاکم گردد اما
بسبب کرامت و شجاعت و فراست و کیاست قمر با زحل اگر در طالع
مولود قمر با مریخ بود در حد طالع افتد با نظر ایشان بدو سر او و روی مولود
زخم و نشانها بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت
کننده و غلبه جوید و صورت او بزرگان ماند و مردانه باشد اما
اگر با جهل بود و پشیمان شونده بود در خیر و شر و فسق و فجور کننده بود
اما اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها بود
از نیش روی بود و داند و هیبت و زشت صورت خاصه که نا مقبول
بود و اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی باشد مولود فربه اندام بود
و اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود قمر با مشتری اگر در طالع مولود
سعدان با حال صالح باشد و نحسان نا مقبول مولود احمق

واکر

و اگر کوکبی در برج بهیمی بود قوی تر باشد و مولود ضعیف باشد
و جاهل قمر با مریخ چون در طالع دلایل نبوت قایم باشد اگر زحل
قوی حال بود و قمر با نبوت بود مولود دعوی نبوت کند و
و بطالت کند و اگر افتاب قوی حال بود در علویان مقوی او و دعوی
در سر وقوف کند در کهولت یا در پیری و قبولیت او از
قبولیت دلایل باشد و پاکی و لباس و خوی او از زهره و طاعت
و خزانه او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ و صیت و حرکت
و هیبت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست از آفتاب
و نکبت و شرف و ظلم او از زحل و قواعد و رسوم و تدبیر او از عطارد
و مدت دولت او از علویین و حکم راس و ذنب همانست که گفته
شد اقران بوقتی اتفاق افتد که دوری بدوری با نقطه ابتدا
از ادوار دولت آن مولود بکمال رسد و بیشتر از آبادانی عالم
صیت او گیرد و حکم او روان باشد نسبت بدلایل قران دولت که در آن
دور با فضل قمر با زهره اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود
دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت کیش و خوش صورت
و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد قوی حال تر بود و فتوی را امضا
کند و اگر مشتری مقبول بود خلایق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری

راجح بود که اعتقاد باشد و بطاعت خاصه که عطارد ساقط بود
و مردم دار نبود **فی الزهره** اگر زهره در طالع بود مولود مقبول باشد
و پاکیزه و خوش نما و خوب صورت و ترانه خاصه که برج بطالع
بود و راغب باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو
رغبت نمایند و در دین و اسلام با اعتقاد بود و داننده موسیقی
بود و نوازنده ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه دلو خانه سیم را
نیم افتد و کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانها
عطارد طلب کودکان دارد و این معانی را در شرح اخلاق شرح
گفته ایم و اگر صاحب طالع بد و ناظر بود کار قوی تر شود و مشهور گردد
در روش خود **فی عطارد** اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد
و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر در خانهای زحل بود مولود
حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو ناظر باشد و اگر
عطارد بدحال بود مولود فال گوی بود و نفاق و راه نشین و
اگر عطارد در خانها مشتری بود مولود عالم گردد اما کاهل بود و
ننماید و عاجز گردد و ناخوش بخورد و اگر در خانهای مریخ بود مولود
عوان گردد و ظالم و منحوس بود شاعر شود و کاتب [illegible]
[illegible] و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود امیر لشکر شود و اگر در خانها

زهره

زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و در نوع
قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود مقبول باشد و ظریف
و خوش سخن و اگر عطارد راجع باشد رای کرهان باشد باشد و [illegible]
کار و اگر در خانه خود بود خاصه سنبله مولود دبیر [illegible] بود و دبیر
پادشاه و دبیر و عاقل و عالم و مصنف در هر علمی که داند و صاحب رای
بود و در سنبله بغور چیزها و داننده علوم دینی و دقیق و معقولات
و باقی بر و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت
و بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و حکمت
مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت عقل معاش او باشد
و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر در اجتماع با او بود یا
ناظر بود متحرک باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد
بود متکبر و تیز بود و با غیرت و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم
ولایت گردد و [illegible] و صاحب رای بود و سیاست کند و اگر
راجع بود مصنف باشد و [illegible] مردم [illegible] و ظالم اما اگر عطارد
از طالع ساقط بود و منحوس بود مولود لنگ گردد خاصه که در
خانهای زحل یا مشتری باشد یا مریخ عیبی در اعضای او پدید
آید پس اگر زحل منحوس بود در خانه او سبب لنگی عیب [illegible]

از اماحیا بود و حرارت و رطوبت و اکر در طالع صریح بود
لنگی او رشیا بود یا عنین باشد و اکر عطارد در طالع ساقط بود
یا در برج بهیمی و برج کنک او در سخن نیکو نتواند کفتن و در
زبانش خللی بود و اکر در عقرب بود بد تر باشد و در سخن کفتن
اب از دهانش بیرون جهد اما اکر از قرانت شعاع افتاب جدا
ابد و عطارد بود در عطارد و زحل منحوس بود مولود سخن
نیکو کوید و اکر قمر در برجهای کنک باشد بد تر باشد و اکر قمر در طالع بود
و طالع عقرب یا حوت یا دلو و زحل منحوس بود مولود سخن [illegible]
و اکر قمر در برجهای کنک و عطارد ساقط یا منحوس بزحل مولود
بیفتن(?) کفتن در ماند و اکر صاحب طالع در طالع بود و سعود
کوکب ناظر باشد مزاج مولود بر طبع او و مزاج طالع باشد اما
اکر کوکب دیکر باشد حکم همین است ولیکن ضعیف تر باشد و
هر کوکب که در طالع باشد اکر راجع بود در رای کردان بود و نا
او صواب بود و اکر مستولی بر طالع که ناظر باشد بطالع راجع بود
یا صاحب طالع حکم همین بود خاصه که نحس بود اما بودن [illegible]
در طالع دلیل اجابت دعاها بود و طلب زهد و تقوی و طاعات
و عبادات و شناختن ذات و صفات باری تعالی و کرامات

فروشی

فروشی و کفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب باشد و دلیل
صحت و سلامتی مولود بود اما حکم ذنب برخلاف این باشد و مولود
بیماریها و [illegible] چهره و یا عیب و بدنامی و حقیر ان کوی و [illegible]
زنان و بر اعضای او یا جسم او خلل باشد **شعبه هفتم در بیان**
حصه ثانی از طالعش آثار نمط اول در احکام کلیات او
دلایل او چون خانه است و صاحب ان و مستولی بروی سهم
المال و سهم السعادة و صاحب هر دو و مشتری و کوکبی که در وی
بود و ارباب مثلثات او پس اکر این دلایل با یکدیگر نیکو
حال بوند و از نحس دور و متصل بکدیگر و بصاحب طالع ناظر مولود
توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت و راحت خاصه که دلایل
در اوتاد و از مال و معاش برخوردار [illegible] یابد و یاری کردن
مطیع او باشد و در معاونت او و [illegible] بیفزاید و اکر احوال
دلایل برخلاف این باشد حکم بعکس این باشد اما سعادت
این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل
بودن مال باشد و سهم السعادة دلیل بسیاری و برخورداری
و مشتری دلیل توانگری بود باسانی و مال او باشد و ارباب
مثلثات دلیل اوقات توانگری و درویشی اکر کوکبی در اجتماع [illegible]

حکم برحسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بقای
مال بود و باقی ماندن او در مایل الوتد کمتر از وی و در زایل
دلیل فقر و فاقه بود و در دوازدهم و ششم دلیل مرض بود حکم
دوم در حکم بود اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را مال و معاش
بی رنج و مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال با او بماند و اگر نا
مقبول بود از وی و از دست او بیرون رود خاصه که راجع باشد
و اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بدست آید و دروغ
گفتن و کارهای بد و اگر برج ثابت باشد مولود ممسک باشد
و اگر ذو جسدین بود معاملت کننده بود و کرم او که خدا باشد
و خرج باندازه حاجت کند و اگر برج منقلب بود در خرج اسراف
کند و متلف باشد و صاحب طالع در دوم بود مولود پیوسته
در طلب مال باشد و کاسب بود و مال و معاش بدست رنج
حاصل کند و میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر مودت
بود مال و معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود برنج
و سختی و خیانت و اگر کوکبی در طالع بود یا صاحب طالع نور بصرف
که دهد گر مولود با آن قوم بود که بدان کوکب منسوب بود و از
وجه عام و از وجه خاص و اگر کوکبی نگرد که در عاشر بود مولود

جوانمرد

جوانمرد باشد و معروف در توانگری و در رابع ضعفا این بود
حکم سیم بودن زحل درین بیت مولود ممسک باشد
و بد خواره و کسب او از کارهای سخت باشد و طماع بود و
از آنچه طمع دارد تا نومید نگردد حاصل نیاید و وقتی که حاصل
آینده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت
و دیگر کواکب بزحل در کسب مال و آسانی آن در افزاید و در آن
کسان عجیبت و حکم آن مناسب کواکب باشد و اگر نظر عداوت
نگرد حکم بر فقر و سختی بود در سیلان [illegible] حکم چهارم
بودن مشتری درین مولود کریم بود و توانگر و غلهای پاک
خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم بجای خود بود و در وقت باشد
و اگر مشتری با سهم السعادة بود قوی حال تر باشد و اگر بری بود و
ناظر بود موکد تر باشد خاصه که نظر مودت بود و قبول باشد
پس مال او از پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده
بود و اگر میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر
مودت بود مولود توانگر شود و برنج و دشوار و اگر نظر عداوت
بود توانگر شود برنج و سختی و دشواری و عاقبت مال او تلف
شود و اگر بیشتر کواکب مشتری ناظر باشند مال او از هر نوع بدست

آید و اگر عطارد درین بیت مشتری ناظر بود مال او از بازرگانی یا از شغل
و دبیری و نیابت یا وکالت و اگر مریخ بد و ناظر از امارت و عزت و
احتساب و اگر نظر عداوت بود مریخ و مشتری بد حال بوند و اسباب
مال او از دزدی باشد و راه زدن و خیانت و صورت امانت فصل
ششم بودن مریخ درین بیت مولود کریم بود بروی مردم و انفاق
کند اغلب کند و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر مودت
باشد مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود کسب او بزحمت
بود و اگر مریخ بد حال بود مال حرام بدست او آید و زود تلف کند و
اگر نیکو حال باشد مال او از امارت بود یا از امرا و بزرگان و نوکران
و لشکریان و اگر عطارد بد و ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال از
دیوان داری بدست آرد یا سلاح فروشی یا ساختن سلاح و حرب
و یا معافقت [illegible] و اگر زهره بد و ناظر باشد مال آسان بدست آید
و کم شهد باشد و اگر آفتاب ناظر بود از کنز پادشاه حاصل آید
و از جوهرشناسی و دار الضرب و اگر زحل ناظر بود مال از کاریز
و دشوار حاصل کند و باشد که صندوق دار بود خاصه که نظر عداوت
بود و اگر حلوان بد و نگوید مال از بزرگان بدست آرد و اگر سقط آید
نکو داد از فرودستان بدست آورد فصل هفتم اگر آفتاب درین بیت

بود یا ناظر بود بصاحب طالع مولود توانگر شود و نفس جمع آید و کریم
بود و عالی همت و سخت کوش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال
او از حکومت بود یا کارهایی که بجواهر تعلق دارد یا معادن و اگر
مقبول بود کار [illegible] پادشاه یا بزرگان او را توانگر کند و اگر
میان او و صاحب این بیت نظر مودت باشد مال بی زحمت و طلب حاصل
آید و اگر نظر عداوت بود توانگر شود بمشقت و اگر زحل بد و ناظر بود
مال او از خزانه داری و شتربانی قوی بود و اگر هر دو بد حال بوند
مال از ریاست دهیه باشد و دهقانی و اگر مشتری بد و ناظر بود مال
از امانت داری حاصل کند و خزانه داری و اگر عطارد با او بود
مال از ملازمی حاصل آید و معلمی و دبیری و سپاهی و نیابت و تجارت
و اگر زهره با او بود مال او از پیرایه سازی بود و بدست آید یا سیم
یا عطر فروشی و خاتون یا خادمها یا طبیب و اگر قمر بد و ناظر بود مال
او از نیابت بود و رسالت و رسولی داری و از فرستادن کسان
بتجارت و از سالاری کاروان و مهتری عوام اما اسن درین
بیت دلیل توانگری مولود بود در اول عمر و قوت رب مثلثه
ثانی دلیل توانگر شدن در اواسط عمر و قوت رب مثلثه ثالث دلیل
توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد بموت [illegible]

بود از اول تا آخر عمر توانگر باشد و اگر برخلاف این بود حکم برعکس اتفق

فصل هشتم در احکام بیت ثالث از دلالات

دلیل های او عین خانه است و صاحب او و متولی بروی بحکم اقربا
و صاحب وی و زحل و قمر و زهره و آن کوکب که در وی بود و از
ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل مسعود بوند یا بیشتر ایشان
دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران و اقربا و اگر بهم دیگر
ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازگاری میان ایشان و از [illegible]
صحبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلایل
در اوتاد بوند دلیل سعادت و کثرت خواهران و برادران باشد و اگر
دلایل منحوس بوند و میان ایشان نظرهای عداوت دلیل رنج و
مشقت ایشان بود و خصومتها بود در میان و اگر میان صاحب طالع
و این دلایل نظر مودت بود مولود با جماعت دوست بود و قدوم
مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در
میان و ناسازگاری و اگر در خانهای ساقط بوند با هم دیگر نیامیزند
و دور افتند اما بودن صاحب طالع درین بیت مولود مطیع
ایشان بود و اگر درین خانه مقبول نبود مطیع ایشان بقهر
بود و با رنج و اگر صاحب این طالع بود خویشان منقاد او باشند و اگر

بیت ثالث

تا مقبول

تا مقبول باشد بجبر و اکراه باشد و اگر میان صاحب طالع و زحل
نظر بود بمودت مولود با خویشان بزرگ دوست بود و از ایشان
منافع گیرند و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس این باشد اما اگر نظر
طالع بقمر از هر بود بمودت محب باشد با برادران و خواهران خویش
و در میان خیرات بود و بنظر عداوت ضد این باشد و اگر این
دلایل در اوتاد افتاده باشد و آن برجها مذکر بوند و دلایل چنین
مولود با برادران دیگر شوند و اگر مونث بوند خواهران شوند [illegible]
دهم در احکام زوایات بودن یکی از دو نحس بر زائچه بیت با
نزدیک بر کمی دلیل موت و مشقت خویشان باشد خاصه که
بد حال بود و اگر این بیت وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت زیاد
برسد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد **قمر** بودن
مشتری در بیت دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدوم
مولود بر بیت قوم و [illegible] و صلاح و عفوت هر [illegible] و [illegible] اتفاق
مولود با اشراف و متعبد بودن و اگر صاحب طالع بمشتری ناظر بود
حال قوی تر بود و اگر قمر و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان خوش
و نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند و مساحت یا
موسیقی بداند و اگر آفتاب بمشتری ناظر باشد با زحل احوال خویشان

بر کاری نیکو باشد قول جعل بودن عطارد درین بیت دلیل رای
نیکو خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و چون نبرد کند
و معلم شود بر خویشان اما بودن زهره درین بیت دلیل کثرت
برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف
این باشد اما حکم ارباب مثلثات چنانست که گفته شد اما
هر کدام قوی‌تر بود احوال خویشان در آن وقت نیکوتر بود تمت
در احکام بیت رابع بعد از آن قول اول در احکام کلیات او و دلایل
او هیچ خانه ذات و صاحب و مستولی او و سهم امهات و صاحب
افتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات
او پس اگر این دلایل سعود باشد یا بیشتر ایشان و بعضی بکار
بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت احوال پدر مولود باشد و
مادر او و سلامتی عمر ایشان و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن
مولود از ایشان و سازکاری حرم و یا جمال نکو و منفعت بودن
و اگر در اوتاد بوند زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد خاصه
که مقبول بوند و دلیل باشد بر حصول املاک و مقامهای عالی
آبادانی و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر دلایل بطالع
یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود تربیت تمام یابد از مادر و پدر را

و سعادتها بیند از ایشان و از ضیاع و عقار خیرات بیند و اگر
صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه ناظر بنظر مودت باشد
دلیل سعادت والدین باشد از قبل مولود و مولود نیکی خواه
ایشان باشد و اگر نظر عداوت بود باکراه خدمت ایشان کند
با التفات نماید و برنجی کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل
از جمله ساقط باشد جدایی افتد میان مولود و والدین
اما اگر مریخ بر مرکز این بیت افتد و بد حال بود دلیل
موت پدران باشد و اگر برج مذکر باشد و اگر برج مؤنث
باشد دلیل موت مادران بود و حکم ذنب همین باشد و اگر
زحل بود دلیل مشقت ایشان بود و رنج و بیماری بود و اگر
مقبول بود دلیل کشت و زرع باشد و عمارت نیکو قول دوم
در احکام بروج بودن مشتری درین بیت دلیل خیرات نهانی
باشد و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری مادران و
پدران بود و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت
حال مولود از روی ایشان و یافتن تربیت و خیرات از
املاک و نیکی عواقب امور و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آبادانی
بد خویی کند و موافقت بود و مثال او و پدران و اگر نظر عداوت

بود نیکی کمتر بود اگر مشتری مقبول بود آفتاب بد و ناظر و زحل چنان
دلیل یافتن دفینه و طول عمر پدران و توانگری هر یک فصل سیم
بودن آفتاب در این بیت دلیل رفعت و جاه پدران بود و
نیکو حالی مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک
و سعادت عواقب اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بد و
ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاه و ... برفتند و چون
این بیت سعد بود مولود هر چند پیرتر شود کارش قوی تر
گردد فصل چهارم بودن زهره در این بیت دلیل نعم و منافع
پدر باشد خاصه که با آفتاب بود یا زحل و این نیز بود که موافقت
میان والدین زیاده شود خاصه که قمر در این میان بود و
دلیل سعادت یافتن مولود بود از پدر و مادر و از انقطاع
و اگر زهره و زحل در این بیت محترق شوند مودت بد بود والده
باشد خاصه که قمر بشمس یا زحل بدحال بود و اگر زهره قوی
حال بود مادر مولود سلیطه گردد و اگر مریخ در این بیت محترق
شود پدر مولود را قتل رسد یا هلاک شود و او را از ... خوف
باشد و اگر صاحب طالع در این بیت منحوس بود مولود بجائی
در ماند بناکام و اگر خانه وبال یا هبوط او بود محبوس شود

بسیار

بسیار فصل پنجم بودن عطارد در این بیت مقبول و زهره با
او یا ناظر بد و مولود جایها منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی
و حوض پرورد ... خاصه که برج آبی بود و دلیل رای و تدبیر ...
و مادر ان باشد و مشتری اندیشهای مولود در عاقبت کار باشد
و جمع املاک و ساختن باغ و بوستان و مدرسه و کتابخانه
و اگر زحل بد و ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و جایهای
خراب آبادان کند و اگر زحل در بیت هشتم بود یا ناظر بوی بود
و بدحال بود گورخانه سازد و در زندگی عمارت بیش کند
و جایهای معصیت و اگر مشتری بد و ناظر بود در مطبخ و لنگر
و میان زنان یا حمام ساکن شود یا جایی که آتش و آهن بود و اگر
آفتاب با او بود در سرای نو یا جایهای بزرگان ساکن شود و
اگر قمر ناظر بود در باغها و جایها که آب روان بود پس از این
کواکب هر کدام که قوی باشد او را جایهای نیکو بود و هر کدام
که ضعیف باشد او را جایهای ناستوده رساند مناسب کواکب
و دلایل دیگر و نظرهای مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر
مشتری بود بمودت آنچه مدرسه گفتیم سرای و زنان بود و جایها
عالی سازد و خوش و باقی را همین است چون منسوبات هر یکی

حال قوت و ضعف شود و اما اگر این برج خاکی بود مولود در زراعت
و عمارت باشد و اگر برج آبی باشد حوض و کاریز و جدول سازد
و اگر بادی بود قصرها و بادگیرها سازد و اگر آتشی بود حمام و دکانها
طباخی سازد و اگر صاحب سابع در برج زایل بود مولود از وطن
جدا دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان برج منسوب بود
خاصه که مقبول بود و اگر در بیت سیم یا بیت نهم بود مولود سفر
کند و کار قوی تر باشد و او در آن شهر ساکن شود که بدان تعلق
دارد و موضع او و اما اگر صاحب طالع در این بیت بود مولود
در وطن خود ساکن شود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر او کند
و اگر مقبول بود در این بیت بد لخوشی باشد اما بودن قمر با عطارد
در این بیت مولود را از مسکن بیرون برد و با قضا رساند که منسوب
صاحب چهارم بود از جهت عالم با قضا بود که صاحب طالع بود
یا با قضا بود که صاحب نهم بود با قضا که قابل تدبیر قمر باشد
بود یعنی بمواضعی که منسوب به بیت کواکب بود از اقالیم و ناحیه
و شهرها و اماکن عالم و از این دلایل هر کدام که با قوت تر بود اثر آن
غالب تر باشد خاصه در وقت تربیت آن کواکب و اگر هر یکی شخصی
نسبت دارند مولود سفرهای بسیار کند از دور و نزدیک اما

در اوایل

در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا درجه عاشر
دلیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر تا سابع دلیل ایام جوانی
و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولت و از درجه رابع تا طالع
دلیل ایام پیری پس هر کدام از این چهار ارباع که نیرین در وی
بود یا سعود احوال مولود در آن پس قوی تر باشد از طبیعت
آن کوکب و موضع او و اما اگر سفر تا یم باشد مولود در آن سفر
پیش کند بدان اقلیم و ناحیه و شهری که بدان کوکب منسوب بود
و این اصل را معتبر داشته اند که در وی تجربه بسیار رفته است
اما بودن راس در این بیت دلیل کثرت املاک بود و صلاح
حال پدر و مادر و بودن ذنب خلاف این باشد اما نظرها
طالع برب مثلثه اول بمودت نکرد دلیل تربیت یافتن مولود بود
از مادر و پدر و دیدن سعادتی که بدین بیت تعلق دارد
و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود و اگر نظر برب مثلثه ثانی
بود این احوال در اوایل عمر بود و اگر برب ثالث بود اواخر عمر بود
باعتبار نظر قبولیت و رد فصل دوم در احکام بیت خامس از
طالع هشت آثار نوع اول در احکام طالع دلایل او معین خانه آن
و صاحب و مستولی بر وی و سهم الاولاد و صاحب وی و اثنا عشریه

وقمر واهل باب مثلثات وی وکوکبی که در وی بود چون اکر
دلایل با اشتراکشان قوی حال بوند و بهمدیکر ناظر بوند
دلیل بودن فرزندان کنند و اکر در اوتاد بوند دلیل بسیاری فرزند
و اقبال و جاه ایشان بود و اکر دلایل ضعیف باشد حکم برعکس باشد
و اکر این دلایل در برج مذکر بوند فرزندان پسر بوند و مردم صفت
خاصه دلیل قوی تر مذکر بود و اکر بر ضد این بود دختران باشند
اما اکر سهم الاولاد در خطوط اضاب بود یا اقتاب سهم ناظر بود
فرزندان باشند و مقبل خاصه که در اوتاد بوند و اکر این حال با
قمر بوند دختران باشند و با دوات قیاس کواکب چنین است از
مذکر و مؤنث و سعد و نحس اما اکر پنجم خانه برج حمل و نر
بود و آن مثلثه ال است فرزند بسیار شود و اکر برج عقیم بود
و آن اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما موانع فرزند نحس
است و مریخ و زهره و عطارد و ذنب بس بودن این دلایل
در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اکر این دلایل بصاحب
پنجم کرند بنظر عداوت یا در بد خانه افتد فرزند کم زیند اما
نظر دلیل مودت در برج فرزند بود و اکر بدین حال بود و مریخ دلیل
اسقاط و قتل باشد و اکر اضاب بدین حال بود حکم او چنین باشد عطارد

واکر قمر

واکر قمر بود بیکی از دو نحس نقل او برطالع آن نحس باشد و ذنب
در زمان رفتن فرزند باشد و اکر قمر از بعداوت سهم الولد بنکرد
حکم چنین باشد اما اکر صاحب طالع در بد خانه بود بد مطیع فرزندان
بود و اکر نا مقبول باشد باکراه باشد نیز و اکر صاحب پنجم در طالع بود
حکم چنین بود از طرف فرزندان و اکر میان دلایل پدر و فرزندان
نظر مودت باشد با یکدیکر سازکار باشند و مطیع و اکر نظر عداوت این
باشد و اکر از یکدیکر ساقط باشند در میان فراق افتد و از آن طرف
فراق افتد که دلیل او در خانه ساقط بود یا دلایل نحس باشد
اما بودن صاحب پنجم یا صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود دلیل تو
فرزند بود از جفت و اکر بصاحب ششم نکرد دلیل بودن فرزند
از کنیزک و خدمتکار باشد فصل دوم در احکام فرزندان اکر یکی از
زهره یا مریخ صاحب پنجم بود یا در بد خانه باشد یا صاحب طالع
ممازجت کند فرزندان معشوقه شود خاصه که یکی از این دلایل
صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم بدین دلایل ناظر باشد و یا
در برج بیت بود و اکر دلایل فرزند میان طالع و عاشر بوند مولود
فرزندان در خردی شود و اکر میان عاشر و سابع بود فرزندان در
وقوف باشد و اکر میان سابع و رابع بود فرزند در کهولت بود و

اگر در میان طالع و رابع در بری شود و در وات که بمیرد و دختران بی
ارجاع باز استدلالی گیرند و از برج دلایل و کواکب فرع پنجم خوشنادکی
و طرب اگر زهره درین بیت باشد یا ناظر بود یا بصاحب او بود
بسیار طرب باشد و با فرح و بازی و هزل و بازیت و مزاح کنند
بوند و عاشق شوند خاصه که عطارد با زهره بود یا نظر بود
میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی
فاش کند و دلیرانه فرع ششم اگر علویان درین بیت بوند
یا ناظر بود یا صاحب این بیت طرب با زنکان کند در سن پیری
و اگر سفلیان بود طرب با فرومایکان کند در سن جوانی و اگر بعضی
علوی و بعضی سفلی بوند از جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه که
زهره در میان بود یا ناظر بدین دلایل فرع هفتم اگر مشتری درین
بیت بود یا ناظر بود یا بصاحب او مولود با علما و اهل ادیان
دوستی دارد و اگر این بیت خانهای زحل باشد با مشایخ و پیر
خشن نها کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر این باشد و نیکو کند
خوب نه باشد فرع هشتم نظر صاحب نهم و یازدهم با صاحب طالع
دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع نیکو یابد
و اگر زهره درین میان بود قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب این

جهت

بیت نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق بوند و تمتع
برسانند بدان کسان فرع هفتم بودن قمر درین بیت دلیل
رسالت کند و اگر قمر بمشتری نگرد توسط کارها کند میان مردم
براستی و اگر عطارد درین میانه باشد دلالی کند و خط نویسی
معاملها و اگر قمر و زهره و عطارد درین بیت بدحال باشند یا
بدان بیت ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع بکواکب دیگر کنند
یا جمع نور مولود کنند مولود قیادت کند حکم عطارد چون با شد
و قوی خاصه که عقرب بود فرع هشتم حکم ارباب مثلثات این بیت
که در صورت دیگر کنند ایم و اوقات ترتیب نموده و اگر ارباب
مثلثات این بیت از بیت کواکب افتاده باشند در عمل تولی نکنند
کنند و اثر او در وقت تربیت او ظاهرتر باشد اما بودن رأس
درین بیت دلیل کثرت اولاد باشد و دیگر مذکور آمد و حکم ذنب
خلاف این بود و بدی حال عشق و اولاد و در رسالت ضمان اند
شعبه ششم در معرفت بیت ششم از آثار فرع اول در احکام بیماری دلایل
او چون خانه ذات و صاحب و مستولی وی و سهم مرض و صاحب وی
و قمر و آن کوکب که درین بیت بود و ارباب مثلثات او و سن اگر این
دلایل یا اکثر ایشان مسعود بوند و قوی حال و به ناظر و غنا

ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاک از عیبها و اگر نحس
و بد حال بوند حکم برضد بود اما اگر این دلایل زحل نحس باشد
بیماری از طبعت زحل بود و اجهه بد و منسوبات و اگر مریخ نحس
باشد بیماری از منسوبات مریخ بود و اگر دلایل بموضع بد حال بوند
بیماری یا عیب در آن موضع ظاهر گردد که بدان برج نسبت دارد
مثلا اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع آن اثر در سر و روی بود و علی آن
و قیاس دیگر چنین است و اگر دلایل بیماری در برج اتشی بوند از گرمی
و خشکی بود و ماده سودا و اگر در برج بادی بود از گرمی و تری و ماده
خون و در برج آبی از سردی و تری بود و ماده بلغم و اعتبار کنند
مزاج دلایل را با مزاج برج و وقت امتزاج در موافقت و مخالفت
اما اگر صاحب طالع در این بیت باشد مولود خود سبب بیماری و
رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این
بیت در طالع باشد مولود بیشتر وقت تندرست بود و در پرهیز
و نگاه داشتن خود بود و اگر صاحبان این دو صاحب نظر مودت بود
دلیل سلامتی مولود بود و اگر نظر عداوت بود مولود چنان باشد
یا از سبب پرهیز نسا در خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد و اگر
قمر در موضع نحسی بود یا ناظر نحسی مولود بیمارناک باشد خاصه که

در طالع

در طالع یا در این بیت بود و اگر در نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود
همیشه با سلامت باشد **فصل دوم در عیوب** بودن نحسان در
بیت مولود بیمارناک باشد و عیب دار باشد از طبیعت آن نحوس
و اگر سعدان بوند تندرست باشد همیشه و بی عیب و اگر سعد در
نظر مودت نحسی افتد مولود با بیماری باشد اما متضرر نباشد
و کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و سبب دائم
باشد **فصل سیم** اگر آفتاب در این بیت بود با کوکب صاحب وی در حد
طلوع او مولود نابینا شود و اگر در احتراق یکی از این دو نحس بود حکم
چنین بود اما اینجا سبب درد چشم بود و درد و علت و اگر زحل
محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره گشتن و فرود
آمدن آب سیاه و کوری باشد از تیزی قوی و اگر مریخ محترق باشد
فساد چشم او از آتش بود و در سیلان زخم ناگاه و دارو ها
تیز اما اگر آفتاب در این بیت باشد و منکسف شود هم نابینا شود
باشد خاصه در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد
در کلها و ابله در چشم پیدا آید و اگر شمس با راس باشد نکها بود
کم زان و حکم قمر در دو عقده همان بود اما اکثر از آفتاب اما
اگر قمر با نحسان زحل بود مولود را آب فرود آمدن و اگر در آن وقت قمر

تاقص النور بود نقصان بصر پدید آید یا سفیدی در چشم با
بود و اگر بقران مریخ بود رگهای سرخ پدید آید چون سل و
ناخنه و جرب و غرب و مانند این و محتاج شود بدست
کاری و آهن بچشم بردن و اگر عقده ذنب بود و مریخ با او نا
بد و زخم رسد بچشم او و باطل گردد و نظر آفتاب با نحوس بود
آب بچشم پدید آید یعنی احول شود خاصه که در بروج معوج
الطلوع باشد و خاصه که طالع برج معوج الطلوع باشد و آن از
اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعد از
باشد دلیل نقصان بصر باشد چنانکه تا چشم تنگ نکند چیزی
نه بیند و اگر این دلایل بد حال بوند فساد زیاده شود در بصر
خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ
بیش باشد **فرع چهارم** اگر صاحب طالع درین بیت ششم بود مولود
خود را در خدمت اندازد یا به بندگی اسیر شود و اگر مقبول
بود بسعادت نیابد و الا رنج کشد پس اگر صاحب طالع با قمر نحس
نحس شود اسیر گردد و اگر بزحل نحس کرده در بندگی و بها افتد
اما اگر این بیت بهیمی بود و صاحب طالع درین بیت بود مولود
گله بانی کند اگر این بیت خانهای عطارد بود یا عطارد درین خانه ها

افتاده

افتاده و نحس بود بمریخ بیطاری کند و اگر برج انسی بود و
صاحب طالع مقبول بود در عطارد بیشتر آن اگر بدین بیت و
بیت یکی از خانهای مریخ یا عطارد بود مولود طبیب شود خاصه
که یکی از این دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین دلایل
ناظر بوده باشد که دست کار یا حجام یا جراح شود اما اگر این دقیقه
نیز با جمله کرنا ظر باشد از خانهای زهره یا عطارد یا زهره و
عطارد با هم بوند و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت ششم یا زهره
یا دهم بود با عطارد یا قمر چنین بوند مولود کحال گردد و مرهم ها
باشد که عطر آمیز و یا شاید بود **فرع پنجم در احوال بندگان** قوت
طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم بوقت و قوت سهم بندگان و
صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر از قوت از خانهای نحس
بود بندگان او کارکن در رنج کش باشند و اگر از سعدان بود بندگان
او با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید دلیل
بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سفید
زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر
بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورت و سفید پوست
خاصه که مشتری بوند و اگر خانه ششم از خانهای عطارد بود یا زهره

کار قوی تر باشد و از مریخ و مشتری ایشان خیر و نفع حاصل بود خاصه که
یکی از این دلایل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت
و حکم شود نیز چنین باشد و اگر دلایل بندکان مشتری بود و مریخ نیز
زحل بندکان او کاهل و کسالی بوند خاصه که مغربی باشد و اگر دلایل
بندکان با مشتری در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد بندکان نیک بسیار
بوند و ربع مذکر غلامان باشد خاصه که برج شمسی مذکر بود
و اگر در برج مونث و ربع مونث بوند کنیزکان دارد و اگر بعضی
برج و ربع مذکر و بعضی در مونث بوند از هر دو نوع دارد خاصه
که برج شمسی ذو جسدین بود یا دلایل در برج ذو جسدین باشد
اما اگر مریخ و زحل دلیل بندکان بوند و با هم نظر بعداوت کنند
یا دلایل بندکان بعداوت نگرند بندکان مولود در وی کوشند خیانت
کننده افتند و اگر بمودت نگرند بندکان مولود راست کار و با وفا
بوند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشد بندکان او خوش [illegible]
بوند و خوش طبع و دلیل کثرت ارتدادات و نظرهای دلایل
با هم نظر [illegible] بمودت بهتر اگر دلایل در خانها مریخ بوند و ناظر
زحل خاصه بعقاید او دلیل بوند و در نظر مریخ حکم چنین باشد
و اگر دلایل با مریخ نگرد و مریخ بدحال بود حکم چنین باشد و اگر

خانها

خانها عطارد و زهره بوده و با مریخ یا زحل ناظر چنین حکم کند و
دلیل غلامان دست اموز بود خاصه که این دلایل یکی صاحب عشر
بود و حکم خدمتکار چنین است اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندکان
بوند بندکان کردن کش افتند و با کبر باشند که اصل ایشان بزرگ
بوده باشد که بر مالک خود حاکم شوند و حکم از باب مثلثات آن
که گفته‌ام با راس و راس در بیت دلیل تندرستی است و
بندکان و ذنب دلیل بیماری است و بودن ریشها و لاغری و زردی
و عیبها و ریختن موی و جدری از انواع صرع و گریختن و بد [illegible]
بنده و خدمتکار والله اعلم **فصل [illegible] در احکام [illegible]** خانه
هفتم [illegible] دلایل او چنین خانه است و صاحب [illegible]
و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و از باب مثلثات و کوکبی
که در بیت باشد اما در طالع مردان آفتاب و زحل دلیل باشد
بجای زهره و قمر و سهم تزویج اما زهره و صاحب و صاحب سهم پس
اگر دلایل قوی حال باشند و متصل یکدیگر و میان این دلایل و دلایل
طالع نظر باشد بمودت دلیل یافتن سعادت بود از جفت و
برخورداری و بودن موافقت و خوشی عیش و اگر دلایل در اوتاد
بوند قوی تر باشد و مدت صحبت مدید تر و دلیل کثرت نکاح بود

خاصه با کسان معروف و از مبادا کابر خاصه که دلایل در خلق
خود باشد و حکم شرکت چنین بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این
باشد حکم بر طرف ضد افتد اما اگر صاحب هفتم با استولی بر وی
بدلایل طالع ناظر باشد یا در وی بنظر او زنان بمولود رغبت
کنند و اگر دلایل طالع در وی بود بدلایل هفتم یا بدان دلایل
پیوسته باشد مولود بزنان مایل بود و بنظرهای مودت موافقت
باشد در میان و بنظرهای عداوت مخالفت بود و اگر دلایل زنان
در طالع مرد افتد زنان مطیع و زیردست او بوند و اگر دلایل مرد
هفتم افتد مرد منقاد و مطیع زنان باشد و در خصومتها حکم
چنین باشد **فصل دوم در احکام کلی** اگر زحل در بیت خانه بود مولود
زن پیر کند خاصه که در اخر برج افتاده بود و مغربی بود و زنان
پیر و زشت صورت باشد و اگر مشتری بود مولود زن میانه حال
خواهد خاصه که در میانه برج بود عفیفه باشد و نیکو صورت
و اگر مریخ بود زنان بی شرم باشد و کم شرم و زیرک باشد و بد
صورت بود و اگر در اخر برج بود یا مغربی بود زنان پیر بود و اگر زهره
بود در برج خانه زن جوان خواهد خاصه که در اول برج بود و
خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد بود

با زنهاک

با زنهاک خواهد و کدبانو و زیرک و سخن گوی و دانا و اگر آفتاب بود
سرکش افتد و حاکم و سبکی و سلیطه یا متعلق به بزرگان یا از
معروف و هیبت صورت باشد و اگر قمر بود زنان از عوام اختیار
کند اما اگر دلایل زن در برجها خوب صورت باشد زنان خوب
صورت خواهد خاصه که دلیل زهره بود اما هر کوکب که
دلیل زن باشد چون مشتری بدو ناظر بود صالحه و عفیفه
بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بی صبر بود قیاس کواکب دیگر
چنین باید دانست اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن
از اصل بزرگان باشد در اوتاد از معروفات و در مایل الاوتاد
از مردم متوسط حال و در زایل از مردم کم نام و مجهول و نا
فصل سیم اگر دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه
که برج هفتم منقلب باشد و در مایل الوتد کمتر خواهد خاصه
برج هفتم ذو جسدین بود و در زایل زن خواهد یا نخواهد
خاصه که برج ثابت باشد اما اگر دلایل در اوایل برج باشد
زن اندک خواهد و اگر در اواخر برج زن بسیار کند اما اگر
در بیت کواکب جمع آمده باشد زن بسیار خواهد و اگر صاحب
با استولی این بیت با کوکبی که در بیت افتاده بود بد بسیار

کواکب ناظر باشد زنی بسیار کند و حکم شرکت همین باشد هفتم
با هشتم اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود عاجز یا بیمار
بود و اگر راجع بود جدایی کند و بوفا شود و اگر در مقام اول بود
شوی را بخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کنند اگرچه
ناخواهان باشند خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر نظر
عداوت بود دشمن گیرد شوهر او و اگر منصرف باشد جدایی کنند
هفتم با نهم اگر سعدی درین خانه بود باوایل برج و مشرقی باشد
و از خفتان پاک زن او خورد سال افتد و بی عیب خاصه
که آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس
حکم برعکس افتد خاصه که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام
ثانی بود و از کوکب مقبول منصرف شده و بصاحب طالع متصل
شونده زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد
بوده باشد و این که بدو خواهد پیوست هم سعد باشد زن
از هر دو شوهر نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشد حکم برعکس افتد
و اگر یکی نحس و دیگری سعد بود حکم برحسب آن کند هفتم با ششم
اگر در میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم
یا نهم بود و مریخ درین میان افتاده باشد خاصه که در طالع

باشد

باشد مولود تیز شهوت باشد و مولع بزنان و عشق بازی و باشد
که زن مطرب خواهد و اگر این احوال زن را بود حکم همان باشد
و اگر برج هفتم بهیمی باشد و صاحب طالع در وی مولود زن را
برضا میل پی بر کند و بود که زن از آن طرف بزنان رفته باشد
و اگر زهره درین بیت با زحل بود یا زحل ناظر باشد حکم همان
باشد و اگر بجای زحل مریخ باشد بدتر باشد و ظاهر شود زن در حرام ولد
باشد هفتم با هفتم اگر صاحب هفتم در هشتم بود یا دوازدهم هفتم
او عیب دار باشد یا بنده یا بنده زاده یا غریب باشد یا کوکب
سفلی خاصه که از خانهای زحل باشد یا مریخ یا عطارد و بد حال
باشد هفتم با نهم اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب طالع در نهم
و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود بدو پیوند در حضیض
مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و صاحب
هفتم ناظر باشد یا کوکبی که در هفتم باشد مولود در غربت زن
خواهد و اگر هفتم برج منقلب باشد زن او متحرک باشد و کم ثبات
هفتم با دهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب دهم
بود و صاحب دهم بطالع یا صاحب طالع ناظر بود مولود زن از
خویشان کند یا خویشان او را زن دهند هفتم با یازدهم اگر صاحب یازدهم

بصاحب هفتم پیوندد یا کوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم
بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را نیز کابین زن دهند
یا کارهای نکاح او سازند فرع یازدهم حکمها بر مردان و زنان یکی باشد
اگر احکام بر طالع زن نهند سهم تزویج از زهره با شمس و از
طالع بیفکنند و دلیلها جفت او و آفتاب و زحل بود باقی احکام
همین بود فرع دوازدهم اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال
افتاده بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع
افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالای
زمین بود در پیری شوهر کند فرع سیزدهم اگر صاحب هفتم سعدی
بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود
و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری خواهد
و هر دو نیکو باشد و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد
افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع که از وی
منصرف شود بسعدی پیوندد از این خلاص یابد و بدیگری
افتد و این اتصالات و انصرافات نیز بمودت و عداوت
نظر کنند اما دلالات پیری و جوانی را نیز اعتبار کنند اما
جمع النوع در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود در طالع

زنان

زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار نکاح افتاده
بود فرع چهاردهم اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان بوند و دلیلها
مردان فوق الارض باشند از طالع مولود در جوانی زن کند و اگر
و اگر دلایل تحت الارض باشند مولود در پیری زن جوان کند
خاصه که دلیل قوی تر مریخ و زحل افتاده بود و او در اوج
و دلیل زن زهره باشد فرع پانزدهم در حکم ارباب مثلثات
اگر رب مثلثه این بیت نیکو افتاده بود در حال مولود را
زنان در اول عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در
میان عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر عمر نیکو
تر بود و حکم نحوست را قیاس همین است فرع شانزدهم
در خصومات و اگر صاحب و مستولی خانه هفتم با صاحب و مستولی
طالع ناظر باشند بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه
که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار افتد خاصه
دلایل نحسان باشند پس هر کدام از این دلایل که در حظوظ
خود بود ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بود
یا در دوم طالع خصمان سال یا یاران خصمان بدست مولود
افتد و مال و یاران او و اما بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر

بوند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که
سعدان بوند یا ناظر باشد صلح از آن روی بود و حکم زن با شوهر
هم این باشد اما بودن راس در این بیت دلیل کثرت زنان
بود و عفت ایشان و صبر خصمان و ذنب دلیل قلت زنان بود
و ناستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از زنان
و حکم حرب و لشکرها هم این باشد اما ظفر مریخ و سعدان که
مستقیم باشند خاصه در حرب [illegible]
[illegible] دلایل او هم این خانه است و صاحب
و مستولی بر وی و سهم موت و صاحب وی و دلایل [illegible]
و مرکز غارب و کوکبی که در این بیت بود پس اگر این دلایل
یا بیشتر ایشان نیکو حال بوند و بعضی که ناظر باشند و از نحوس خالی
مرگ مولود طبیعی باشد یعنی تمام عطیت کدخداه برسد و مولود
پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بلی نکبت [illegible]
کند و اگر این دلایل بعضی منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس
حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریهای دراز
کش بود از آنچه بزحل منسوبست از شدت و تنگی و اگر مریخ بود
از بیماریهای خونی بود و قتل و آنچه بمریخ منسوبست و اگر آفتاب

منحوس شود موت از بیماریها باشد که بآفتاب منسوبست
و از پادشاه و اما علتها در آن عضو باشد که برج و کوکب
منسوب باشد چنانکه شرح داده‌ایم اما اگر بیت مرکب کواکب نحس باشد
و اگر سعدان بود در صورت ستوده بود [illegible]
احتراق صاحب هشتم یا مرکز غارب یا در جبهه طالع دلیل موت
باشد از ماده حرارت یا آتش یا گرما یا سموم و مانند این یا از
غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود [illegible] صاحب طالع
مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ناقص از ایشان و این خانه
دلیل موت باشد یا هم یا آتش خاصه که برج آتشی باشد [illegible]
اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هشتم [illegible] شود و سعدان
ساقط باشند مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت
آن کوکب نحس و آن برج [illegible] مریخ چون با راس الغول
و بشر در جبهه طالع یا هیلاج یا کدخداه بقاطعه رسیده بود
خاصه براس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع بود [illegible]
ناقص مولود را بکشند و اگر در آن وقت زحل بوم مرکز [illegible]
و با آفتاب منحوس خاصه باحتراق موت از [illegible] باشد و اگر
در رابع بود بمقابله آفتاب و بیت رابع خاکی بود موت از زیر

ماندن دیوار خانه بود و اگر برج آبی بود از آب در افتادن بود و اگر
برج بادی بود از خفه کردن و گردن زدن او را باشد و اگر زحل در وبال
بود یا بمریخ نظر عداوت باشد از ضرب و قتل موت رسد و اگر
برج آتشی بود موت از آتش رسد اما اگر این اسباب جاری شود
و سعدی در طالع بود یا ثامن یا ناظر او تاد یا تسییر هیلاج بعد از
سعدان رسیده بود و طالع تحویل سال و برج انتها سعید بود
بسلامت بیرون آید از جمله فنا و نوع ششم اگر صاحب طالع نحس
منحوس باشد بمریخ و مریخ در طالع یا ثامن بد حال بود مولود
در بیابان هلاک شود خاصه که برج ثامن اسد یا جدی باشد
نوع هفتم اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد
در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بسبب
غوغا هلاک شود و فتنه و خصومت خاصه که زحل در
وبال یا در هبوط یا در خانه عقرب نوع هشتم اگر طالع حمل باشد
و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را
بدست هلاک دهد یا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب بود
یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در حرب
و سیاست کشته شود و اگر مریخ در میزان بود بدست خصما

کرفتار شود و اگر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود
کشته شود بدان شرایط که گفته شد نوع نهم اگر طالع میزان بود
زهره بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم باشد و مریخ
بر درجه طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت
و خصمان و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را و مریخ در ثور را
در ثور باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان را مریخ در طالع
و طالع حمل را زحل در طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود
نوع دهم اگر نحس در دهم بود و بد حال باشد و نحس دیگر مقارن
کرده و عطارد هم از نحسی منحوس بود خاصه که برج دهم خاکی
بود یا آبی باشد و خانه هشتم و صاحب او بد حال موت مولود
از دار باشد خاصه که طالع حمل باشد یا میزان و اگر سعدی یا هم
اجتماع ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که آن مشتری بود یا
آفتاب خاصه بنظر مودت نوع یازدهم اگر خانه چهارم صعود
صاحب هشتم بود و او در آن بیت بزحل منحوس و صاحب طالع
محترق یا نحس شود موت مولود در زندان بود و حبس
اگر آن بیت چهارم وبال صاحب هشتم بود یا او مریخ منحوس
و صاحب طالع بزحل منحوس و قمر صاحب طالع ناظر بعداوت باشد

تا من موت مولود از شکنجه باشد و ضرب مولم اما دلایل
موت تا از جمله کلیات رسیدن تیرات صلاح و کدخداه
واوتاد را بعضه بمواضع مخوف در صورت طالع از زحل و مریخ
و کواکب ثابته که تا لعید و آن در محل تیرات بوده شود
فرع دوازدهم در مکروهات در مقدمه مرفقات و اگر سعد
بر مواضع مخوف مستولی شود مکروه از کسانی باشد که توقع
آن نباشد و اگر نحس مستولی شود از کسانی مکروه رسد که
توقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کوکب که
درین خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه رساند از کل
منسوبات خود مثلا اگر صاحب هفتم درین بیت افتد نکبت
و مکروه از خصمان و ضدان رسد و اگر صاحب یازدهم درین
بیت بود مکروه از دوستان رسد و اغذیه رسد مناسب
طبع آن کوکب بود و آن برج و اگر کوکبی دیگر بود کنند از ان کوکب
و موضع او نیز اثر باشد بسبب قطع سعادت و نحوست و قبول
و رد و اعتبار کنند فرع سیزدهم در حکم میراث و مال الغیر این خانه
بیت المال از واجب و ضدان و شرکاء و بیت المال از میراث
که مسافر روی بدان داده و پس اگر صاحب او مستولی بود در دوم

بود

بود یا بوند و بصاحب دوم مولود از مال زنان و شریکان و خصمان
بازوزی بود و خصومت و حرب مال گیرد و اگر صاحب ثامن
رابع بود و بصاحب ثانی بیوند د مولود مولود میراث یابی از
طرف پدران و مادران و اگر نحس بود نوبه صاحب رابع نگرد تا
دهد از فرزند میراث گیرد و اگر خصم بصاحب رابع نگرد میراث
از جفت گیرد یا شریک یا خصم قیاس برج دیگر همین باشد بس
اگر نظرهای سعد بود با سانی رسد و اگر نحس بود بدشواری
رسد اما اجناس میراث اگر از انواع معادن بود و اگر برج خاکی
بود از انواع نباتی و ضیاع و عقار بود و اگر برج بادی بود از
نوع برده و حیوان بود و اگر برج آبی بود از نوع کاریز بود و حوض
و جوی و طاب گیرد اما اگر برج بهیمی بود از نوع بهایم و اغذیه
در منسوبات برج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را بروج امتزاج و حال
و حکم اجناس از ان میان بیرون آمدند اما راس دلیل بقا و
کثرت میراث و ایمنی مال و میراث حلال و ذنب خلاف او بود
فرع چهاردهم در احکام سفر [illegible] نهم [illegible]
دلیل او همین خانه است و صاحب او و مریخ و عطارد و قمر و [illegible]
و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت بود پس اگر این دلایل

قوی حال بوند و بعد کر ناظر دلیل کند بر سفرهای نیکو و نافع و
بسیار خیر و اغلب بود مولود با موختن علم و پاکی مذهب و اعتقاد
و در دین و دیدن خوابهای نیکو و راستی تعبیر بود در علم و عمل
واگر این احوال دلایل برخلاف این بود حکم او برعکس باشد واگر
صاحب این بیت در این بیت بود مولود سفر بسیار کند برغبت
و مراد دل واگر سعدی مسعود بود و مقبول تمتع بسیار کند
از سفر واگر صاحب این بیت در طالع بود حکم همین باشد
وآموختن علوم بروی آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم
و باشد که علوم او اغلب در سفر حاصل اید و او بعلم و مذهب
شهرت تمام یابد اما اگر صاحب الطالع بیت باشد مولود سفرهای
بسیاری کند برضا و رنج و زحمت بیند و در تحصیل علوم
کاهل بود در بخمند واگر نامقبول بد تر باشد واگر نامقبول
بود بجز سفرهاست بود و با حاصل واگر سعدی ناظر بود
بوی جهة کسانی دیگر سفرها کند و نفع بیند و شاید که
او را تحصیل فرمایند اما اگر نحسی بدو ناظر بود حکم برخلاف
افتد از نوع مشقت و حاصل و بی حاصل ماند اما اگر میان ما
طالع و صاحب این بیت اتصال بود سفرهای بسیار کند و دو

بود و نیکی یابد خاصه که نظر مودت بود واگر این هر دو دلیل
در برجهای شرقی باشند سفر او بجانب شرق باشد خاصه که
بروج شرقی بوند و حکم بر جهت دیگر همین است واگر هر یکی در جهتی
باشند از بروج و رابع سفر او در میان آن دو جهت شود و اگر
هر دو دلیل هر کدام مقبول بوند سفر بدان طرف افتد واگر هر دو
بقوت برابر باشند بهر دو طرف رفته شود و حکم ارباع
طالع همین باشد و بعضی قرار این دو دلیل موجب سفر
بسیار باشد و سفرهای دور فرع دوم در احکام بیت اگر صاحب
بیت زحل بود یا او در این بیت باشد سفر مولود جهة خریدن
پای داری بود خاصه که برج بیعتی باشد واگر برج آتشی بود طلب
علوم دارد از علوم دقیق و بره خرم و فرو شد و در دین
مطعون صلب باشد و کم عبادت بود و خوابهای درست بیند
و در دین بهبود بیابد فرع حکم اگر مشتری در این بیت
بود یا صاحب این باشد سفر مولود جهة بازرگانی باشد و
بارهای نفیس خرد و فروشد و سود بسیار کند واگر نامقبول
بود سعی و شری او بی نتیجه باشد و طعامهای نیکو واگر برج آتشی
بود جهة دواب سفر کنند چون گوسفند و اجناس غلات باشد

واگر برج انسی بود بیع و شری برده کند و لباسها و در تحصیل علم جهد و اورع بود و فقه و تفسیر خواند و عابد و پاک باشد و بسفر کعبه و مزارهای متبرک رود و خوابهای راست بیند و عفیف و مذهب ستوده باشد و با وفا بود و عالم و پاکیزه [illegible] اگر مریخ صاحب این بیت بود یا در این بیت باشد مولود سفر کننده بود براهها مخوف و در اضطراب باشد و در میان لشکریان و ترکان سفر کند واگر مقبول باشد امیر لشکر بود و سرور قومی صلاح دارد واگر برج بهیمی بود چهارپایان دارد واگر برج انسی بود نامقبول و دزد بود و راه دار و علم جواهری بداند واگر برج انسی بود نقاط بود و آتش کار و بیشتر سفر او بسبب گریختن بود و دین و مذهب سست باشد و خوابهای آشفته بیند در حمل اگر آفتاب در این بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها کند جهت ملوک و اکابر و از دکانها با خیر کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی بیند و بیاموزد و علم کلام و ارواح و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج انسی واگر نامقبول بود سفرها خدمتکاری کند با مردم فرومایه و رنج مند باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب

صلاح م

ضعیف باشد و خوابهای نیک بیند و با دین نصاری در آمیزد قمر در ثور اگر زهره در این بیت باشد یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای خوش کند و در عشرت باشد و سفر او بیشتر با زنان باشد و بازرگانان او با انواع لباسها و عطرها با کرکان و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشد اگر نامقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد واگر برج انسی بود بیاموزد دیبابافی یا عطاری و خوابها نیک بیند قمر در جوزا اگر عطارد در این بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفر بسیار کند با خیر و نفع و در بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان باشد واگر برج انسی بود بیع غلامان کند واگر در خانهای زحل بود کار قوی بود و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و در سفرها بود بغور معانی و مصنف شود در علم که داند و اعتقاد او روشن حکما بود واگر در خانهای مشتری بود بزرگ و متقی و عادل و نویسنده خطها و کتاب فقه و تفسیر بود و مانند این واگر در خانهای مریخ بود سفرهای او با لشکر باشد و همراه دزدان و راه داران کرم و طرار و خیانت کنند و قمار باز باشد واگر بد حال بود تضییع کند و بود و بری از ملت

دمات

عالم و بسیار دان بود و کم اعتقاد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانه نهم زحل
بود سفرهای او خوش بود و طربها کند و بسیار در علم دین اسلام
و خواندن شعر و یا مقری شود و اگر مشتری در آن بود کار او قوی تر باشد
و اگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با وزرا و اکابر و حکماء
صحبت دارد و عالم گردد و در هر علمی که خوض کند بکمال رساند
و امامت قوی کند و در معرفت اشیاء معقولات بنهایت رسد
و ناموس دار باشد و قوتهای باطنی او بکمال رسد و اگر در جوزا
بود از جمله علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح
و متکلم بود و حاضر جواب و سفرهای نیکو کند و اگر در خانه های
قمر بود سفر بسیار کند و در حرکت باشد و کم ثبات و جامع
علم غواصی و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن
شرابها و شربت بود و در علم و عقل معاش و اگر زحل منحوس بود
بنا شود یا مهرهای گلین سازد یا آسیابان بود یا کاریزکن بود
یا کوزه گری و اگر مریخ منحوس بود یا کشنده سازد یا زنجیر یا قفل
و حمال و دست بندها کند و اگر در خانه آفتاب بود جوهری شناس
شود یا ضراب یا درم زرین و سکه ساز و مانند این و همه احکام
بحسب نظرهای سعد و نحس باشد فرع هشتم اگر قمر در بیت

بود

بود یا صاحب این بیت باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه سالک
و بجلی بیاموزد و علم مساحت و جاسوسی و در کار دین و مذهب
کم ثبات بود و حکم او در بوت کواکب مانند بود و بطالت اما
بباید دانست که صاحب طالع هر کوکب که متصل شود در این بیت
رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و بنظر مودت مولود
آن علم که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر نظر عداوت بود
بیاموزد بنا خوشی و معلوم نکند و یا در کار نیارد فرع نهم اگر
صاحب این بیت در وی بود در برج مثلثه اول ناظر باشد مولود
اوایل عمر سفرها کند و در تحصیل باشد و اگر بیت ثانی نظر کند
در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر بیت ثالث نظر کند
این احوال در آخر عمر ظاهر شود و بسیار دانی علم آن بود
و در دلیل دانش و برج آتشی و نفع و خیر از نظر مودت و علاقه
فرع دهم اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر
جهة مال و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهة
خویشان بود و طلب علم و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهة
املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهة فرزند
و عشق بود و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهة بنده

وبیماری بود واگر بصاحب هفتم نظر دارد جهة جفت نیز باشد
وخصمان وطلب زن دیده بود واگر بصاحب هشتم نظر دارد
جهة خونی بود یا میراث یا مال زن واگر بصاحب دهم نظر دارد
جهة عمل بود یا کار سلطان و یا سبب صناعتی یا پیش بزرگان
رود واگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهة دشمنان بود یا
نوع یازدهم اگر صاحب این بیت از صاحب رابع منصرف
شود بصاحب سابع متصل گردد اگر صاحب سابع سعد بود
وصاحب رابع نحس مولود انجا که رود بهتر از اینجا باشد
واگر صاحب رابع سعد بود وصاحب سابع نحس باشد سکونت
بهتر باشد از حرکت واگر هر دو نحس بوند سفر وحضر هر دو
بد باشد واگر هر دو سعد بوند در سفر وحضر هر دو نیکی بیند
اما اگر کوکبی در هفتم بود با وچنین حالات افتد حکم همین
باشد واگر کوکب سعد بود در مقصد بهتر باشد واگر نحس
بود سکونت بهتر باشد اما صاحب بیت بصاحب هر بیت
که ناظر بود سفر بر طبیعت ومزاج ان کوکب باشد وان بر
چنانکه گفته شد نوع دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع
بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین باشد واگر صاحب

نهم

نهم اقمر بتربیع مریخ بود ومریخ تحت الشعاع یا تحت الارض بود
مولود گریخته رود واز کارهای سلطان یا خیانت واگر نحس
زحل بود از شدت گریزد ورنج رود وکار و تنگی واگر زحل
صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم نحس کرده
باشد مولود در غربت سختی کشد ودر غربت بمیرد نوع
سیزدهم اما اگر کواکب در این بیت جمع امده باشد مولود
اسباب سفر بسیار بود وبجایهای دور برود بصر چیزی
ونظر علی چیزی بداند وزیرک باشد پس هر کدام کوکب که قوی
باشد مذهب واعتقاد او بان مایل بود واگر کوکب بصاحب
نهم ناظر بود واو در این بیت بود حکم همین باشد ومولود از
هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت باشد
نوع چهاردهم اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر او یا کوکبی
که در وی بود وصاحب نهم بد وناظر حکم همین باشد اما سفر
او جهة زنان باشد یا از سبب زنان یا با ایشان سفر کند بصاحب
هر بیت که ناظر بود از ان قوم کسان با او بوند در سفر
وباشد که در غربت ساکن شود واگر ناظر بمودت بود سفرها
برضا بود وباخیر ونظر عداوت خلاف این باشد نوع پانزدهم

بصاحب

سفر مولود در آن جهة بود بیشتر که بطالع و مثلثات او منسوب باشد
و یا در آن جهة که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر قمر اما ازین دلایل
آنکه قوی تر بود مولود را در آن جهة سفر شود بیشتر و اما ربع
طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلایل سفر در ربع
زایل باشد سفرها بسیار شود و اگر در ربع مایل باشد سفر
نشود و اگر شود اندک شود و ربع زایل از طالع تا رابع و از سابع
تا عاشر و در ربع دیگر مایل اما حکم راس در بیت نهم دلیل
شرعی باشد و مولود با طاعت بود و دعاها بسیار کند و خوابها
راست بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعاها قبول و حاجات روا
شود اما ذنب خلاف این باشد اگر راس با کوکبی در بیت نهم
مدلول او زیاده کند و ذنب کم کند [illegible]
[illegible] در احکام کلیات او دلایل او همین
خانه است و صاحب و مستولی بروی و سهم عمل و سهم سلطان
و صاحب هر دو و برج ارتفاع و شب قمر و عطارد و مریخ
از ... دلایل و ارباب مثلثات و کوکبی که در این بیت
باشد پس اگر دلایل قوی حال باشد و بهمه یکی ناظر مولود
با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و مشهور شود و ابتدای

ماند اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب وی و زهره
و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل
نیکو حال بوند و مسعود مادر مولود را حال نیک شود و دولت
او روز بروز زیاده گردد و مناسب حال او و اگر این دلایل با
دلایل پدر ناظر باشد مودت میان ایشان موافقت زیادت
شود و سازکاری کنند با هم اگر و مولود نزدیک نیکو باشد و
اگر نظر عداوت بود در خصومت و تشویش باشند و اگر از
همدیگر ساقط بوند در میان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال
در بیت رابع رفته است اما اگر دلایل این بیت بر خلاف این
باشد که در پیش رفت حکم این بیت بر ضد افتد اما اگر
صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود مودت این اسباب حاصل
باسانی ترین وجهی و یا برخورداری باشد و اگر نظر عداوت
بود خلاف آن باشد یا چیزی حاصل آید برنج و مشقت و نا
خورداری بود اما اگر بعضی دلایل نیکو حال بوند امتزاج
دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت از آنجا بود
و از منسوبات آن کوکب و هر کدام بد حال بود از وی نحوست
رسد فصل دوم در سقم اولاد اگر دلیل صالح در حمل افتاده بود

صناعتی کند که بمشتری و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور باشد
بود صناعتی کند که بکبر هی دن و حوالی او تعلق دارد و دیگر
بروج دیگر هم این است و نفس صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود
و موضع او پس اگر دلیل در آن برج که بود مقبول باشد و سعود
بنظرهای سعد مولود صناعتهای شریف کند و از دست او
آن نیکو بیرون آید و قبول آید و اگر مقبول بود و منحوس نظرهای
نحس مولود صناعتهای خسیس کند و آن دست او نیکو بیرون
آید و قبول کمتر بود پیش خلایق مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت
افتد و او در حمل بود مولود تاج ساز و کلاههای قیمتی و اگر دلیل
زهره افتد و در حمل بود کلاه دوزی با کمال کند و یا مزین شود
و آینه ساز بود و اگر عطارد بود مولود عمارتها سازد و طاقها
سازد و اگر قمر بود شانه سازد و یا سرخ آب و سیلاب کند
و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوز دانه تند و پوست و
برچسواری و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد و زین و شانهها
و فوطه قیمتی و اگر مریخ بود خود ساز و از آهن و جرم و بند
و امثال آن اما اگر در حمل هیچ ناظر بود آینه داری کند و شانه
شود و اگر زحل نگرد مولود مقنعه سازد و آنچه از موی و مرغزی

باک

پاک کند و اگر در حمل مشتری نگرد دستارها از ابریشم باشد و
قصبها و قزینه و اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارها صوف
سازد و پشمینه و اگر مشتری نگرد صوفهای قیمتی سازد و دستارها
و فوطه و ملون و نقابها اما اگر قمر مشتری نگرد با زهره جامها
لطیف سازد و لایق عوام و مردم دون بود اما اگر آفتاب با
مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه و حلقه و سربند سازد
و عنبرینه و مرصعات سازد و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود
انجه سازد و زنبق کرده و قلب کار بود عنبرینها در وغن
سازد اما وجه دیگر آن است که اگر دلایل صنایع در برج آبی
باشند مولود صناعتها کند که بآدمیان تعلق دارد چون ساختن
انواع جامها و دوختن و نقش الوان آبها و ترکیب سلاحها
و امثال این و اگر دلایل در برج بهیمی بوند مولود آنچه بستور
و دواب و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لگام و قلادها
و پلاسها و جلها و پالانها و نعل ستور و آنچه بدین ماند و
شاید که شتربان و خربند بود اما اگر بعضی در برج آبی و بعضی
در برج بهیمی امتزاج دهند مولود صناعتی کند که بهردو تعلق
دارد و آلات از حیوان بود چون ساختن جامدان و مفرش

زر بافی و صورت‌گری و نقش و شطرنج و مانند این اما هرگاه کوکب که
دلیل صنعت نگرد چیزی از طبیعت خود در عمل او نزاید لکن
اگر سعد بود شکل و هیئت آن مصنوع را خوب گرداند و مقبول برد
یا قیمت برد و اگر نحس بود برخلاف این باشد مثال آنست که زحل
دلیل صنعت ساختن آلات از چوب و پوست و استخوان اگر مشتری با او
ناظر بود در آن چیزها زر و نقره بکار برد و ظرایف سازد و اگر
مریخ بود دیگرها آنچه زر بلور و لالی و یاقوت نقش سازد و آنچه جامه
صندوق و تخت پای بوس نقش سازد و آنچه شطرنج است ساختن از عاج
شاخ او بکار برد و قیاس دیگرها چنین است اما اگر دلیل صنعت
مریخ و زحل باشد و در خانه‌ها عطارد بوند مولود درودگر
بود و کلند زن و بنا و کوزه‌گر و مانند این و اگر عطارد در خانه‌ها
یکی از این دو کوکب بود حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل
در خانه‌ها زهره بود از موسیقی با اختلاط یا آواز و کر و امثال این
و اگر زهره در یکی از خانه‌ها ایشان بود حکم او بر عین نزدیک بود
و در وقت احکام باید چیزها مناسب اخذ کنیم تا ظاهر او بود
و استنباط کرده و اگر مریخ و زحل در خانه‌ها مشتری بوند مولود
کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری

یکی

یکی از خانه‌ها ایشان بود قیاس همین باشد اما اگر این هر دو نحس
در اسد باشند مولود آهنگر سازد و عوض کیمیا دار در باب حیله
گر شود و در دو برج آتشی دیگر همین باشد مگر زحل که
دلیل خراب و صراف باشد و اگر مریخ و زحل در خانه قمر بوند مولود
آب‌کش بود یا ملاح و تا ... با آب نون و آب ده و امثال این اما
اگر عطارد صاحب نهم باشد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب
شرف عاشر در عاشر مولود واعظ گردد یا خطیب و معروف و مشهور
شود خاصه که طالع برج با آواز بود و اگر صاحب حادی عشر
شرف خود بود یا آن شرایط علم حمان باشد یا نایب واعظ شود
و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج بی آواز باشد و اگر
عطارد در طالع بود صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد
او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت باشد
اما اگر مشتری بعطارد نگرد یا او در خانه‌ها باشد سخن او از تفسیر
باشد و حدیث و اگر بجای مشتری زحل سخن او از جنس حکمت باشد
و طریق مشایخ اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج او
و عطارد در مولود یاری کند یا بر سر خاصه که برج با آواز
باشد شرح سیم در کارها اگر زحل در بیت بود و صاحب نکرده

بد و مولود حرفت و صناعتی کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان کاری کند که بزحل منسوب باشد یا رئیس کرم‌دار یا کوتوال قلعه خاصه که برج ناری بود یا بادی و اگر مشتری در رابع خانه بود و صاحب طالع بروی نگرد مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج انثی بود امام شود یا مدرس و کار کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ این چنین بود مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه که برج انثی بود و علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم ملک شود یا از نزدیکان پادشاه بود یا سرور قومی یا زرابی یا جوهر شناسی کند و اگر زهره بود مولود بزازی یا عطاری کند یا دف زن یا از نشاط سازهای موسیقی باشد یا خدمت خاتونان یا خانها کند خاصه که برج خاکی یا بادی بود و اگر عطارد بود مولود مشغول شود یا محرر یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا حجامت کند یا دبیری یا دلالی و اگر قمر باشد ولی عهد شود یا خلیفه و حاکم کرم در عموم الناس یا نیابت خاتونان کند یا کودکان خاصه برج آبی یا خاکی بود اما اگر مولود شبی بود و قمر در سقط خود در بیت مولود ملک شود و ولایت یابد

وحکم

وحکم اما در اتصالات صاحب طالع با هر کوکب در عاشر حکم مناسب نظر قبول و رد بود از صورت و علامت و سعادت و نحوست کوکب دلیل اما اگر کوکب بیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم صنعت و حرفت و شغل و عمل و جاه و رفعت و شهرت و قرب و بعد پیش پادشاهان و بزرگان بر آن نهند و اگر عاشر صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که در این بیت باشد خاصه نظر قبول باشد کار صنعت و رفعت مولود قوی‌تر بود و اگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد مولود متنفر بود از آن اعمال و صناعت و آن صنعت خسیس باشد مولود از آن بنالد مثال آن است که اگر زحل در این بیت مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود بمودت مولود رئیس دهاقین و نایب خانها یا مقدم شود و مشایخ و سرور قومی گردد و در کار زراعت و عمارت نیکو و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بد و منحوس بود مولود نزد کل کاران شود و کارهای ضعیف فرو مایه کند یا حمالی و اگر مریخ بود جاه کن شود یا کاریز سازد یا کوه کن بود یا مهتر این جماعت و اگر صاحب این بیت بد و ناظر بود بعداوت زندانبان یا حمال شود و حکم این جمله بطبیعت برج تعلق دارد و چنانکه اگر برج انثی بود

کارهای آتش کند و مهرها سازد از گل و اگر در برج آتشی مفرد
مولود را مقتر کرم دو فال کوی و اگر زحل در برج آبی بود و بها
و صاحب عشر بد و منحوس مولود خادم گرمابه شود و اگر برج
بهیمی باشد چرم سازد و انبان یا دوزد و موزه دوز بود و مانند
این اما اگر بهای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب عشر او
وی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و بریان کرد و اگر
برج آتشی بود جلاد شود یا جراح و در برج آتشی بریان کر بود
و در برج آبی ماهی گیر یا کشتیبان کند و در برج خاکی صباغ
و قیاس دیگر چنین است و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر
قوی حال بود در نظر بعد از آن حکم بر نظر نیکی مدلول او کنند و
حسبان چیز مثلا اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا امین
شود و اگر ضعیف باشد مولود خادم عالمان بود یا وزیر یا خطیب
مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و بدانکه قوتها و ضعفها
مراتب را **فصل چهارم** اگر میان صاحب طالع و صاحب بیت
نظر باشد نموده بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر دوستی
بود و اگر عداوت بود عزیز ندارند و اگر از هم ساقط باشد
مولود پیش بزرگان راه نیابد و کم نام بود ... دلیل دیگر قوی افتد

باشد

باشد **فصل پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع یا صاحب عاشر الکواکب
گفته شد در تقسیم از بین شعبه حکم قمر در بیت عاشر الکواکب
در برج چون ناظر بودند همان طریق بود اما در بود هر عمل و صنعتی
شخصی دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه کسی فرماید او را تا جمله
دیگر کس در آن افتد و کار کن با خلیفه دیگران باشد اگر مقبول بود
والا مزدوری کند و فایده دیگران برند **فصل ششم** اگر مستولی بر سهم
السلطنة آفتاب بود مولود از پادشاه دولت یابد و از نزدیکان او
شود خاصه سهم در بیت بود و حکم قمر چنین باشد اگر طالع شب
بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود قراین
بادبان پادشاه شود و امثال این و اگر مستولی مشتری بود امین
شود مولود و معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ
باشد امیر لشکر یا سرهنگ شود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس
بود یا جامه دار و اغذیه مناسب زهره بود و اگر عطارد باشد
او دبیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود بس احوال
هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی
باشند امتزاج دهند و قوی تر مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود
قوت او تمام باشد و اگر در مایل الوتد وسط بود و در زایل الوتد کم

متولیان او چون باشد فصل پنجم در احکام اگر کوکب در این خانه بود همه
احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود حل
و صنعت آن مولود از مزاج کوکب خیزد مثلا اگر آفتاب بود مولود
معروف گردد یا مالک یا حاکم یا سروری قومی شود و علم سیاست و ولایت
داری نیکو داند و این صفات در شهری ظاهرتر بود که بدین برج
منسوب باشد و باقی کواکب همچنین است و این اصل را در شعبه‌ها
نیکو یاد گیرد و در همه کارها از آن غافل نباشد اما اگر در طالع کوکبی
نباشد و بیشتر کواکب از طالع ساقط باشند و ضعیف بوند مولود
مجهول ماند و بیکار و کاهل و در کارها کند و بهیچ جای نرسد
و بر طبع در جمله طالع بود اگر صاحب طالع ناظر بود برب مثلثه
اول این بیت بنظر مودت و هر دو سعود باشند و مقبول حال
در نعت مولود در اوایل عمر پدید آید خاصه که این کوکب مستعلی
و مولود در حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر
افتد و موضع او پس اگر این حال با رب مثلثه ثانی بود این معنی
در میان عمر پدید آید و اگر با رب مثلثه ثالث بود در آخر عمر پدید
آید خاصه که کواکب علوی باشند و اگر همه ارباب قوی افتاده
بوند احوال مولود در همه یکی بوند از اول عمر تا آخر عمر و بر این نسق

کرده

کرده داند طبیعت هر کوکبی متاثر باشد اما اگر همه ضعیف افتاده بوند
حکم بر خلاف این باشد در همه حال و صفت فراهم کند اما اگر راس در
این خانه بود پرستش خدا تعالی بکمال بود و مولود شناسنده
ذات و صفات او بود و متعبد باشد و مستجاب الدعوه باشد
و از این سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او در ترقی باشد
و شریف نفس بود و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر ذنب
در این خانه باشد حضرت باری تعالی را به خطاب بد یاد کند و
[illegible] قول باشد اما اگر ذنب در این خانه بود مولود خوار و مقلد
شود و صفتی و عادت که نیکو باشد و هر چه کند از عیب خالی
نبود و معروف شود بعیب و غفلت فصل ششم [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در احکام [illegible] دلایل او و چون
خانه ذات و صاحب و متولی برج و سهم دوستان و صاحب
و شرف [illegible] ارباب مثلثات وی و کوکبی که در این خانه
باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بعضی یا ناظر بمودت
و در اوتاد یا در این بیت باشد دلیل باشد بر سعادت بود و دوستان
دوستان صادق و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن بمراد
که دارد و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس افتد پس

اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود سعد بود اسباب حاصل
شود باسان وجود واگر نظر عداوت بود چیزی حاصل اید بعید
در رنج و زحمت واگر این دلایل از نحسان دور بوند دلیل بود بر آن
بود مطلوب و برخی مرادی یافتن از آن و سعادتها بر وی
نماید و مراد حاصل اید واگر نحسان ناظر بوند حکم بر خلاف آن بود
اما اگر صاحب طالع در این بیت بود مولود بوسیله در طلب
امیدهای خود باشد و طامع و مطیع دوستان خود باشد
در دوست و در زیان بود واگر صاحب این بیت در طالع با
دوستان فرمان بردار مولود باشند و امیدهای او بر رنج
براید و مولود خود بیت دوست دارد و از بیت المال پادشاه
و اکابر روزی بوند واگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت
نظر بود محبت و مودت مولود از دوستان و دوستان
از مولود شکر گویند و بهمدیگر نفع و خیر رسانند واگر
نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد واگر از عدد یکی ساقط
بوند مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب طالع از این بیت
و صاحب او ساقط باشد بی نوایی از مولود خیزد واگر صاحب
این بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند

واگر

واگر در ششم بود قصد مولود دارند واگر در هشتم بود مولود
را رنجه دارند و خادم شمرند واگر در دوم بود قصد مال مولود
کنند اما در اعمال معاونت نمایند اگر صاحب این بیت در
بود مولود را امیدها براید و دوستان بسیار باشند
و سعادتها بینند و بدوستان نفع رسانند واگر سعد بود
ناظر بود اثرش بیشتر بود و وفادار ایشان بود واگر نحسان
بنظر مودت بود از دوستان غم رسد بسبب امیدها
و حاسدان پیش دوستانش غیبت کنند قومی که بدان برج
منسوب باشند **در بیان سیم در احکام بیت** اگر سعدان در این خانه
باشند مولود را دوستان با وفا بوند و معتقدان و از ایشان
نیکیها بینند پس اگر آن سعد مشتری بود سعادت او از جهت
امانت رسد و راستی و انچه خیرات باشد و شادیها بدو
و دوستان او از منسوبات مشتری باشند واگر زهره بود سعادت
وی از روی معاشرت رسد و لهو و زینت و طرب و عشق
از کسان که بزهره منسوب بود اما اگر زحل در این خانه
بود مکروه از امسال دوستان رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر
ایشان و دوستان از منسوبات زحل باشند واگر مریخ بود اثر

از بی‌اعتقادی دوستان رسد و قصد ها بد و خیانت و دروغ
و حیلت و دوستان او از منسوبات مریخ بوند و باشد که مولود
در مال سلطان او کار خیانت کند خاصه که بد حال باشد یا
نامقبول و اگر عطارد درین بیت بود و مسعود مولود دوستان خوش
بیند از دوستان و خوش سخنی و معامله و مکتوبات افتد در
میان و اگر مولود بمریخ یا زحل نسبت دارد یا مریخ بعطارد ناظر
بود یا این بیت خانه مریخ باشد مولود بتعویذ نوشتن زراق
انگیزد و حیله ساختن و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیلت
غلو کند و مکروه بیند و نفاق بیند از دوستان و تهمت
کشد از منسوبات عطارد و در مال ایشان خیانت اندیشد
و اگر قمر درین بیت بود منجمان از بی‌ثباتی دوستان بیند و تغیر و
سفر ایشان و اگر آفتاب درین بیت بود مولود دوستان
بزرگ داشته باشد و معروف و توانگر و از سبب دوستان نعمت
یابد و پیش پادشاه معروف شود و در صورت قبول
کواکب درین بیت عظیم اعتبار باید کردن و نظرها
از سعد و نحس اما اگر راس درین بیت بود فعل سعد زیاده
و در دوستان بیفزاید و امیدها برساند و ذنب فعل زحل

کنند

کند و دشوار سازد یا جفا بیند دارد و چندانکه با دوستان
وفا کند جفا بیند از ایشان نوع سیم جنس دوستان و نهاد
و صفات ایشان از منسوبات کوکبی بود که درین بیت باشد
و از صاحب این بیت و قابل تدبیر وی و اما جوانی و پیری ایشان
از تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن ایشان در اول و آخر
برج دانند و اما خوبی و زشتی و لطافت و خوش طبعی و معاشرت
و معاودت و زینت و پاکی و نجابت از زهره و عطارد
و مریخ نگرند پس اگر کوکب درین بیت نبود بصاحب
بیت و قابل تدبیر وی نگرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم از صاحب
بیت کنند پس اگر صاحب اوتاد بود دوستانش بسیار
شوند و در مایل الوتد در توسط و در زایل چیزی نباشند
اما وجه دیگر آنست که صاحب هر بیت که بدین بیت نظر
کند یا بصاحب او ناظر باشد مودت دوستان مولود از منسوبات
آن کوکب بوند مثلاً اگر زحل بیت سیم ناظر باشد مودت
دوستان مولود از منسوبات آن کوکب بوند مثلاً اگر زحل با بیت
سیم ناظر باشد بدین بیت یا بصاحب وی خویشان او را
دوست باشند و قیاس مودت دیگر همین است بنظر مودت

و قوت سهم و صاحب او دلیل معادات ایشان بود و دوستان هم

و عداوت اما قوی که بمثلثات این بیت منسوب باشند مولود را

دارند و این بیت و هفتم و سیوم است و حکم مثلثات طالع همچنین است

و ان نهم است و بحر **نوع چهارم** اگر مستولی بر سهم دوستان سعدا

باشند از دوستان سعادت بیند و اگر نحسان باشند شقاوت

بیند و شقاوت و نحوست و نفع و ضرر خیر و شر از طبعت آن سعد

بود یا ان نحس باشد و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان

مولود از منسوبات کواکب مستولی بوند و موضع سهم و سعادت و

نحوست ایشان از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود **نوع پنجم**

اگر صاحب طالع رب مثلثه اول این بیت ناظر بود بودن مولود را

در اوایل عمر دوستان بسیار باشد و اگر رب مثلثه ثانی نظر دارد

در میانه عمر بسیار باشد و اگر رب مثلثه ثالث نظر دارد در آخر

عمر بیش دوستان بسیار باشد اما اگر دلایل دوستان در بروج

منقلب باشند دوستان بسیار شوند اما زود منقطع گردند و

اگر در بروج ثابته باشند در دوستی وفادار باشند و اگر در

بروج ذو جسدین کار برهر وسط بود کم اعتماد باشند و زود بدل

دوند اما اگر قمر از دلیل دوستان افتد دوستان بسیار شوند

از عوام خلق و متغیر احوال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود

اما

اما اگر زحل یکی از دلیل دوستان افتد دوستانش در بخ کش باشند

و در دوستی پایدار باشند خاصه که در برج ثابت باشد فیما

کواکب دیگر همین است **نسخه صفحه دیگر** باشد اما **نوع**

اول در احکام بیت دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی

بروی و سهم دشمنان و صاحب وی و زحل وارباب مثلثات

این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل سعود باشند

قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان

و سلامتی و اگر بر خلاف این باشد حکم برعکس بود و اگر دلایل در اوتاد

بوند یا مایل الاوتاد بوند دلیل کثرت دشمنان باشد و احتراز ایشان

و شهرت و اگر در زایل و ساقط بوند حکم بر ضد افتد اما اگر این دلایل

بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع بعد از وقت مولود او دشمنان

بسیار باشد و از ایشان آزار یابد و اگر صاحب طالع بدین دلایل

ناظر بود مولود دشمن انگیزد و اگر صاحب طالع در این بیت

بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار باشد

و بدتر آن بود که بیت و بال یا هبوط او بود یا غریب بود و اگر

صاحب این بیت در طالع بود دشمنان بدست مولود گرفتار

شوند خاصه که طالع وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بعضا

[illegible]

این منحوس شود بدی رسد از دشمنان واگر مسعود شود نیکی رسد
واگر صاحب طالع بصاحب این بیت نحس شود مولود بدشمنان
ضرر رساند واگر نحسان درین بیت باشند مولود بسیار
دشمن بود با او بد اندیشند وخود از خود رنج ومشقت افتد
واز ایشان ایمن نباید بود واگر سعدان بوند دشمنان کمتر
باشند که از ایشان ضرری نرسد وتوقع نفع باشد بی
اختیار ایشان فرع دوم در [illegible] بودن صاحب ازدهم
درین بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان وبودن صاحب
این بیت در یازدهم دلیل دوستی کردن با دشمنان بود اما مولود
بین اگر کواکب مسعود ومقبول بود برغبت بود واگر نامقبول
ونحس باشد بضرورت باشد فرع سیم نظر دوستی میان
صاحب یازدهم وصاحب دوازدهم دلیل محبت میان دوستان
ودشمنان مولود بود پس اگر صاحب یازدهم بد بوند دوستی
از جانب دشمنان باشد واگر نظر عداوت بود حکم برعکس
باشد واین حکم بر صاحب هر بیتی همان وجه کند چنانکه اگر
این اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی ودشمنی با فرزندان
مولود کند بحسب نظر سعد ونحس فرع چهارم هر کوکب که در

بیت

بیت باشند بنگرند تا او صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم
دشمنی مولود شوند وآن دشمنان از منسوبات آن کواکب وبیت
او باشند مثلا صاحب پنجم درین خانه بود خویشان دشمن شوند
واگر آن کوکب زحل بود همان باشد وآنان که بزحل نسبت دارند
قیاس بروج وکواکب دیگر همین است فرع پنجم اگر بموضع اعدا
مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت رسد واگر سعدان بوند
مضرت نرسد واگر این دلایل در اوتاد باشند یا مایل الاوتاد
دشمنان بسیار بوند وقوی حال باشند ودر زایل ضعیف باشند
واز مولود دور افتند فرع ششم صاحب این بیت در هر خانه که
بود دشمنان از مزاج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانه دهم بود
پادشاه ودشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا صناعت قیاس
بروج دیگر همین است فرع هفتم اگر صاحب مستولی این خانه نحس
بوند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد واگر نحس [illegible]
بوند شقی ورنجیده باشند ورنج ومشقت از طبیعت آن
این کوکب نحس واگر در زوال یا هبوط بوند بد بخت باشند
ودر [illegible] مانند واگر در [illegible] دولت
باشند فرع هشتم در دلایل [illegible] دوستی ودشمنی از طالع

نزد حکام

دو شخص نگرند و اچنان باشد که اگر طالع دو مولود یکی برج بود
ان هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری افتد دشمن
ان باشد و اگر دو طالع مولود را صاحب یکی افتد با همدیگر دوست
باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود با همدیگر بنظر عداوت نگرند
میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اول تیجره چهارم راست
روشن **فرع نهم در حبس و قرض** اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع
در دوازدهم بود مولود محبوس ماند و در دست دشمنان افتد
و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم
سبب حبس و مال بود و قرض و اگر بصاحب دوازدهم منحوس شود
سبب کار پادشاه بود و صنعت عملهای اکابر و قیاس بر این کل
معین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال و متاع
مولود بسبب قرض دادن و دشمنان مستهلک شوند و اگر مسعود
باشد مال زیاده کرد از قرض دادن و معاش مولود از آنجا
حاصل اید پس اگر مریخ بد و ناظر بود یا دلیل در خانه مریخ بود
مال او بوجه حرام زیاده کرده و اگر حال با مشتری افتد از وجه
رخصت شریعت زیاده کرده و اگر این کوکب نحس شده باشد
و با نحس بود و سعدی بد و ناظر باشد مال حرام را بصورت

حلال

حلال کرد و اگر این نحس زحل باشد و او را در بیت حظ بود
یا بصاحب ثانی نگرد مولود مال از بیت دواب بدست آورد
برنج و سختی خاصه که نظر عداوت بود و مشقت بیش باشد
و راحت کمتر و اگر زحل مقبول بود در بیت ثانی و بیش
دخل و رنج کمتر باشد **فرع دهم در حکم چهارپایان** بودن زحل در بیت
بیت دلیل بودن دواب بارکش باشد و آنچه از وحوش
در قید آرند و مشتری دلیل بودن حیوانات شریف بود چون
گوسفند و آنچه در منسوبات او ذکر رفته است و بودن
مریخ دلیل نر باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره دلیل گاو و
خانگی و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر
آنگاه باشد که این برج بهیمی بود پس از این کواکب هر کدام در بیت
بیت بود یا صاحب او باشد و یا صاحب ثانی متصل بود وجه معاش
مولود از این حیوانات حاصل اید خاصه که ید و نسبت دارد
و اگر نظر مودت بود خیر و نفع بیشتر بود و حصول او آسان
تر باشد و برنج و بار خورده ای و اگر بنظر عداوت بود خلاف
این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی بود خیر بسیار زاید خاصه
که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر

حکم

باشد کار بهتر بود اما باقی ماندن مال را بنگرند بدین دلیلها که
در بروج ثابت بوند مال خود را نگاه دارد و اگر در بروج منقلب بود
خرج کند و بتلف دهد و اگر در بروج ذو جسدین بود کار بر توسط
بود و مولود گاه خدا باشد و خرج داننده کند وجه دیگر آنست
که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود و مایل الاوتاد دلیل توسط
حال و زایل الاوتاد دلیل نابودن مال و ساقط دلیل فقر و محنت
اما ماندن مال و ناماندن مال بکواکب سعد و نحس تعلق آرد
و راجع و مستقیم **فن پانزدهم** حکم ارباب مثلثات در هر بیت رفته
است پس هر کدام ازین قوی حال تر بوند اثر او بایام تربیت
او ظاهرتر باشد در سعادت اما اگر رب اول و دوم رب سوم
منحوس بوند و رب بیت سعود باشد احوال مولود از ابتدا
این بیت بر این نسق کرد از اول تا آخر در سعادت خاصه
که هر دو با هر سه بهم ناظر بودند و اگر منحوس بوند بر این نسق
بود در شقاوت اما راس در بیت مزاج مشتری دارد و
در دواب و مال او بیفزاید و از اعدا مضرت نرسد و اگر ذنب
باشد در دواب را از مرض خوف باشد و دشمنان را براندازد
و چهارپا زود معیوب شود **جزو پنجم** در نه شعبات

شعبه اول در کیفیت تسییرات شش اثنا **شعبه دوم** در اعمال
تسییرات چهار اثنا **شعبه سوم** در تسییرات عظم نه اثنا **شعبه
چهارم** در احکام مدبرات و قاسم شش اثنا **شعبه پنجم** در
احکام زمانها و صاحب دور و فردارات چهار اثنا **شعبه
ششم** در اعمال تسییرات و احکام مدبر و قاسم و احکام صفت زمانها
بر مولود و چگونگی عمل فردارات و امتحان ادوار و نمودن امثالها
از طالع خود و سالها گذشته و ذکر علم موسیقی در ختم کتاب **شعبه
اول در کیفیت تسییرات** شش اثنا **فن اول در اعمال تسییرات** اعمال تسییرات
دشوارترین عملهاست در علم نجوم و حرکت او و تصویر عمارت نه
حقیقی و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب داریم
گوییم رسیدن اثر دلیل اول است بدلیل ثانی بقوت تا از قوت آن
امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب وضع مثل موجودی که از
امتزاج دو عنصر وجود یابد و اما تسییرات بر سه نوع است **اول** تسییر
اعظم است که هر یک سال شمسی یک درجه مطلع بود و هر ماه
دو دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب پس از اول طالع
و هیلاج و سهام و کدخداه و دلایل اصلی ابتدا تسییر اعتبار
کنند تا احوال عمر معلوم شود از بیست اول بدلیلهای طالع و غیر

ثانی تسییر الهیلاج است که هر ایث سال شمسی سیزده برج رود و یک برج انتها
دوازده طالع رود و هر ماه دو درجه و بیست هشت دقیقه
و هر روز پنج دقیقه بتقریب رود پس برج انتها عبارت از
تسییر است و این را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال از وی
کنند ثالث تسییر اوسط است که هر ایث سال شمسی سیزده برج
رود یکبرج انتها و دوازده طالع و بهر ماه یکبرج و دو درجه
و سی دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تسییر شهوری
گویند و حکم هر ماه از وی کنند و این تسییر احد و لها سلینة [?] الله
و مادر زیج علاء او رداع [?] رابع تسییر اصغر است که از درجه برج انتها
دانند هر ماه سیزده درجه و کسری و هر روز سیزده برج و کسری
و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل سال
درجه برج انتها را مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز
از تسییر شهوری بر وی افزایند و بران درجه و همچنین حصه هر ماه
و روز را از تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال را اثبات
هر دو تسییر بدان درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در
برج که بعد از این برج انتها بود بر توالی مثال طالع میزان آ
بیست درجه و بیست دقیقه سال سیزدهم انتها بطالع رسید

بود

بود پس بیست درجه و دو دقیقه طالع حصه یکماه دو درجه و بیست
هشت دقیقه زیاده کردیم و هر روز پنج دقیقه از تسییر شهوری
بروی زیاده کردیم و حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر ماه
یکبرج دو درجه و سی دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه
از زمان تحویل سال هم بر درجه طالع افزودیم چون سیصد و شصت
و پنج روز و شش ساعت بگذشت این هر دو تسییر بعقرب رسید
بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه تسییر سنوی یکبرج رفته باشد
تسییر شهوری یکبرج انتها و دوازده خانه طالع بریده باشد و
بر کل دلائل اصلی و فرعی گذاشته و تسییر سنوی بر شعاعات کواکب اصلی
و اجرام سیاره و ثابته گذشته در همان یکبرج انتها اما عمل تسییر
یومی همین طریق است اما بسبب سرعت آن اهل روزگار را
کمتر بعمل آورند و گویند بروی چندان اعتماد نتوان کرد و حکم
تسییر یومی همین باشد اما سرعت وی اهل روزگار او را الحکم
در عمل دارند خامس آنست که او را هر روز پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثانیه دانند مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل
را بدین تسییر عمل کنند و تا تمام سال را دور کرده بود و بر جمله دلائل
اصلی و فرعی گذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسید

بسبب ۴

و دلیل بر صحت آنست که گفتیم در آن دو تسییر حصه ماه و سهم
اوان جدول حرکت وسط شمس و ایام آفتاب بر گیرند عودت
در وقت تحویل شمس قاطع و کواکب قاطع اجزا قطع کنند
و کواکب بود و قسمت اجزا و قرب ایشان است که در وقت
ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسان در درجه
طالع و شعاع تربیعات و مقابلات هر دو موضع آفتاب و شعاع
در تربیع و مقابله او و موضع ماه و عقده و ذنب و موضع
اگر نحس بود و شعاع تربیع و مقابله او و مرکز و تدی که در جهت
نحس افتاده بود و اول حد در نحسان و موضع سهم الموت و
درجه هشتم و شعاع موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و
سایر و مواضع ذوات الاذناب و درجات طلوع و درجات
غروب و درجات قرب کواکب ثابت انجمله قاطعند و سهمیان
اما فرعی آنست که بعد از ولادت واقع شود چون جزو قران نحسان
و جزوهای اجتماعات و استقبالات و طالع اهرات و جزو
مقارنات کواکب با نحسان و جزو احتراقات کواکب و جزو
کسوف و خسوف و درجه طالع هر دو موضع مدبر کسوفات و جزو
مناسبه جزئین با ذنب و در تربیع آفتاب و ماه و مقابله هر دو

در وقت

در وقت تحویل سال مولود و همچنین مواضع شعاعات هر دو
نحس اما کیمیاست قاطع ترین دلایل قطع طریق استخراج او
آنست که بروج بگیرند بعد از مریخ و زحل و از طالع بشمارند تا
بر خلاف این بروج بسیار گردد و آن دوازده است اول تسییر
تسییر هیلاج است بدان دلیلهای قاطع دوم رسیدن تسییر
کدخداه است بدان دلایل ثالث رسیدن تسییر جمله طالع
رابع رسیدن تسییر جمله طالع وقت خامس رسیدن تسییر
سایر است خامس رسیدن تسییر بقاع رابع است سادس رسیدن
تسییر انتهاست سابع رسیدن تسییر صاحب انتهات
ثامن تسییر جمله طالع تحویل است تاسع تسییر صاحب اوست
عاشر تسییر جمله هشتم است حادی عشر تسییر صاحب اوست
ثانی عشر تسییر سهم اولاست بطالع اصل پس اگر تسییر او تا از
ایشان یا بیشتر از دو دلایل خاصه هیلاج و کدخداه بمواضع
قاطع رسد از آنجمله نمودیم خوف قطع عمر مولود باشد خاصه
که در اصل هیلاج و کدخداه ضعیف افتاده بوند یا علت
کدخداه بتثلیث رسیده باشد یا بثلثان اما اگر سعدی
ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر بدین مواضع بابرج

انتها بجایگاه سعدی رسیده باشد از دوازده برج طالع خاصه
که در وتدی بود یا بموضع یکی از دو نیر رسیده باشد در اصل و سال
خداه و قوی حال باشد یا طالع تحویل سال مسعود افتاده بود و صاحب
او با سعدی در ازین سه طالع باشد یا ناظر بود خاصه از
اوتاد و نحوس ساقط بوند از هر سه طالع یا طالع اصل و در زمان
موانع مخوف با سعدی مستولی شده باشد بر هیلاج و کدخداه
یا بموضع هر دو بنوعی از انواع یا تسییر دلایل اصلی یا بتسییر تسییر
در حدود سعود باشد یا صاحب فردار و شریک او سعد بوند
دفع آن فساد کنند و مانع آن گردند و اثر آن بصلاحیت بازبرد
خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده باشد اما چون دلیل
دافع و مانع قوی باشد در آن وقت عارضه افتد که در خور
مناسب دلیل مفسد و تسییر از اعظم و اکبر و اوسط و نوع آن
مضرت مناسب دلیل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تسییر دلایل
اصل بموضع سعود رسد و برج انتها و سال خداه سعد بود
و طالع تحویل و صاحب او محمود و پاک باشد از نحوس دلیل خوشی
عیش باشد و صحت و سلامتی نفس و برتری بودن قوتهای
نفسانی و سعادت احوال او از خارجی و داخلی فرع چهارم در معرفت

تاثیر و سیر قول بطلمیوس آنست که بحد هر کوکب که برسد
آن درجه را درجه قسمت خوانند و صاحب حد را قاسم
از حدود مصریان و حکم آن تسییر خیر و شر از طبیعت قاسم بود
تا تسییر در حد او باشد و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی
بود در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی بود در
احوال عمرها و جزویات طالع و حکم هر سال از وی کنند و اثر تسییر اوسط
کمتر از اکبر بود در جزویات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و حکم
تسییر اصغر در روز باشد و اما شرایط آنست که بدرجه تسییر
بنگرند و قاسم سعد باشد حکم بر سعادت کنند و کیفیت عوارض
را از طبیعت او نگرند و بدانند حالات را از قوتهای فلکی
و عرضی در اصل و در وقت و بنگرند بهر برج تسییر که چه نسبت
دارد بطالع اصل و برج انتها و طالع تحویل و مناسب آن جهت
احکام کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده باشد احکام
بطریق تمزیج کنند اما در تسییر نوعی بر حکم بر سالخداه برج تسییر
باشد و چون تسییر بشعاع یا جرم کوکبی رسد در آن برج آن کوکب
مدبر باشد بر احوال آن برج و حکم از وی کنند تا وقتی که تسییر از
شعاع یا جرم او بگذرد و باز حکم بر سالخداه افتد بر چنانکه ها

منصف جرمین را در اتصالات نگاه دارند و چند تسییر او بجوف
نگاه دارند بنصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبها که گفته شد
بکار برند غرض چهارم در استخراج اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات اجزاء
ساعات کوکب بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجه عاشر
بود یا بر درجه رابع بفلک مستقیم اجزاء ساعات او پانزده باشد
راست و اگر بر درجه طالع بود یا سابع اجزاء ساعات او بحسب موضع
او بود اما اگر کوکبی میان عاشر و رابع افتاده فضل او بگیرند میان
پانزده درجه و اجزاء ساعت درجه آن کوکب آن را در [illegible] کنند
در ساعات بعد کوکب از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند
و تعدیل حاصل آید پس اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعت
کوکب و کوکب میان عاشر و طالع باشد یا رابع مقابل او تا تعدیل
را از پانزده کم کنند و اگر فضل اجزاء ساعات کواکب را بود تعدیل
بر پانزده درجه افزایند آنچه حاصل آید اجزاء ساعات کوکب
بود بحسب موضع او غرض ششم در مطارح کواکب مطرح شعاعات
بود و تسییرات آن مطرح سواد حالات در تثلیث و تسدیس
و مقابله معلوم است اما تسییر دوم بدرجات مطلق باشد
و از احوال و بدین بود بسبب عروض کواکب و جهت حل آنکه

ضرب

ضرب کنند اجزاء ساعات درجه آن کوکب را که خواهند در چهار
آنچه برآید از آن مطالع درجه آن کوکب بخط استوا من اول
الحمل کم کنند آنچه ماند قوس بگیرند از طالع خط استوا آنچه حاصل
آید موضع تسدیس ایسر کوکب باشد در نظر او و موضع تثلیث
ایمن بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم
کنند از مطالع کوکب و قوس باقی بگیرند بمطالع خط استوا موضع
تربیع ایسر حاصل آید و نظیر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء
ساعت را از سی آنچه ماند اجزاء ساعت کوکب بود پس ایمن حاصل
آید نظیر او تثلیث ایسر باشد درجه مقابله نظیر درجه او
باشد و اثبات را این عمل حاجت نبود چون او عرض ندارد غرض
دوم در بیان تسییرات جهات اثنا عشر غرض اول در معرفت دلائل اصطلاحات
تسییر هر کوکب بر دلیل که او را تسییر خواهند کرد اگر بر درجه طالع
بود و او را عرض باشد عمل بر درجه طلوع او باید کرد نه بر درجه
طالع و اگر بر درجه طالع و اگر بر درجه هفتم بود عمل بر درجه غروب
او باید کرد نه بر درجه سابع و اگر بر درجه عاشر یا رابع بود بر
درجه ممر او عمل باید کرد و اما اگر کوکب میان اوتاد افتاده
باشد بر درجه عمل کنند که در میان درجه ممر یا درجه طلوع یا

غرب او بود واعتبار نکنند درجه تقویم او را چنانکه جهال کنند
اما معتبر تسییر موضع مقدم را بود نه موضع ثانی را وان مقدم را ما
میخواهیم که اعتبار اقوال اول او طالع شود و ثانی انرا که بعد از وی طالع
گردد چنانکه درین صورت طالع افتاب را تسییر کنیم بر درجه غارب
چنانکه قول بطلمیوس است واما در حقیقت درجه غارب تسییر کرده
میشود موضع افتاب جهة انکه درجه غارب مقدم است در طلوع
بر درجه افتاب که حمل پیش از ثور طالع میشود اما چون دلیل
که تسییر کنند اگر بر کدخدا ان دلیل مرکز وتدی بود دلیل را اول بر [illegible]
برانند بر قاعده او بعد از ان چنانکه رفتار این مرکز بود [illegible]
و ما دیدیم در اعمال بعضی از معرفان این عمل که تسییر دقیقه
نوشته بوده اند

صورة طالع مولود [illegible] ۲۳ ربیع الاول سنه ۲۳ [illegible]

[illegible]	[illegible] المسیح	سنبله [illegible]
جدی	[illegible]	سرطان
حوت	حمل	[illegible]

فصل دوم در تسییر دلیل که مابین وتد سابع و عاشر باشد

چون خواهند تا دلیلی را که میان سابع و عاشر باشد بدرجه سابع
تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل ان است که شش برج بر مرکز غارب
زیاده کنند و مطالع او بگیرند بیابند و در حقیقت ان مطالع طالع
باشد و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند
و مطالع او بگیرند ساعات و او را ثانی گویند وان مطالع نظیر او بود
پس مقدم را از ثانی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود و هر
دقیقه شش روز بتقریب و سبب شش برج افزودن انست
که مطالع هر درجه از هر درجه از هر برج با مغارب او برابر است
چنانکه طالع میزانست پس هر درجه مطالع او با مطالع نظیره
در درجه حمل برابر است چنانکه هر درجه که از فلک البروج بر [illegible]
نظیر او فرو رود وان معدل النهار همچنین مثال طالع میزان

همچنین درجه [illegible] غارب حمل [illegible] آفتاب در نوره
همچنین [illegible] شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این [illegible]
مطالع او ببلد این [illegible] و این مطالع طالع بود که او را مقدم داشتند
با از شش برج بر موضع آفتاب زیاده کردیم شد [illegible] مطالع او ببلد
این [illegible] و این را تالی خوانند پس مقدم از تالی کم کردیم ماند
چندین [illegible] پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه
و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت شد خارج
این [illegible] و این ده ماه بود و بیست و چهار روز بتقریب یعنی
این مدت را بشر که غارب بموضع آفتاب خواهد رسید اگر
چه قول بطلمیوس چنان است اما خواست او در حقیقت چنین
است جهت آنکه این بر عکس عمل دیگر است عمل بجهت زیادت
نقصان عطیه اگر خواهی که حد او بعد از وقت ناظر باشد چیزی از
عطیه او نقصان کنند و این بقدر اجزاء ساعات آن نحس است یا
فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب
عمل انست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس ببلد کم کنند
اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را از اجزاء ساعات
درجه طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود

از طالع

از طالع نصف سدس بعد از تمام نقصان اجزاء نحس کم کنند
آنچه باقی ماند حصه نقصان آن نحس باشد از عطیت عمر او را
وضع کنند باقی عطیت معتدل ماند مثال درین صورت طالع
موضع زحل این [illegible] اجزاء ساعات او این [illegible] اگر زحل بر
درجه طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون
دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی
کم شود از حصه نقصان او چنانکه گفتیم مطالع طالع چندین
[illegible] مطالع زحل این [illegible] تفاضل این [illegible] بر اجزاء ساعات
درجه طالع که هست این [illegible] قسمت کردیم شد خارج این
[illegible] و این ساعات بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعت
نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست این [illegible]
کم کردیم و طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان اجزاء زحل
ضرب کنند و برده و از ده قسمت کنند که نصف سدس بعد است
آنچه خارج شود حصه نقصان باشد از نقصان اصلی زحل
کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد از او از تمام عطیه
کم کنند عطیت معتدل ماند چنانکه ساعات بعد هست
چندین [illegible] در نقصان اصلی زحل که هست چندین [illegible]

ضرب کردیم شد مضروب این ۰ ۲ ۱۲ ۹ ۳ این را بر دو ولازده قسمت
کردیم شد خارج این لح ان نقصان اوج زحل که هست این سط
کم کردیم باقی ماند این د این حصه نقصان زحلست بعد از تعدیل
او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل ماند این
لدیح واین مدت سی سال باشد و هفت ماه و چهارده روز بتقریب
و در زیاده کردن سعدان طریق همین است اگرچه ذکر آن در فتوحات
عمل در شصت صلاح و کرده اینجا صلاح ندیدیم یاد کردن بدین
وجه که مناسب است واگر لیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غایب
گیرند و باجزاء ساعات منظر که کب عمل کنند فرع چهارم در معرفت انتهاء تسییر
چون خواهند که بزبانی معلوم باشند که تسییر و سط بکجا رسیده است
طالع نهند و بعدد سالها تا مدت برج بر طالع افزایند اگر از دوازده زیاده
شود دوازده ازوی طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبدا
انتقال سال تا نصف واگر سالها ماه و روز بود حصه هر یک
از جدول برگیرند و با آن موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع
تسییر بود مثال طالع این د بر طالع چهارده سال فرض کنیم که
گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده سال تا مده
چهارده برج بر طالع زیاده کردیم و دوازده بیفکندیم ماند این ح

واین

واین موضع تسییر بود در مبدا سال تا نصف حصه دو ماه این
ز و حصه ده روز این مط مبلغ این دیو این را در موضع تسییر
در مبدا سال زیاده کردیم شد چنین د یو و این موضع تسییر باشد
در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و تسییر الیه معلوم پس
این عمل عکس اول باشد و چون خواهند تا بدانند که چند مدت
این تسییر از موضع رسد طالع وضع کنند از موضع تسییر الیه واگر
نتوانند دوره بیارند آنچه ماند هر برج را سالی بود و هر درجه
و بیست و هشت دقیقه ماهی و هر بح دقیقه یک روز چنانکه تقویم
آنچه جمع شود مدت رسیدن تسییر بود از درجه طالع بموضع معلوم
مثال طالع این یح موضع تسییر الیه این ا ه وضع کردیم طالع را تا
وقتی که دوره بیاوردیم ماند این از وی حصه ماه و سال
بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیست و هفت درجه
و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را ... ...
کشید از این حدود طالع بموضع آفتاب خواهد رسید فصل در معرفت
تسییر الیه نظر نه اثنا عشریه فرع در برکردن بر درجات سو خواهند که تسییر بدی
کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که او را عرض نباشد یا شعاع
واو در میان ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و آن مقدار

باشد وبگیرند مطالع آن دلیل هم بخط استوا وآن تالی بود پس
مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود وهر دقیقه
شش روز وآن مدت رسیدن تسییر مقدم بود بتالی اما
اگر تسییر کی از بیت دوم کنند بکوکبی که او را عرض نباشد اول
عرض او را بدانند ودرجه ممر او استخراج کنند ومطالع درجه
ممر بگیرند بخط استوا وآن تالی باشد مطالع وتد عاشر رابع
که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تسییر بود هر درجه سالی
هر دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مثال عاشر [illegible] مطالع
او بخط استوا این [illegible] این تالی باشد پس مقدم از تالی کم
کردیم ماند این [illegible] وآن مدت رسیدن تسییر عاشر است
بسهم السعادة وطریق مرکز رابع همین است [illegible]
درجه طالع [illegible] وچون خواهند که تسییر درجه کنند از بیت دوم
وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد از جهت اتساع مطالع
طالع بگیرند ببلد وآن مقدم باشد وبگیرند مطالع آن دلیل
ببلد وآن تالی باشد واگر کوکبی باشد که او را عرض باشد اول
عرض او بدانند درجه طلوع او استخراج کنند ومطالع درجه
طلوع او بگیرند ببلد وآن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند

آنچه ماند هر درجه سالی بود وهر دقیقه شش روز چنانکه
گفته‌ایم اما تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد
یعنی مطالع طالع وآن مقدم باشد ومطالع نظیر دلیل دیگر
که تسییر بدو میرانند هم بگیرند ببلد وآن تالی بود واز پیش گفته‌ایم
که شش برج بر مطالع دلیل افزایند آنگاه مطالع او بگیرند ودر
معنی هر دو یکی است واگر مسیر الیه عرض بود درجه غروب او را
استخراج کنند ومطالع نظیر آن ببلد بگیرند درجه غروب تالی با
مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر ماند [illegible] استخراج
ساعات بعد دلیل [illegible] پیش از آنکه تقریر مطلوب کنیم مقدمه گفته
میشود وآن چنان است که معلوم است بتحقیق که در ربعی از
ارباع معدل النهار شش ساعت معوجه طالع میشود وطلوع
ارباع فلک البروج بشرط آنکه باشد بعلت عروض بلدان پس
چون اجزاء دلیل را که مقدم گفته‌ایم تسییر خواهند کرد واگر مثل اجزاء
وتدی بود یعنی برجای آن وتد باشد تسییر او چنان کنند که در
اوتاد گفته شد اما اگر مقدم از وتد دور افتاده بود ابتدا
واجب کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد وجهه آنکه گفته‌ایم
که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود یا کوکبی بر حقیقت آن وتد باشد

اجزاء ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون فرض کردیم که
گذشته است لازم آید که اجزاء ساعات او متفاوت کرده بود نسبت
معوجه از وتد تا دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد از وی
هم معلوم نشود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد
و نسبت او بشش و معرفت نسبت اجزا ساعات او بحسب عرض تا بدین
دو نسبت مطالع دلیل که او را دلیل خوانیم معتدل شود در هر ربع
که باشد و مطالع تالی که سیر الهیلاج است هم معتدل کرده بدان ساعات
بعد مقدم از وتد اما تسمیت می باید در این و آن چنان است که اگر
مطالع مقدم را با ساعات بعد از وتد معتدل کنند بعلت دوری او از
وتد و تفاوت اجزاء ساعات هر دو جزء واجب کند مطالع تالی را
بدان ساعات بعد مقدم معتدل کردن چون بعد تالی از آن وتد
زیاده از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسا
باشد میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم اما از روی قیاس
چنان اینست که نسبت ساعات بعد تالی هم بشش معلوم کنیم و نسبت
اجزاء ساعات او تا درجه طالع تالی را بدان نسبتها معتدل کنیم و این
چنین است اما دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار درجه
را بسیلان برده از ده قسمت کنند باقی اجزاء ساعات نظیر او ما نیز چون

این مقدمات معلوم شد و خواهند که ساعات بعد دلیل از وتدی بدانند
که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد تا دلیل بدرجات
مطالع و اجزاء ساعات او استخراج کنند و آن بعد را بدین اجزاء
ساعات قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد
و البته او کمتر از شش باید که باشد چنانکه اگر دلیل از وتد عاشر
در گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا من اول الحمل و مطالع عاشر
هم بخط استوا از وی کم کنند آنچه بماند بعد او بود از وتد عاشر و چون
آن بعد را از نود کم کنند باقی بعد ماند از دلیل و تد طالع بدانند
بعد از وتد عاشر تا دلیل چون این ساعات بعد را از شش کم کنند
ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل ما بین رابع و سابع
افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی
بعد دلیل ما بین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط
استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وتد رابع از اجزاء
ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود
از وتد رابع اما اگر دلیل و سابع ما بین طالع و رابع افتاده بود
مطالع طالع ببلد از مطالع دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود
تا وتد طالع او را بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت

ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین سابع و عاشر
افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع بگیرد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر
دلیل کم کنند باقی بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع فرع چهارم در تبیین
دلیل که مابین عاشر و طالع افتاده بود بدلیلی که هم در فرع دوم
گفته شده است که هادی لیلی که تفسیر می‌کنیم مقدم مینوازیم و مسیر الیه
تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و تالی هم در فرع
باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل بگیرند میان هر دو
مطالع و از اده ساعات مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع
خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند
و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیاده کنند تا
در دو حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین مطالع تالی بگیرند
بخط استوا و بلد او و تفاضل بیابند هم در ساعات بعد مقدم از وتد
عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل شود تعدیل بود
پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل
مطالع بلد را باشد تعدیل بر مطالع خط استوا زیاده کنند تا در هر دو
حال مطالع بخط استوا معدل گردد پس مطالع معدل مقدم بخط استوا

از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند باقی که ماند هر درجه ساعتی
حساب کنند و هر درجه را شش دقیقه یعنی این مدت را از مقدم
بتالی رسد و این علی تقدیر جزو معلوم است بجزو معلوم فرع پنجم در تبیین
دلیلی که مابین رابع و سابع افتاده باشد دلیل ا.م اگر مقدم میان رابع و
سابع افتاده بود و تالی نیز میان رابع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم
بخط استوا و بلد و تفاضل مابین هر دو مطالع را در ساعت بعد مقدم
از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر
فضل مطالع نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل
مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر نظیر مطالع نظیر خط استوا افزایند
تا مطالع خط استوا معدل شود باز مطالع نظیر تالی بخط و بلد
بگیرند و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر
شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر
تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و بر وی زیاده کنند اگر فضل
مطالع بلد را بود مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند باقی درجات
استوا بود فرع ششم در تبیین دلیلی که مابین وتد طالع و رابع بود و دلیل دیگر
هم در فرع دوم اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم در فرع
رابع بود بگیرند مطالع طالع بلد و خط استوا و تفاضل هر دو را

در مرع ربع بود

در ساعات بعد مقدم از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل
حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد برابر بود بر مطالع خط استوا تعدیل از وی
کم کنند و اگر فضل بر مطالع خط استوا را بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند
تا مطالع بلد معتدل گردد و با مطالع ثانی همین عمل کنند پس مطالع معتدل
مقدم بلد از مطالع ثانی کم کنند و باقی درجات مدت تسییر باشد

فصل ششم در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده بود بدانکه

اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند بر بلد
و خط استوا و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد سابع
ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع
نظیر بلد برابر بود تعدیل از وی کم کنند و الا بر وی افزایند تا مطالع
نظیر مقدم بلد معتدل شود و با مطالع نظیر ثانی بلد همین عمل کنند
پس مطالع نظیر معتدل مقدم بلد از مطالع نظیر ثانی بلد کم کنند
باقی درجات تسییر باشد

فصل هفتم در تسییر السنین عمل که پیش از این کردیم تسییر
معلوم بود بجزو معلوم و این تسییر بجزو معلوم بود است بجزو مجهول
و جمله عمل آنست که اگر تسییر طالع کنند یا دلیلی که بر حقیقت وتد باشد
در مولود روزگار گذشته بعد در هر یک سال یک درجه بر مطالع طالع زیاده
کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجه طالع بود و اگر سالها و ماه و روز

بود

بود حصه هر یک بران افزایند و آن را مطالع معتدل خوانند و قوس او
بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر بجزو طالع تا موضع تسییرات دلیل حاصل
آید پس صاحب حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت
قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر موضع تسییر بجزو
غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر مولود سالهای گذشته
باشد و خواهند که در وقتی که تا موضع تسییر درجه طالع بر آن سال
سالها آمده گذشته را بر مطالع طالع زیاده کنند و اگر سالهای
و روز را بود حصه هر یک را بر آنجا افزایند تا مطالع معتدل باشد
قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر معلوم شود و نظیر او موضع
تسییر بجزو غارب باشد اما همین مطالع معتدل را قوس کنند در
مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر غارب باشد
اما همین حاصل آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس
احکام و هر یکی از قاسم کنند و حکم دلیلی که بر اوتاد افتاده باشد
همین است

فصل نهم در تسییر دلیلی که ما بین الاوتاد افتاده بود بجزو

بدانکه عمل شبیه تر این است و آن چنان است که ما هر دلیل را که
ما بین دو وتد است بجزو معلوم تسییر کنیم واجب است مطالع
معتدل کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش رفته اینجا

این عمل حاجت است بانت چون سیر از جزو معلوم را فرو نشود
واما از روی قیاس انست که معدل کردن مطالع جهت بعد او
ست از وتد نه جهت سیر الهیلاج بیع اوست و ذکر رفته است
که تعدیل مطالع مقدم نبت ساعات بعد او بود از وتد و عدد
اجزاء ساعات او بحسب موضع و این هر دو علت اینجا موجود است
پس واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از
وتد اگر سیر الهیلاج مجهول است گو مباش چون مطالع دلیل معدله
کنند سیر او بحسب ربع اول کنند چنانکه هر جای اعتبوده ایم روشن

شعبه [illegible] در احکام [illegible] تمام [illegible] اول در احکام مدبر [illegible]

در قواسیم

در پیش گفته ایم که مدبران کواکب باشند که نیر شعاع با جرم
او رسد و حکم آن برج از آن مدبر کنند تا صاحب جرم شعاع او
یا جرم او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل مسعود بود و او را
طالع خطی باشد یا در موضع شعاع خود یا جرم خود دلیل کند بر
سعادت حال خونهای و روحانی مولود و صحت بدن و دوری
بودن از مکروهات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت
المال خطی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و معاونت
هر کس و یاری مندی او در کارها و اگر در بیت السلطان خطی

دارد

دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و قبول شغل
و عمل ملک و پیش رفتن صناعات و روی در کارها و قوت جاه
و رفعت باشد و شهرت در شهر و ناحیه و سعادت حال مادر
بدین بیت تعلق دارد و اگر در بیت سابع خطی دارد دلیل مناکحی
بود و سعادت حال مادر و اجنبه بدین بیت تعلق دارد و اگر در بیت
سابع خطی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت حال زنان بود و
فقدان و اشیاء ان و مولود که بدان موضع تعلق دارد و اگر در
رابع خطی دارد دلیل نیکی املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جاها
و خوشی عیش در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و
عاقبت کارها و قیاس هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر نحس
باشد یا در وقت نحس بود حکم بر عکس افتد هر جای و فساد
که افتد از طبیعت ان نحس باشد و بترسد از مضرت او اگر نحس
یا منحوس بکسوف و خسوف و مانند این اما اگر مدبر نحس منحوس
شده یا صاحب دوازدهم باشد یا در دوازدهم بود دلیل بر تنگی
باشد و غلبه دشمنان و درماندن بحبس و قید و فساد و نوا
ماندن از قرض و اگر مدبر نحس یا منحوس صاحب ششم بود یا در ششم
باشد دلیل بیماری بود و کاهلی اندام و دشواری حرکت و نقصان

اشتهای خاصه در ایام کهولت و پیری و اسیری و مکروه رسد از
بندگان و خدمتکار و مردم فرومایه مثال است که اگر مدبر زهره بود
و منحوس شده در اصل و یا در وقت پس مضرت از بسیار خوردن طعام
و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب و مانند این و اگر زهره
بمریخ منحوس بود مضرت از فسق و فجور باشد و لواطه و طلب حرام
و راندن شهوت پلید و خیانت با زنان و خواهران و مادران و
ضرب و قید و جراحتها از ماده صفراوی و خصومتها و مکروه
از ترکان و لشکریان و مردم مفسد و دروغ گوی و مانند این
و اگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت زنان پیر بود و زشتان
و تنگی معاش و سختی و تهمت و فضیحت شدن بکارها ناستوده
و بند و زندان و دستتنگی و فقر و رنجوری از ماده برودت
و مکروه از مشایخ و بندگان و خدمتکاران و زنان پیر و مانند
این اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس بود بمریخ در اصل یا در
وقت پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین باشد و گوشتهای صید
گوشت شکار و طلب مال حرام برخصت شرعی و سالوسی و مرائات
و دروغ و نفاق و زرق و سوگند خوردن و مکروه رسد از علما
و قاضیان و رنجوری بود از سبب حرارت و رسیدن جراحتها از …

واگر

واگر بزحل منحوس باشد مضرت از دعواهای کهن باشد شرعی
و کارهای قدیم با رئیسان و اصل … و بندگان و خدمتکاران
و مکروه رسد از مشایخ و درویشان و زاهدان با ریا … و مردم
منافق و اندرون دار و بیماریها بود از سبب فکر و
اندیشه و معاملات اما از جنس و شر مدبر تا وقتی بود که نیر …
او باشد یا با جرم او بود چنانکه یاد کردیم اما اگر مدبر عطارد بود
با هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد و نحس یا در بیت هر کدام
کوکب که باشد فعل او کند از ان … اما بالذات سعد
بود دلیل قوت رای و تدبیر بود و ساختن معاملات و بسیاری
بیع و شری و کتابت کردن و آموختن علم و صحبت داشتن با ارباب
قلم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتب
و نامه و اگر منحوس باشد دلیل کندی طبع باشد و ضعف رای
و تدبیر و کید و مکر ساختن و دروغ گفتن بسیار و هذیان
و لجاج و مکروه رسد از جور و جفا مردم فرومایه و ساقط
شدن بسبب تهمت و افترا و نفاق کردن ایشان ولی حاجت گفتن
اما وجه دیگر آنست که مدبر در هر جهت که باشد چون نحس شود
در وقت تدبیر فساد و مضرت بموضع او رسد و بصاحب طالع

طبیعت ان نفس و منسوبات او و از نسبت نفس بطالع مثال طالع ثور
باشد و زهره در یازدهم بحوت محدی بود در دوی و زحل در نهم بسنبله
و زهره در مقابل مولود را از دوستان که دل بسته بود بجمال ا
خاصه که زنان شریف باشند و اصل نسبت مکروه رسد یا چنین کیا زا
مضرت رسد از بزرگان مولود یا از صغر مولود یا از دین مولود
و ان قوم مردم حکیم بوند یا از خادمان قدیم و مشایخ و دهاقین یا
یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود بسبب فساد شوم
با عشق یا طرب یا اخبار بد و مولود را از بخور دری بد بلی ایل از ماده بلغم
یا از طرب یا از عشق از سوداهای فاسد و اصل درین مثال آنست
که زهره صاحب طالع و منسوبست در یازدهم است در شرف خود در حد
در بیت نهم طالع و او صاحب نهم و دهم است چون تفکر رود معلوم شود
که ما ازین مثال چه خواستیم و چون امتزاج دادیم اما اگر دلایل
بیعدی سعود شود حاکم بر سعادت باشد از طبیعت ان سعد
و موضع و بیت او و ان سعادت مناسب ان سعد باشد یا طالع
که اگر ان سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال باشد سعادت مالی
دهد و اگر در خانه نهم باشد مال از وجه هدیه دهد یا از کد خریده
یا از طرب و این تمزیج دقیق است و در عبارت چندان معنی نیفتد

تامل

تامل نیکو واجب باید داشت و موضع مدبر و نظرهای قبول و رد
و مودت و عداوت را اعتبار کرد بحسب قاسم نوع دوم در احکام
نیر اعظم اول نفس مدبر کنند مبشور که در نوع اول یاد کرده ایم که
نیر اعظم جهة راندن هلاج و کدخداه است و او تاد اس بعضی و
انچه دلایل اصلی است بمواضع سعود و نحوس و دلایل قاطع تا از انها
استدلال کنند بقا و فنا موالید و سعادت و شقاوت او را
پس چون نیر الایام بمواضع مخوف رسد از انچه گفته بودیم و دلیل
قطع عمر باشد از طبیعت ان قاطع و موضع او و نسبت سیر الیه
با طالع اصل و تحویل و برج انتها و حکم کلیات اعمار بدین اصول باشد
و حکم کلیات سعادت و نحوست و قوتهای ظاهری و باطنی اما اگر
نیر اوتاد یا نیر نیرین یا نیر خارج هر دو یا نیر دلیل دیگر که در
برج وتدی اشاره بود یا ما بین الوتدین باشد بموضع نحس رسد
دلیل فساد مزاج بود و موضع نحس و موضع سیر الیه اما اگر نیر
دلایل که گفته ایم بموضع سعدی رسد استدلال کنند بسعادت
حال ان قوتها که گفتیم و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادت
داخلی و خارجی اما اگر نیر بعضی از ان دلایل بسعود و بعضی بنحوس
رسد حکم بغلبه و قوت دلیل کنند میان مانع و معطی بفکرت تام

و ذهن صافی پس ما بین دو یار کرد و بحسب قاسم مقرونا از اجتماعا
کنند اما اگر قاسم درجات نیرات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه
در اصل مسعود بوده دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادت تمام
مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد خاصه منحوس بحسب
حکم او برشد افتد اما اگر موضع تسیر جد طالع مشتری باشد دلیل
کند بر پاکی مولود و راستی و امانتداری و مشغول بودن بطاعات
و خیرات و رغبت کردن بامور اخرتی و طلب مال و توانگری و تحصیل
علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و نفاق و رزق
بوجه احسن و مجالست با وزرا و ائمه و قضات و مردم متقی
و معروف گشتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسهای
کبود و عالمانه و اعتدال مزاج مایل بحرارت و سلامت قوتها
و صحت بدن و همه احوال مناسب سال عمر باشد و این اصل را نکو
اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام و اگر قاسم زهره بود
دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب و شیرین و طلب
شهوت و صحبت خوبان و اسباب طرب و لعب و معاشرت با زنان
و کودکان و جستن موانست با اصوات و الحان و هزل و بوهای خوش
و پوشیدن لباسهای سفید و نیکو و لطیف و نازک و ساختن

زینت

زینت و اعتدال مزاج مایل برطوبت و صحت بدن و تندرستی و اگر
قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام و کسالت و تعویق کارها
و دشواری حرکات بسبب سال عمر و دلیل کند بر سختی و فقر و تنگی
معیشت و حبس و حار و کم حیثی و طمع داشت و نومید تر بستن و کشیدن
ظلم و جور از مردم فرومایه و دون و پریشانی خاطر و افتادن در رنج
و بیم و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهنه و بی قیمت
و خوردن غذاهای بد و کثیف و ناگوارنده و شوم و موانست
جستن با مردم جاهل و عمر ضایع کردن و مایل شدن مزاج ببرودت
و پدید آمدن امراض مزمنه و بند و حبس و اگر قاسم مریخ باشد
دلیل کند بر تندی و تیزی و شتابزدگی و عیاری و سرکشی و
دلیری و شجاعت و گرانی کاری و ظفر جستن و بیرون آمدن از ... بکو
شدن در آزار خلق و ناخشنودن بر زیردستان و خشم
و تلف کردن مال و بطال و اختلاط جستن با ارباب سلاح و دزدان
و راهزنان و عیاران و بی باکان و حرب و خصومت کردن و
کار بستن انواع سلاحها و مشغول شدن در امور لشکری و پیش
گرفتن فسق و فجور و ریختن خون حیوانات و پوشیدن لباسهای
سرخ و جامهها حرب و میل مزاج بصفرا و یبوست و خوردنها و بوی

مناسب سال عمر و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و
تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن کتبها
و الصحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و منجم و عالم و حکیم و میل کند بعلوم
و تجارت و بیع و شرای غلامان و مصنوعها و دلیل دل خوشیها بود از دوستان
و تابعان و وکیلان و سفرها و دل خوشی و خوش زبانی و لطیفه گفتن
و رغبت نماید بشعر و مدیح و سطح و ساختن نفایس و نقاشی و لعب
و لباسهای ملون پوشیدن و عاصفه داشتن و مزاج او مایل شود بمزاج
عطارد و در جمله قسمت تسییر قسم طالع و طالع اگر تسییر طالع قاسم
مشتری باشد دلیل کند بر زیادتی اسباب و املاک و سرای و آبادان
کردن جایها و مساجد و عمارت خیر و صوامع خانها و مدارس و
خانقاه و نیکی جواب امور و ساکن شدن در مقامهای عالی و جایهای
پاک و خوش و افزون مال خاصه صد فون و نیکی از ارتفاعات و طلب
و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و قوت عمر و
و اختلاط او با علما و قضاه و افزون سعادت از بزرگان و معارف
شاهی و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم و احسان و بیرون
آوردن نام نیک و میل کند بصحبت اهل طرب و خاتونان و عادات
و لذات و رغبت نماید بطعامهای و شرابها و غذاهای خوش و لطیف و

شمیمات

و شهرت یابد و شیرین اخلاق و حسن سیرت و اخلاق پسندیده و
عمارت باغ و بوستان و سرابه و حوض خانه و ابنیه و روان و جایها
با نزهت و دلیل سعادت احوال پدران و مادران باشد و نیکی دخل
و ارتفاعات و انواع میوها و کشتزارها و شیرینیها و اغذیه بفعل شاید
و اگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر انتقال و سفر از مسکن مألوف و دوستان
از شهر خویش و از وطن بوطن و مشتاق شدن از پدران و مادران و دلیل
انقلاب احوال ایشان بود و بیماری و موت ایشان و میل کند بخرابی
و مرمت جایها و خرابیها و عمارت کهنه خانه و زاویه و رباط و کاروانسرای
و نیکی یابد از ارتفاعات خاصه از حیوانات و شدت بیند از کار و صحبت
و خلاف بندگان و دوستان و یاران و طلب عزلت دارد و عاجز و
کاهل باشد و ترش روی و فرو دستی و بیچارگی و در مقامها ساکن
شود که راضی نبود در آن جایها و عاقبت از پیش تا حدی که کار خود
بزیان برد و اگر مریخ قاسم باشد دلیل کند بر خرابی خانمان و پریشانی
اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان
و ترکان و کرخیان و خوف از بند و زندان و ضرب و قتل و مایل شود
بشر و فتنه و قتل و عوانی و راه زدن و دزدی و خیانت و خلاف
و مکر و حیلت و دروغ گفتن و از پدران و مادران و مستولی شدن

جایها خوف برین جماعت و قصد ایشان و دلیل سوختن
جایها باشد و پیدا ازی کردن و بعاقبت شدن در کارهای
ان جهانی و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر نقاشی خانها
و بادخانها و جایهای باشکوه در هم پیوسته و کوشکها و سقاها
و خان و رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و شری املاک و عمارت
کردن و بزرگ شدن بر سر اصحاب حرفه و صناعت و رای اهل
انزوا و انتقال از وطن بتجارت و بیاعی و وکیلی و نیابت و دوستی
با اهل دیوان و متصرفان و عمال و اهل فضل و دبیران و رغبت او در
مساحت و بنائی و دلیل قوت تدبیرها پدران و مادران بود
قسم چهارم در احکام دویل اگر بود تقارب قاسم مشتری بود دلیل
کند بر امن و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالحه جستن
این قوم و دلیل تندرستی مولود بود و صحت نفس و خوشی عیش
و نیکی رای و تدبیر و مصیب بودن در وعده و سخنان و صلاح حال
اهل بیت باشد و یافتن منفعت از شرکا و اهل و عیال و فرزندان
این طایفه بدو و بالا دستی و چستی و سلطنت کردن ایشان
و افتادن کارهای شرعی و دعویها و رسیدن مال و توانگری بسیار
بمال بی‌رنج برخورد و بسیاری ساختن معاملات و وادیها

بیع و شری ملک و بودن فرزندان خاصه پسران و بسیاری عقد
نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب باشد و کم شدن و دزدیدن
و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت و فخر و شرف از قبل آن
و شرکات و خادمان و یافتن شهرت تمام و نام نیک و معروف از کار
این قوم و افزونی محبت با اهل بیت و دوستی کردن با اختلاط
و زنان و عشق و راندن شهوت و یافتن فرزندان و لذات و عقد
نکاح و تزویج و شرکت و حصول جفت خوب صورت و لطیف
طبع و بسیاری فرح از روی زنان و بمراد ایشان رفتن و تسلط
ایشان و طرب و شادمانی کردن و افتادن سفرها با خیر و نفع
یافتن خاصه از اهل و عیال و نیکی شرکت و مناکحت و زیاده
شدن دوستان و فرزندان خاصه دختران و رایها صایب
و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت
و یافتن لذات از زندگانی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر شدت
و کدورت میان خصمان و رسیدن ضرر و زیان و خوف از
دعویها کهن و ناسازکاری و بدخویی اهل بیت و انباز و ظهور
خیانت ایشان و افتادن بغربت و رنج و مشقت و تنگدستی ایشان
و بیماری یا موت اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق

ودلیل توانگری بود از مال زنان و باشد که ماموران و خصمان
شود از خوف مولود لیم بود از بیماری و مرض او سودا مایل
وضعف قوت شهوانی ونشاط باشد و بدی مشاکت و خرکت
خوف موت آرد و اهل بیت با خصمان متصل کنند و صلت و کید
کنند و بدی بیند از فعل خود و بد باشد سفر و معامله و اگر
تاسع مریخ باشد دلیل خیانت زن و انباز بود و افتادن خصومت
خصمان نو پدید آید و نشاید در خوفت امانت نهادن و راز
گفتن و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن و دوستی با شکوان
و نکال داشتن و دلیل ساختن اهل بیت باشد با غیری و ادعا
خصومت و فتنه رفتن او و چیزی دزدیدن با مردم و ادعای
قصد کردن و خیانت اندیشیدن و باشد که خطائی برو دست
مولود رود یا خوفی و اندیشه را خطا کند و تدبیرهای ناصواب
و بد و قتال و خصومت کننده شود و زنان بروی غضب نشیند
و او بدی و فحش و راندن شهوت پلید و لواطه مشهور شود
و خود را در فتنها اندازد از بد ذاتی و بد اعتقادی در دین و
مذهب و اگر تاسع عطارد باشد دلیل کند بر بسیاری سعی و شرف و عاقله
کردن و افتادن بعزت تجارت و اموختن علم از طب و نجوم و احکام

ودلیل

ودلیل قوت رای و تدبیر بود در صنعت و مؤدب کردن و صنع
و حیله ساز ودلیل قوت فراست باشد و شناختن مزاج مردم
و مایل شود بعلم آنها و امرش و اگر نکاح کند زنی زیرک فاضل بدست
افتد و عاقله و گویا و کدبانو و زبان آور و مولود بسیار متهم
شود و در حق مردم بد گوید و دوربانی کند با او خاصه زن
و انباز و بروی نفاق غلبه کند و او را سبب زبان خصومتها
افتد و مال او بطراری برند و بزرق و فسون و او را بنوشتن
تعویذ و مکر و حیله در قید آرند [illegible]
اگر بموضع تسیرتها عاشر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل و
اعمال الخیر و پیش آمدن کارهای خیر و نیک و بانفع بود و دوستی
کارها و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف و ملک
و میل بامور آخرت و کارهای دینی و طلب صحبت ملوک و
وزرا و حجاب و نواب و ائمه و قضاة و راندن حکم بوده
افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن با نزرکانها
با مولود و عود کردن شفقت و توانگر شدن و شهوت یافتن
بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد و علما و رغبت
کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار

و ناموس کردن و نفاق و دلیل سعادت احوال مادر بود و پدر یا
و صحت و سلامتی او و حرص مولود بمال و منال و جاه و منزلت
و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر میل بزنان و جامه زرکشی و معطری و امور
مطربان و زینت سازی و بیع و شرای بوده و انواع پیرایه
حلیها و ملازمت خاتونان و خادمها و جوانان و معامله با این صنف
مردم و افزونی جاه و منزلت و خرمی از کثرت اسباب طرب و پیش
رفتن امور و زدن مزامیر و اوتار و منشی بودن شدن جامع
و یافتن منفعت از طبقات مردم زاهد و از زنان و مردم خوب
صورت و نیکو سیرت و لطیف طبع و تازه روی و دلیل دیدن
سعادتها بود و لذتها و نشاط و خوشی زندگانی و تلطف با مادر
و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و بجماع میل
بهر چه از لذات جهانی باشد و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند
بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان بسبب کارها که در
گذشته و ربعهای دیرینه و تعویق و افتادن از حشم [illegible]
و از شغل و عمل و منزلت و حرمت و درهم و طرس ماندن [illegible]
عمال و معزول شدن از کارها و شغلهای دیرینه و در بستن [illegible]
کارهای درشت و سخت و خوفناک و رسانیدن شدت [illegible]

و نمودن

و نمودن ظلم و جور و خونریز کردن بکارها و شوریدن و افتادن از بلندیها
و خوف از جایگاه تاریک و صحراهای هولناک و مشغول شدن
بکار زراعت و عمارتها و آبادانیها و بناهای خراب و توانگر
شدن و شهرت یافتن بعث و خوف موت مادر بود یا بیماری
و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت
سلطان و امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی
و جستن حرب و مکر و خدیعت و خصومت و کارها با خوف و بیم
باشد از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن
خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف دیوانی و هر چه
که بکشند زود بدو باز گردد و سبب هلاک و قتل او شود و هم
از افتادن در آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاح
و کاربستن آن و دلیل دزدی بود و یار شدن با دزدان و
زندان و مادر او را خوف باشد از قتل یا بیماری و اگر قاسم
عطارد باشد دلیل کند بر طلب صحبت سلطان و اکابر از کتاب
و فضل و شعر و [illegible] و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن شغل
و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای دیوان
یا صناعت بسبب کتابت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلیل [illegible]

در شهرها و ناحیه و دلیل توانگری و تصرف جایها و چیزها
باشد که بازرگانی کند و بیابانی بیع و شری قافلهای نفیس
بزرگ ده و رغبت کند باختلاط امرا با عقل و غیر وا اهل هنر و فضل
اما حکم زحل آنست که اگر آفتاب در اصل یا در [illegible] بطالع
یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بمودت زیاده کند طلب صحبت ملوک
و توانگری و ثبوت و جاه و دولت و قوت عقل نظری و پیش آمدن
بکار خیر و مصالح این جهانی و نیک رایی و رسانیدن به نیکی
و قوت عمل از شرع باشد اما اگر عدو بود یا قاسم نحس باشد و
آفتاب ناظر بود بعداوت از خوف او کم کنند و مانع شغل
او شود اما اگر این احوال قمر را باشد بمودت همچنان اثرها
کند اما کمتر از آفتاب و زیاده کند قوت عمل ملک و
کارهای این جهانی از پیش رود و بزرگی یابد بر عوام الناس
و اقربا و اثر او مثل اثر زهره باشد اما اگر عدو بود یا قاسم نحس بود
قمر بکاهد از خوف او و بقدر قوت و قبولیت نظر اما اگر
نظر بر بعداوت بود مضرت رسد و فساد مزاج باشد
چنانکه یاد کرده ایم در ثمره دوم از شعبه اول و اگر محترق باشد
خوف موت بود خاصه که نظر عداوت همچنان باشد اما حکم

استیلا

استیلاء کواکب یا بودن ایشان در اوتاد خاصه در عین وتد معین
باشد و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف
بخت او مناسب سال عمر او و قبول و رد دلیل و قاسم و احوال
هر یک ثمره نهم در مزج قاسم با دلایل اصل بوقت احکام مسایل

فایده

شرط درین صنعت آنست که بوقت احکام بنگرند بقاسم تا در اصل
قوی بوده است بقدر قوت بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف
بود اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت
زیاده کند از آنچه گفتیم و از شقاوت بکاهد و اگر ضعیف
بوده است از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در
سعادت و شقاوت قاسم را با دلایل طالع در اصل نسبت
در صدد بدان طریق که بنگرند تا قاسم و برج تحویل با طالع اصل
چه نسبت است یعنی قاسم صاحب بیت چندم است از
طالع و برج تحویل بر چندم و قاسم در موضع تحویل چه هیچ حظی
دیگر دارد یا این برج او را جایگاه بدایت و یا غایت شهادت
و قوت و رد او احکام نهند و در امتزاج قاسم با دلایل اصل
و اتصالات و انصرافات بنگرند و قبول و رد و هر یک را در
موضع خود در اصل و در وقت و همچنانکه شرایط اعتبار

سیر کواکب حالات هر یک را اعتبار است که هر یک بوقتی دوری تمام کنند و در دوازده خانهٔ طالع پس واجب باشد سیر کواکب و مقابلات و نظرها هر یک را با قانون امتزاج دادن و هیچ طرفی را اضاع نکند و بر حد رسیدن بقدر قوت و احکام و دلیلها قوی تر نمایند که آثار آن ظاهرتر بود مثال او در شد از طالع خود و دلیلها حالاتی که بسا احلیها کاشف شده بود درین فقیر پیش از تحصیل صنعت و بعد از آن بر سر تسییرات و سیر کواکب و غیر آن و تقریر واقعات اشارات هر نوع چیزی تا اثر آن در سوء خود سازند بوقت احکام و قیاس کنند از اغتباط آن چنانست در طالع میزان که طوفان از پیش نموده ایم که چون تسییر بیت عاشر که هست ح ع ط در اوسط سال هفدهم باول اسد رسید در حد مشتری و تسییر بیت رابع نظیر او باول دلو در حد عطارد و درین وقت مشتری راجع جوزا بود و ساوی بسرطان داشت که بیت شرف اوست و عطارد نظر آن او بود و زحل و جز ادامه پس این بنده از روی ارادت به بندگی شیخ الشیوخ سلطان الشریعة و الطریقة جلیس القدس الارضین سیف الملة و الدین ابو المعالی سعید بن مطهر الباخرزی قدس الله روحه پیوست و در اصل مشتری صاحب بیت نهم که دلیل

علامت و انتقال و مشتری منصرف از قران زحل و متصل بتربیع قمر در اصل و تسدیس زهره از خانهٔ نهم که جای و فرح و طربهاست و عطارد از جوزا که خانهٔ اصل است و زهره بتسدیس زهره و تثلیث زحل و مشتری پس بدین اسباب بنده را بعلم موسیقی اشتغالی افتاده بود و از هر نوع بود و شعری گفته میشد و چون مشتری قاسم و تد عاشر گشت و درین حال قوی حال تر شد نیز علم شعر و موسیقی سبب شد تا این فقیر مخدوم آن حضرت قبولیت یافت و بوظایف روایت شاهای او در مجالس وعظ از قول شعرا بهد و چیزی از گفته خود مشغول شد و گفتن قول و غزل و ترانه در و نشانده در خلوت بدست گرفت و از جهت آنکه زحل در نجم قوت ذاتی و عرضی داشت و صاحب شرف طالع و هر دو سعد با او ساوی بودند قبولیت زیاده میشد و در هر هفته می افزود چون شهرتی حاصل گشت انواع هدایا می رسید اما بسبب آنکه قمر صاحب برج تسییر عاشر است و منصرف از زحل و متصل بتربیع مشتری و در بیت هشتم که بیت اسد و است و خانه او اسد دلیل قمر و ذنب در اسد خوف از جانب دوستان حسد و ضعف و نفاق پدید آمد و بسی خود را رسید از ایشان و قصدها کردند تا وقت

منکوب شدند و نکبت بردند و دائما سبب ذنب در بیت چهارم طالع
افتاب از طالع دوستان این فقیر حسود و منافق افتادند و چون
ذنب در طالع ایشان افتد فسادها میکردند و در اخر بدیشان
راجع میشد و مخالف شدند و قصد کردند و در عاقبت دیدند
انچه سزاوار بودند و بعد از بیت هرم و سنی که چنان کند خواهد
دید انچه سزاوار باشد اما در ان وقت نیز تسییر تا طالع باخر
طالع رسیده بود بموضع مریخ و بعد او و تسییر تا غارب نظیر او
در حمل بعد زحل بطالع در امد و زحمت و قربهای او رسیدند
و زحمتی حرق شد بغرا الله افتاد و انتها طالع ثور بود بعد از ان
سفر چنین کرد و قوت گرفت بسبب ان زحل بعلم بدرو خویش که
او بجانب ترکستان و خطای رفته بود بطریق تجارت پس بعد
از شهر بخارا روی بدان جانب نهاد و در دیار در صحبت و در خدمت
صاحب قرانان زمرم بود و او در اصل بحمل بوده که برج مشتری است
و در سیوت بموضع خود رسید و چون در اصل زحمتم از زحل
منصرف بوده است و عاقبت دیدار رسیدن بشهر سمرقند
رسید بخدمت مشایخ و عزیزان رفت از اجله شیخ نور حسام
الدین نام قدس الله روحه بنده الی کوشه ترتیب کرد و او بحوالی

حوالی

خدمت پادشاهان اسلام کرده بود و نظرها یافته بود و جوینده روزی
در خانقاه جدا از علم سلاح اموختی و مبارزت پیش بنده را
خدمت او علم تیر و کمان و ناوک انداختن و هنر سپر و شمشیر و نیزه را
سوار انداختن و پیاده کاندر انواع جنگها و در هاونها و طریق کشتی
گرفتن و سپر داشتن و دست بیرون کردن و پای پیش نهادن
و انچه بمبارزت تعلق دارد حاصل گشت و در بنده چون لیتی
هست بحمد الله دلیری که از جمیع خصم تحاشی نکند و در جوانی
ان قوی تر بود پس ان بزرگ که از ایشان مشاهده کرد و فرزند نداشت
داشت برکات فرمودی که انواع کاربستن سلاحها از تو بدید می
اید ترک این شیوه بکن و جهت اوان بود که بنده را بشاهد قبول
کنند اما در ان وقت تسییر راس طالع در عقرب بود بجمل مریخ
و مریخ در عاشر طالع اصل این اثرها کرد اما سبب انکه راجع بوده
است در اصل و ضعیف بر علم سلاح ثبات نه افتاده بعد از
مدتی مدید بشهر خجند رفته شد و در ان وقت مشتری بطالع
امده بود پس بعض شهر و خانقاه و زاویه که رسیده شد
ساکنان ان مقام و عزیزان عنان بگرفتند و هر تنها خلق را
پسندیده کردند و قصد ان میکردند که چون در ان شاید بخدی

در کردن تقدیر کنند چون بشهر تاش رسید که سرحد ترکستانست در محرم
او بنده ترنیجی دوست نام او را بابا حاجی و چنین گفتند اهل آن زمین
که عمر او صد و بیست سالست و پسری شش ساله داشت از کنیزکی
هندی عبدالله نام و پسری دیگر نوزده ساله محمود نام بنده
در حضور او چیزی گفت او قدری حلوا بزبان پاره در دهان
بنده نهاد حاضران گفتند با بار ولایت بخشید تا طالع شیرین
گردانید در دلها تا بدان و فراخ روزی و بنده خبر کرده بود بعضی
خطای را پیش ما را تا او چه فرماید بعد از دادن لقمهٔ حلوا گفت
باز کرد که کار تو اینجا گشاید که عزم داری برو و حسب فرمان
زبان خوش خود و خوش گوی و میکرد عجایب بخشش چو سته
کار چنین بود فقیر را و عمر در مجلس ملوک و اکابر و سلاطین والملوک
و وزرا گذاشت و در محافل مشایخ و ائمه و صحبت فضلا و حکما
و این اندک بضاعتها سبب گشت و انواع نعمتهای لطیف و
لباسهای ظریف و جاه و حرمت حاصل بود و تعیش بسیار از
میرفت بحمد الله والمنه اما چون بودن مریخ در طالع بسیار
مال حاصل گشت که صاحب بیت و دهات و باغات از دیت
که رایج است و بمراد دل و جمعیت یاران و دوستان خرج شد
و بعضی

و بعضی وقت در خاطر نه افتاد که مال جمع کرده شود تا بدین
روز بود و نه درویش بوده و بنده و نامراد فی الحال است
که در بعضی شهرها نرسید که فقیر برسید در زمین فرغانه و دیار
در صحبت بودند مشایخ و عزیزان بشتها کرده و خلعتها
پوشانیدند و نظر عاطر بودند و آن زمین فرغانه قبولیت
ببرج ثور و تیر و ثور غارب بجوز رسید و خاتم زهره چنان
اثرها میکرد و چون آفتاب در قوت است جاه و حرمت بود در
زمین سند راوان بلاد را آنچه صفت توان کردن مگر
بهشت از انواع نعمتها و آب روان و فراخی معاش و بلندیها
دره گشاده و مردم خوب دوست و امیرزاده و کریم طبع و معاشر
و سلاطین باشد و چون قران مشتری و زحل شد بود در جدی طالع
و زحل صاحب غربت طالعات چند آنکه صفت توان کردن
روزگار خوش میگذشت و جهه تعیش آماده می بود و این
شیوه سماع دوست چنین نازش نبود و طریق جوال و بلا نبو — شیدن
و تراشیدن ریش و ابرو تمام نشد و سماع را مشایخ آن بلاد
مباح نمیداشتند اما باوازه که روا داشتند قبول کردند
و بعضی ازان چون روا داشته بودند جوانان در رویها

نکرد و مجموعه‌ای از ابیات طریفه که مقبول شیخ بود نگاشته بود اما
چون قران علویین در میزان شد و زهره در میزان شد و مریخ
در میزان بود و مستعلی زحل و کواکب دیگر در میزان الاوج
که در جدی بود و ذکر این قران و تأثیرات او در کتاب احکام
قران کرده‌ام که منکوفان در آن قران عروج کرده پس علم
دلایل قران و قوت زهره و عطارد و [illegible] و شعر [illegible]
شد و عام گشت و بسبب این علم بنده را در آن ولایتها
قبولیتی پدید آمد و معرفت حاصل گشت و صحبت ملوک
و سلاطین و اکابر و معارف میسر گشت و بسبب نظر زهره
و عطارد در اصل بعضی وقتی چیزی تصنیف کرده میشد
از قول و ترانه و زخما نیوا می افتاده و میرسید اما
چون تسیر درجه رابع بجرم زحل رسید وقتی که عطارد بقران
زحل رفت در طالع با جماعت حکما اختلاط افتاد و در آن
دیار مقدم ایشان پیری بود بدیع الدین نام رحمه الله بنده
را گفت استعداد داری چیزی از علوم ریاضی بیاموز
از هر نوع بحث می او را دیدم و ملح حکما میگفت و [illegible]
اگرچه غرض او محبت بنده بود اما نظر [illegible] شفقت [illegible]

پس

پس از ایشان او معرفت تقویم در ادراک روز کار حاصل شد
و مدخل بحث کردند و چیزی از احکام و حسابها معلوم گشت
از مبدا و معاد پس بعد از گذشتن قریب [illegible] سال که زحل
بقوس آمده بود و انتها بطالع رسیده و زحل راجع در قوس
شد عطارد را با زهره در جوزا که بیت نهم است از طالع
هوس بازگشتن در سر افتاد بجانب بخارا و جوزا مشرف
تشرفات و تام بود و تسیر [illegible] در طالع بقران زحل
پیوست را بخارا رسید بانواع و [illegible] و بعضی کتابها
و دوستان از [illegible] رسید پس روی بسوی مولد و منشأ او
شد چون بنده بحضرت شیخ رسید و دست بوس او حاصل
فرمود که پیش بازنرفتی [illegible] حواب آمد که
[illegible] نگذاشت شیخ بسند بد و نظرها فرمود و گفت [illegible]
و خلق و زبان وی [illegible] و قبول [illegible] و بنده
خدمت روز اول مشغول گشت و شرایط و ظایف بندگی بجا
آورد و حاسدان برکار شدند و قصدها کردند و در عاقبت
کشته و بنده تأهل ساخت و فرزندان شدند و چون در [illegible]
طالع صحیح کوکب بقوت زاید زحل و عطارد [illegible] و نیم ناظر [illegible]

قبول و تعمیر نداشت بخلاف ایشان در بنده ظاهر گشت و رغبت بعلم
شعر و صنعت تنجیم بیشتر و تمام تر است در تحصیل او ایستاده شدم و
شب و روز بخدمت استادان متبحر میرفت و بعضی را سمع چیزی
می آموخت برغبت و در آن وقت یاران و متعصبان و اعدای
شیخ گفتندی که این علم چه لایق فقیه و شاعر بود و ترا اعتقاد
چه ثابت است و استادان این ضعیف فرمودندی که تو را
این علم مادری و شعر گفتن همچنین و چون بنده آشنا شده بود
با این علم میدانست که سخن استادان حق است و عمر بدین مشغول
میکرد تا چون تاریخ هجرت بششصد و پنجاه و [illegible] رسید شب
یکشنبه بیست و چهارم ذی القعده وقت نماز خفتن شیخ والد
عالی کرد قدس الله روحه و هفت روز رنجور بود [illegible]
تعبیر و صد هزار انوی بعد شکسته دل و پریشان [illegible]
و سرگردان شدند و در آن سال خلاف افتاد میان
پادشاهان مغول و حربها واقع شد و قتل و غارت و اسیر کردن
و لایتها را بسر زیاد گران شهر بخارا تا حدود خطای و بارها
شیخ فرمودی که چون قدم ما از این میان برود و عزیزان ما
اگر موجوده اهیں گشتی و باطراف عالم پراکنده گشته [illegible] خاطر

نیابند و چنین است چون اصحاب شیخ بدین فراق مبتلا شدند
آنان که غریب و سبکبار بودند سفر اختیار کردند و هر که را اهل
و گران بود مضطر ساکن شد تا غارت بزرگ در شهر
و خوف ماندند چنانکه چیزی از آن هلکو امات در سنه [illegible]
وقت وفات شیخ بسال عمر بنده در سی و شش بود و تیر
عاشر و رابع و سابع مجدود مریخ بودند و تیر در طالع در عقرب
هیلاج هر و زحل در حمل و مشتری در ثور [illegible] تثلیث زحل
چون تیر تی شده بود بنده را در این علم و حوادث دست بالا
کرده روز بروز فسادی ظاهر میشد و دیگران فساد [illegible]
و در احکام کلیات تقویمهای هر سال و همچنین احکام
مولودها و آن جمله است میرفت اکابر و جمله ترتیبها
و اهل روزگار باوری به بنده داده بودند و تقویمها
بحضرت پادشاها وقت میبردند و بولایتها میرسیده و بنده
نیز احتیاط کردی بقدر وسع و در تحصیل و مطالعه می
افزود اما سبب آنکه طالع میزان است در حق عطارد و
عطارد در نهم و زحل در نهم و مریخ در طالع پیوسته در
خاطر سفری بود بجانب غریب تا زیارت حرمین شریفین

حل

نوبت زمان زیست از اول سال چهل و دوم بمریخ رسید از غایت
سفر قوت کرفت بسبب بودن مریخ در طالع اما متغیر شد جمله
بازخانه و مان و فرزندان و چند کرت بنده متعهد شد
بعزم خراسان با رفقوی سانح میشد یا شفاعت مردم جاه
بود از دور و نزدیک وان بود که ولایتها و عزلها
در خاطر قرار نمی افتاد اما با موانع جان نبود چون بر سر
عاشر و رابع و سابع مریخ قاسم شده بود و مریخ در نوبت
خود برکند بندها ایلیا را از مسکن اصلی بسبب غارت و آب
شدن و زحل در این وقت در سنبله بود که دوازدهم است و
مغل او در این بیت پریشان کردن است و آواره کردن مولود
و سرعت ماست بنده ده ساله هم میزان طالع او بیست کنار
اسیر کشت و سه کرت خواستند تا بنده را شهید کنند چون
در جد طالع در محل زهره بود و در جد طالع هیلاج است و
زهره که خداوند بیت نقل [illegible] نقصان بسلامت بکذشت اما
بسبب طالع و مثلثات او که عربی اند و دلایل در بروج غربی
و در نوبت مریخ بطالع بود و راجع و زحل در سنبله سفر بقلة
از قبالة بجانب غرب افتاد بطالع زنده و طالع بجا احوت است

بعضت

بعضت در جد و مریخ در نوبت در مرکز هشتم در میزان و
مشتری در جدی و زهره بالو در احتراق و زحل در سنبله
و قمر نقل کرده نحوست اما صنوبر در صحاف عطارد بالو هم الطالع
و مشتری و عطارد و زهره و آفتاب در عقل ذنب و انتهای طالع
او بمیزان رسید و چون همه دلایل بد شده بود یکبارگی بنا
و خراب شد فی الحال چون بعراق رسید بنده و زحل بطالع
ان فرزندان در سیاه کوه حاصل کشت یعنی اکابر و نکارو
تاریخ در جیلان که چهل مسکن بنده تا بسفر حجاز رود و با
در کوشه نشیند که استغفار کرده و کفته خود کند دو زمان
دست عند [illegible] و در این وقت سال شصت و چهار رسید
این است مثال در کلیات احوال اما شرح جزویات در وسع نا
انه علی کل شیء قدیر اما تعدادین شعبه آنست که کل دلایل
را از کواکب و مراکز بیوت و سهام تا سر اختلاط اشند هر سال
که طالع تحویل کنند و بروج انتها باشند تا معلوم شود که تقسیم
کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت
نحوست مدلول از انجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را
با طالع چنانکه نموده اما سکلی نسبت طالع ستوی و شهور را

و نیز طالع تحویل بعود و نحوس و شعاعات هر یک از اعیان و تیر حکم آن سال و شهور و ایام او کنند و نیک تامل کنند که این نیرات با دلایل اصل موافقند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست بر مقتضی پس اگر نیر اعظم از حد سعد بحد نحس نقل کند اگر طالع عز نکند مضرت رساند از طبیعت آن موضع که در وی بود و آن سال حال بر دار دو اما اگر نیر کبری از حد سعد بحد نحس کند در فساد او ماهها باشد و اگر نیر شهور یا نیر طالع تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند زحمت او در روزها بود و اما اگر این نیرات از حد و دخانها حد و سعدان نقل کنند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت کرم دوان جاری بصحت و از غم بشادی و مانند این و کیفیت مناسب طبیعت نیر و موضع او قاسم بود و مناسب موضع قاسم و غیر او با طالع و الله اعلم فصل نهم در زمانها و ساعتها و آن چهار اغلب فرد اول در حکم زمانها حکم یونان احکام نجوم برا بر و اشارات کفتند و اهل بابل از آن بر موز خبر داده اند و اهل فارس و هند شرح آن اجمال کرده اند و از آنجمله یکی زمانها مولودات و این عمل بجای آن بیان کنند و فرد ان مفرد خوانند و اصل این عمل بر طبیعت اشاب بها

که صد و

که صد و بست سال است و انصار بصفت کوکب قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت تا مدت چهار سال و قسم عطارد ده سال و قسم زهره هشت سال و قسم آفتاب نوزده سال و قسم مریخ پانزده سال و قسم مشتری دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او بنیکو حال و با دولت و سعادت بود مناسب کوکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر به مولود در نشو و افزایش بود هر لحظه از حالی بحالی کرم رد چنانکه قمر و غذاها او همه تر باشد و میل او بچیزها الی بود چون انواع میوهها و لبنیات و امثال این بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده قوت وی بترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در وی موثر باشد و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتها اعمال و دانستن ادب و علم و نیک و بد و بعد از چهارده سال زهره مستولی کردد تا تمامی بست و دو سال پس آغاز کند در مولود حرکت منی و شهوت و از

فهم دوم

بردن بنعمت وطلب لذات وخوردن وپوشیدن وفریفتن مردم و فریفته
شدن وانچه تصرفات حیوانست وبعاقبتی کردن بعد از بیست
ودو سال واکر افتاب مستولی کردد تا تمام چهل ویکسال مزاج مولود
قوت کیرد واستیلا جوید وقوت بچیزها واز هزل ولعب روی بجد
وصیانت آرد ومیل کند بخیرات وامور انجهانی وترحم وکرم مشتمل
کیرد وبخشایش کند وسعی طلب نام دارد بعد از چهل ویکسال
تا تمام پنجاه وشش سال مریخ مستولی کردد واغاز کند بپلنکی
قوت بخل وحرص وسخت کوشیدن ودرشتی کردن واز اخلاقی
وکسب مال ومعاش ونفع واندیشه کردن بسیار در امور واکاه
شدن بضعف قوتهای بدنی وحواس وپوشیده داشتن اسرار و
عاقبت اندیشی وکمی شهوت ولذات بعد از پنجاه وشش سال تا تمام
شد شصت وهشت سال مشتری مستولی کردد وطلب نام نیک دارد
وجهد در کارهای دینی کند وفرو ماندن کردن از کارها [illegible]
کردن وکمتر کشیدن رنج ومشقت در کار دنیاوی وخودرا مستعد
امور پسندیده کردانیدن وخیرات وطاعات را پیش برد بعد از
شصت هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی کردد وپدید اید کسل
وفتور در حرکات در وی وشهوت ولذات اندک ومزاج سرد کردد

اندکی

اندکی وبیکی خواب بود واز مردم ملول شود وتنهایی جوید و از
جهان روی بدان جهان ارد واسان بغایت رسد وسخت
کش ملول شود وچاره طلب مثال انست که بعد از چهار سال پدر
او را بدبستان فرستادن تا دو قرآن بیاموخت وتربیتها یافت
از استادان واز والدین ودر ده سال بمکتب رفته شد اما چه
رغبت باشعار بود خط از دست نکو بیرون نیامد وبدان در علم
استیفا واشتن در دور مقبول بتجارت مشغول شد وترک ان
کرد وچند کرت بخراسان وهرمز رفت این کرت متوجه ترکستان
کشت چون سالی بدو از ده رسید وبدر ماوراء النهر رسید در بخارا فتنه
محمود تارابی افتاد که دعوی پادشاهی کرد ومردم بسیار با او یار شدند
وچهار روز برداشت آن دولت تا او را کشتند مقتول بکشت و در آن وقت
قرآن خمسین بود در سرطان بین اصل بخارا را از شهر بیرون اوردند
وخواستند که قتل وغارت کنند واسیر برند اما بسبب عنایت
محمود یلواج خوارزمی که وزیر حضرت قاان کریم بود بخارا خلاص
امد مردم را از ان بلا ودرین واقعه مذکورست بشرح در
تاریخ جهانکشای که خواجه علاء الدین صاحب دیوان ساخته
است در بغداد ودران روزها نیز بضاعت دنیاوی فرستاد

بودند و خاطر والده ازین بود بسبب فلانات و بعد از آن والده
اندیشه کرد که منجمان گفته‌اند که در طالع این پسر آنست
که او بسیار سفرها کند برضا و بی‌رضا خاصه جانب مغرب
و او عاقبت فرزند عظیم بوده و با پدر و مادر او را انتسابی میر اسمعیل
سامانی میرفت که امیر ماوراءالنهر و خراسان بوده است
و معین خلیفه عهد بود او از ترکان ولایت غور بوده
و اصل پدر بنده بمضراب خوارزمی بود که معین ابومسلم
مروزی بوده در برانداختن دولت مروانیان چنانکه معروف
است و او را مضراب جهانگیر خوانده‌اند در آن عهد و او از غصه
در عاب است که سرحد خوارزم است از طرف بخارا و او در
همان خاک آسوده است و چهارده پشت پدر بنده تا مضراب
پسر بر پسر غرض آنست که والده با والد خود و خویش قبیله
مشورت برد و گفت که چون منجمان گفته‌اند که این بچه
سفر بسیار کند و او دیده بوده است بدان زندگی قتل و
حرب و غارت و اسیر کردن حشر مغول و نقل واقعه محمود
تارابی بدید رای او بدان قرار گرفت که هیچ حرفتی بدانسته
موزه دوزی نباشد تا بهر جا که رود در ابادانی و خرابی

ضایع

ضایع نماند چون پدر او را فرمود انچه صواب بینند آن کنند
بدین رای بنده را بموزه دوختن فرستاد پیش خویشی از خود
پدر و آن استاد مردی مقری بود خوش آواز پیش خدمت شیخ
فرستاده بنده را موزه دوزی می‌آموخت و بنده علم اصوات و
الحان حاصل میکرد و او را پسند بوده می‌افتاد و معروفست
که اهل خوارزم در علم موسیقی نیکو شناسنده و آن طبیعت
ایشان را چنانکه در ماوراءالنهر علم فقه و تفسیر و احادیث چون
استاد و استعداد بنده بلند بود در موسیقی و از هر نوعی چیزی
یاد گرفته شد وقتی فرصتی طلب کردم و بخدمت شیخ عرضه
داشت که پسر فلان مرید طبع نیکو و آواز خوش دارد و چیزها
بسیار یاد گرفته است فرمود که حاضرش کن که پدر او مرید
دیرینه ماست وقتی که در خوارزم بودیم بعهد سلطان محمد
چون این سخن بگوش والده رسید این اشرف روزگار
خود شمرد و گفت با استاد که پدر او امروز تویی انچه صلاح
اوست بکن و در آن وقت بنده در سال هفده بودی اول
گفته شده است چون سال به بیست و دو رسید مستولی
آفتاب شد خدمت ملوک و اکابر شرکت و بسیار بود

۷

پیدا شد ندو شمرتی بدید آمد تا چهل و یکسال در ورود احوال زیادتی بود
چون بعد از آن مریخ مستولی شد با امرا و لشکریان معرفت افتاد و خوف
در میان عزا خوف دیده شد و عزت پادشاهی طلب داشتند اما
بسبب ضعف مریخ در اصل خوف او در لطیفه در خاطر افتاد که
این طلب کند و در این وقت بسیار رنگها دیدند و قحط و مصادره
بسیار و ظلم و خرابی در آن بلاد و هم بسبب مریخ است که هر چند این
نقار خود را بصبوری و حسن ادب و سیرت نیک و مهارت در
صنعت به پیشگاه عزت بزرگان میرساند باز در بارگاه دولت ما
می پسندد بشوی طمع مال الامر بهو سله محتاج ماند و قناعت کرد
تا ملالت نباشد و عاقبت تا احتیاج باقی باشد این ملالت باشد
هر چند معلوم است که نشاید چنین منت پاره سفالی گوهر علوی
را چون خاک در پای خواری انداختن اما چون کم سعادتی است
از روی مالی سر بر خط قضا نهاده می سازم و احوال این
صفت بود تا پنجاه و شش سال بگذشت مستولی مشتری شد بعد
وزرا و خواجگان معرفت افتاد و چون صاحب تشمت است در حکم
مغضوب شد ماتم فرزندان افتاد و بیمار بیماری صعب بیدا آمد
در پنجاه رسید و مادر در زمین عراق کشید اگر عمر وفا کند بعد از

شصت

شصت و هشت سال در نوبت زحل کار بنکوتر شود بسبب دو
نحس ما والا کر بعادت اجل روی نماید خلاص یا شد از صد هزار خواری
مذلی و احتیاج و اندوه روزگار و دوستان جفا کار که حقیقت
شد که دولت و نعمت دنیا جوانیست و محنت و ذلت دنیا پیری
نظم سرم زعیات محنت اکنون خویش و زمره روی دیرو بر اکنون
خویش قسم دوم در قسمت فرادارات در طالع مردی اشیایست
و شیلی قسم اصل این عمل بر هفتاد سال نحس نهاده اند بدان طریق
که قسمت کرده اند هفتاد را بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را
ده سالست و قمر را نه سالست و زحل را یازده سالست و مشتری
را دوازده سالست و مریخ را هفت سالست و زهره را هشت سال
و عطارد را سیزده سالست پس اگر طالع مردی باشد از وقت ولادت
تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت
کوکب قسمت کنند هر کوکب را یکسال و پنجماه و چهار روز و هفت
ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها
تربیت کند بعد از این مدت شریک آفتاب زهره شود و هم او
تربیت کند تا نصیب عطارد نیز تمام کند بعد از عطارد شریک
قمر شود بعد قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شرکت مریخ ده سال

وزارت انشا تمام شود بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره رسد و
وهشت سال اورا برهفت قسمت کرده اند هر یک را یکسال و
وبیت ویکروز و ده ساعت نصیب افتاد از اول سال یازده
بالکوبر نصیب خود زهره تنها تربیت کند بعد از آن شرکت
زهره عطارد شود وهریو تربیت کنند بعد از آن شرکت زهره
قمر شود بعد از قمر زحل وبا مشتری وبا مریخ وبا انشا فرداریت
زهره با شاب تمام شود بعد از زهره فرداریت بعطارد رسد

نوبت ...

چون نوبت او با شرکان تمام شود نوبت بقمر رسد برهمین قیاس
تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه
سال صاحب فرداریت قمر باشد وچون نه را بر هفت کوکب قسمت کنی
نصیب هر یکی سالی رسد وسه ماه و دو روز ده و نوبت ولیکن
ابتدا آن مدت قمر تنها تربیت کند بعد از آن مدت زحل شریک
شود وهریو تربیت کنند وبعد از آن مشتری شریک شود وبا مریخ
وبا انشاب وزهره وشرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر بعد از
نه سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شرکان تمام
نوبت بمشتری رسد باز مریخ با شرکان تا هفتاد سال بعطارد
تمام شود و ما جدولی نهادیم و مدت فرداریت هر کوکب را برهفت

قسمت ...

قسمت کرده و نصیب هر یک از روی نهاده تا وقت عمل احتیاج
نشود بقسمت کردن

الکواکب					زحل	قمر	شمس
سنین	ه	ه	ه	ط	—	ه	٦
سالها	—	—	—	—	—	—	—
ماهها	ه	—	ل	م	ه	ی	ی
روزها	٦	ح	م	ق	ل	ج	ی
ساعات	٦	ل	ج	ح	ل	[illegible]	[illegible]

پس ازین کواکب هر کدام قوی حال بوده باشند در اصل چون نوبت
فرداریت با شرکت بدو رسد سعادت دهد از طبیعت خود و شرکت
مناسب بیت خویش با طالع واگر ضعیف بوده باشد اثری نکند اما
اگر صاحب فرداریت قوی بود و شریک او هم قوی بود بوقت شرکت ایشان
سعادت بیفزاید از طبیعت خود واگر شریک ضعیف بوده باشد
چیزی زیاده نکند واین مثال آنست در طالع میزان که از
اول سال نوبت صاحب فرداریت عطارد باشد وعطارد قوی
حال بوده است و زهره بتثلیث زحل تمامی سفرها افتاد
مجلس مت بلده که زحل دلیل بود است و دلیل طرب و فرحات از

بروی خاص وچون سال بیت باخر رسید شرکت عطارد
قمر شد سفر پیش امد ودران سفرها بازرگان مجالست ایشان
که قمر صاحب عاشرست از سبب طالع چون سال بیت ودوم
رسید شرکت عطارد بزحل شد با جماعت حکما صحبت افتاد وعلم
نجوم دروسط سال بیت وچهارم شرکت عطارد بمشتری شد
امور دینی مراجعت بوده شد ودر اخر سال باز گشت شد ودر
اوایل سال بیت وششم شرکت عطارد بمریخ شد تا حال مرض
شد وبنده را دعوی مالی افتاد با شخصی که پدر بنده بدو
او داده بود بقرض قله هفصد دینار وان دعوی پیش امرای
عهد افتاد وبسبب ضعف مریخ ان حاصل نیامد واین جماعت
[illegible] بخراسان برفتند ودر اوایل سال بیت وهفت شرکت
عطارد با افتاب شد با ملوک ومعارف معرفت زیاده گشت
بسبب این علم وکار بیان او وبا استادان عشرتها وطربها در
میان افتاد وزنان وجوانان بسیار تفرج نمودند واین تمام
باشد اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است
یک سال اول بعد از ولادت وصاحب دور سال دوم ان کوکب که
ثانی او هست ثالث صاحب طالع بود وسال سیم بر همین قیاس

تا سال

تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب طالع بود وسال پانزدهم
تا چند انکه عمر باشد دور میکنند برین ترتیب است اما نزدیک
اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود وصاحب ان
دور صاحب [illegible] وسال دوم کوکبی شود که صاحب ساعت
دوم بود از ولادت برهان ترتیب که گفته شد پس هر کدام
کوکب که قوی حال بوند در نوبت دور احوال مولود نیکو باشد
مناسب طبیعت ان کوکب چنانکه بارها یاد کرده ایم فی تقسیم
علوم [illegible] علوم بر دو قسم است نقلی وعقلی انچه نقلی است علوم
شرایع است وان صد وسیزده است ومابدانها ایمان داریم و
انچه عقلی است سه قسم است طبیعی وریاضی والهی وبعضی گویند
چهار است وعلم منطق معیار روانشناست که بدو دلایل وبراهین
وقوانین دیگر علم را راست شود وثانیه علم طبیعی حفظ صحت
است ودفع علت وعلم ریاضی الملاح [illegible] است
وقاعده علم الهی نیل امانت وسعادت دو جهان وبازهر یکی
ازین علوم بر چندین اقسام است وعلم موسیقی یک قسم است
از اقسام ریاضی واین لفظ موسیقی لفظ یونانست وعلم
موسیقی بهر جنس منسوب است که علم نجوم را ونازل است وعبارت

از این علم دانستن مناسبت آوازهاست و مقام و مخرج هر یک
پس او ماده بود و مناسبت اصوات و معرفت مناسبت اجزا
بهندسه و حساب باشد و حساب چندی بود و چندی
بر دو قسم باشد اول دو هم پیوسته که آن را متصل خوانند و
آن سه نوع خط و سطح و جسم و فرقست میان جسم و ذات
جسم آن چنانست که اگر پاره‌ای موم را گاهی دراز کنند و گاهی
گرد جسمیت او بیک حال باقی ماند و مقدار او تغییر پذیرد پس
مقدار جسم ذات جسم بود و اما قسم دوم را که منفصل گویند
یک نوع است و آن عدد باشد پس در حقیقت کم منفصل شمار بود
و شمار از جمع شدن وحدتها بود پس واحد بر دو نوع بود
مجازی و حقیقی مجازی چون اجرام علوی و اجسام بسیط است
که هر یک را اشراک و اجزا توان تصور کردن اما واحد حقیقی
ذات باری تبارک و تعالی بود که کثرت و قلت بر وی جایز نباشد
اما محاسبان یکی را عدد نگویند مبدا عدد گویند و دو را مبدا
جمع گویند و عدد آن باشد که نصف مجموع دو طرفش مثل
او بود چنانکه چهار را یک طرف سه است و یک طرف دیگر پنج چون
سه با پنج جمع کنند هشت باشد نیمه او چهار باشد قیاس

چون است و گفته‌اند انواع عدد چهارده است چون زوج و فرد
و تام و ناقص و کامل آنچه معروفست پس شمار محتاج علت
بود هر چه محتاج باشد جایز الوجود بود و باری تعالی واجب
الوجود است لابد در تحت شمار نیاید چون این مقدمه معلوم
شد بدانند که اصل پرده‌ها هفت است و از هر یکی فرعی تخریج
کرده‌اند مبلغ چهارده باشد و ایام هفته پرده‌ها پرده‌ها راست
و هر پرده را نسبتی با کوکبی چنانکه پرده نوا منسوب بزحل و
پرده حسینی زاید اوست و پرده بوسلیک منسوب بمشتری و پرده
گواشت زاید اوست و پرده راست منسوب است به پرده مریخ
و پرده عشاق زاید اوست و پرده عراق منسوب بآفتاب و صفاهان
زاید اوست و پرده نگارین منسوب بزهره و نی افکند بزرگ
زاید اوست و پرده نی افکند خرد منسوب است بعطارد و پرده
رهاوی زاید اوست اما بعد ازین چهارده اصل چند آواز
دیگر هست نازک چون نوروز و مخالف و حجاز و سازگری و ماده
و سپهر و بیاتی ازینها اصل و آنچه از ترکیبات اینها خیزد پس
درین پرده‌ها سلک تصنیف دشوار دست دهد مگر از آن چهارده پرده
اصل یکی با فرعی در آمیزد اما آنچه تقریر افتاد قواعد متقدمانست

واصطلاحات ایشان چون ابن المنجم وابن الفنوج وصفو و دیگر
وعجیب الزمان و دیگر و بنیانها اما متأخران این اسامی و اصطلاحات کرده‌اند
وآوازهای دیگر تخریج کرده از قرع این اصلها مگر پرده
راست که بسبب راستی تصرف در وی راه نیافته است و فن
زیرا که این فن بغایت و نهایت رسیده و در حد کمال است
تصنیفهای خواجه صفی الدین محمد عبد المؤمن و شاگردان او
دیگر کسان و کتابی ساخته است و او در موسیقی بی نظیر است اما
اما شایع شدن این علم جهت آنست که قران در میزان که
ذکر او رفته است دال بوده بر قوت گرفتن اهل طرب و بکمال
رسیدن این علم و بعد از وی قران دیگر بمیزان شد و زهره
میزان بود و عطارد در سنبله و این قران دال بود بر قوت گرفتن
اهل حکمت و متصوفان و ظهور علوم دقیق و شعر و موسیقی این
با اثر این دو قران علم حکمت از طب و نجوم و موسیقی و امثال این
چنان فاش گشت که عوام خلق و جهال قوال شاعر و طبیب و منجم
در مال شدند تا حدی که مقوم و تقویم را صحیح فرا نمی‌دانند
و علم رمل بسبب آسانی رواجی یافته است اما در موسیقی جنسها
مشکل میسازند در معرفت و معتقدند جهت ساختن دیگر جنسهای

خوش

خوش آینده کرده‌اند واسامی و مجموع و متأخران جهد در تغییر آنها
می کنند و مشکل و خوش آینده اما معرفت پرده‌ها تنها و آوازها
تا که بسازها باشد و کثرت استعمال اما چنانکه اصل پرده‌ها
هفت است اصول نیز هفت است و هفت دیگر فرع و در حقیقت
اصول یکیست و باقی زاید اوست و مراد از اصول ضرب دست بنوعی
و ترتیب دور و گذشتن زمانیست میان هر دو ضربی برابر و این
معنی نهانست بعبارت راست نیاید که اگر شخصی دست بر چیزی
با او شنوان گفت توقف کن دیگر باره بزن که آن مفید نیفتد
مگر سعادت طالع با او موافقت کرده باشد که این علم در طبع
ملول کند و راست خواندن شعر هیچ مکرر را در پس اصول
او یک ضربات جفته و بعد از زمان دراز ضربی دیگر جفته
و بعد از آن دیگری بر طریق دور و این را وزن طویل خوانند
و قومی ثقیل گویند وام همه اوست و در حقیقت او وزن
بیت بتواتر ساکن و از میان او چند ضرب طرح کرده تا در وی
حشو نبود مثال این آنست که اگر شخصی دم شمار گوید یکی و دو
و سه و چهار و پنج الی نهایه این را تخفیف کند و پنج در ام
بگیرد و گوید پنج پس لفظ یکی و دو و سه و چهار طرح باشد از

از حساب دو خ دیگر کرده و گوید باز ده چهار دیگر هم طرح باشد
دو خ دیگر کرده و گوید باز ده چهار دیگر هم طرح باشد و سه لفظ
گفته بود خ و ده جهة است که او را شاه رود خوانند و
دو گاه قوال هر دو باشد اهنگ جنگ بر هفتم یا هشتم ابریشم
نهد از طرف بالا و زیر را لا نسازند یعنی زیر و بم اهنگ باشد
و هر دو قادر باشد بر گفتن و اگر قوال زن باشد اهنگ بر
دوازده و سیزده نهد تا زن در گفتن قادر بود و حاکم هنگام
تا رسیده همین باشد و بر هر ابریشم که اهنگ راست کنند
دوم او را از طرف راست مناسب دوم اهنگ سازند [illegible]
بالا تا هر دو با هم ساخته باشد یا هر دو یکی را از طرف زیر
و بالا طریق ساختن همین است تا اخر و عدد تارها او از آن
جهة بیست و چهار است تا چون اهنگ بر دوازده نهند
عدد تارها او زیر و بالا مساوی افتد چون زیر و بم و اوان
جنگ در اهنگ دوازده خوش اینده تر بود از اهنگهای دیگر
سبب انکه از وسط تارها خیزد و هر دو طرف او از زیر و بم
برابر بود و قول را گفتن و با ساز در امدن دشوار بود مگر
بانگ قادر بود بر اصول تا اصول در ندی زند و منقف ها عیب

دانند

دانند از اصول دوری او و ساز آن اعتبار کرده از جهة امانی
را و ما را باب بعود نزدیکتر باشد و او از عود حزین و با رقت
بود اما نای عراقی با رقت تر باشد و مطبوع و با جنگ و عود
و طنبور خوش اید اما دف باید سازها اصول نگاه دارد و تمام
را کوم کند و سازها بسیار است از قلبی و نامی از برای [illegible]
و انواع او تار و طنبور و نایها و بیشتر آن بود که دوری یک
اصول و گاه ده بکار دارند یا چیزی بیشتر اما هیچ نباشد [illegible]
که او را سرهم خوانند و بیشه گویند و او مقبول مشایخ و
اهل دلست او را بایستی دل که سر بر خشق دارد بود [illegible]
است بسلسله که در قالب کشت نگنجد پس بر این ختم کردیم
که عرصه سخن تنگ شد فن چهارم و ختم کتاب بشوای
اهل احکام بطلیموس این علم را بلفظ صنعت خوانده است
جهة آنکه احکام هر طالع علیحده باید ساختن که هیچ طالع
و اوضاع دلایل او به یکدیگر نماند پس واجب آن کند که هر صورت
طالع تفکر و تامل نیکو نماید او در خاطر تیز و صافی احکام
سازند بر اصول و قوانین صنعت تا حق او گذارده باشند
و شرایطی که در دیباجه مذکور است از سر اعتقاد واما

بکار دارند اما انچه این فقیر درین کتاب یاد کرده انست
که انرا از اقاویل استادان رحمهم الله بدو رسیده با کلی چند از
محصول و تجارب خود چون سوشته صورت طالعها ملاو
واکابر و مخدومان و نان نظر بود و چنین صورت طالع والدین و
فرزندان خویش و قبیله و انچه یکی تاثیر و تجربه حاصل بود
و بقدر حال هر شخصی و طالع او پس جهد در ان نمود تا انچه
مبتدی را دانستن ان اسان تر بود و بفهم نزدیکتر باشد
و ثبت شود و در عبارت سهل او رد و در شرح تطویل کرد
و انچه دور تر بود ترک ان واجب دید و در خاطر بود
که این کتاب هفت شجره باشد ششم او در طالع تحویل
و برج انتهاء و هفتم در طالع وقت و انواع ضمیرها و
اما برین ختم کردیم حالیا اگر بعد ازین عمر وفا کند
ان باقی نیز ساخته کرده و اگر چه این بنده خود را
در عداد مصنفان ندانست که نشانی ساخت و از حق
تعالی توفیق خواست والله ولی التوفیق تمت الکتاب
بعون الله الملک الوهاب فی شهر ذی القعدة الحرام
سنة خمسة وثلثین و مائة بعد الالف من الهجرة

النبوية

النبوية علیه واله الاف التحیة حسب الفرمایش
حضرت فضائل و کمالات دستگاه جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول
علامی فهامی استادی
ام اخوند ملا عبد
الغفار
حفظه الله
م م م
م م

احکام فصل دوم از دور چهارم در سنه اثنین و تسعین و سبعمائه

بسم الله الرحمن الرحیم

زخرداد چون در سر روز باد شود کار گیتی ز دیگر نهاد

ز بهرش شش مستعد شش کم بود پنجم روز ماه اسم

هم یکشنبه خوانی از روزها هفته که روز خورشید گرد بها

ز بهران همی زیع قسمت است هم از خسته تیر را حکمت است

همان اشهاب تیر زان بود همان حوی دین و ایمان بود

خداوند طالع چو ناهید شد گره بهره جنس جلوه ید شد

بخرچنگ در خانه قمر جای او شش خانه ماه ماوای او

ازان

شرف جست او نیز مر ماه را بجد لنه زین نجوم کا سا

اگرچه دو بابت او ما دران قوی حاضر باشند زاختران

نحوست مثلث بود زهره را هرم ماه دارد از و بهره را

همان خدو طالع او نحس تر بکو زاو حس بکاد و سا بیر

قوی حاضر تر زین همه زهره است هم از طالع او [illegible]

زیادت بود کار دین و دول بکار سعادت [illegible] عمل

مقابل چو مریخ با زهره است دو فتنه جهان در دم اژدهاست

[illegible] دلش ... فرش [illegible] [illegible]

و لیکن نباید [illegible] بر لحظه از کار [illegible]

[illegible] آتش ... در هوا [illegible]

فراوان بود رعد و برق و باد همی کار گیتی بود زین نهاد

و در این فصل پیدا شود [illegible] چرا داوری کیوان بود [illegible]

چو گشت [illegible] طلب بر جنس دارد نظر

[illegible] کار دین شود تیز در دهر [illegible] و این

گاه در [illegible] شود [illegible] کنه داد و دین [illegible] اختیار

بود این خبر سعادت بسی — مقالات برج و [illegible] کسی
چو در خانه [illegible] — شود با [illegible] شاه [illegible]
شود شاه را [illegible] — همه سر شود گنج [illegible] رنج
هم از اهل [illegible] و عظم — شود [illegible] با [illegible] دگر
میانه بود عمرها از زمان — اثرهای [illegible]
چو تا سیر باشد خداوند سال — رعیت بود خوش دل [illegible]
عمارت بگیرد جهان سر بسر — یکی فراخی شود جانور
ز عشرت همه مردمان برخورند — همه را [illegible]
بود ابر و باران بهنگام خویش — عمارت فراوان [illegible]
بود چشمه‌ها [illegible] — [illegible] زمینی خراب
بود خانه پادشاه [illegible] — خداوند [illegible]
[illegible] اندر بهم [illegible] — اگرچه [illegible]
چو شد طالع سال [illegible] — [illegible] او بود در [illegible]
[illegible] — [illegible] برفرازد [illegible]
[illegible] — [illegible] ایران [illegible]
بود میل او بر [illegible] — کند [illegible]
ور [illegible] دیگر [illegible] — خراب [illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

ز [illegible] برج [illegible] — خبر از که دارد پدر یا وطن
خداوند با [illegible] — بود کسب مردم [illegible]
[illegible] برج دیگر بود — نویسنده را حال بهتر [illegible]
بود خوب احوال مردم [illegible] — همی [illegible]
هر آنکس که نقاش [illegible] — [illegible]
بود در زمانه مهندس [illegible] — هر آنکس که او نیک [illegible]
سیم و زر [illegible] — در و بخشش و داد [illegible]
چو [illegible] — [illegible]
ز [illegible] — [illegible]
زنان [illegible] — [illegible]
همان [illegible] — [illegible]
[illegible] — بود داد را [illegible]
همان [illegible] — که خویش [illegible]
دو [illegible] — شود حال [illegible]
[illegible] — [illegible]
اگرچند [illegible] والا [illegible] — [illegible]

در اقلیم [illegible] بود جوش جنگ
شود کارزار بر مردم روم تنگ

چو در برج عقرب [illegible]
بود [illegible] دران [illegible]

در اقلیم چهارم بود کار خوش
در [illegible]

خرابی دگر [illegible] عراق
[illegible]

در اقلیم اول [illegible] در برج
برارد [illegible] شود [illegible]

[illegible] ان [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]

زحل در [illegible] خانه دهقان [illegible]
بود [illegible]

همان خانه ان [illegible]
[illegible]

ولیکن ازین [illegible]
بیابد [illegible]

[illegible] کند در جهان
[illegible] بود [illegible]

[illegible] سال
فراین کند [illegible]

[illegible] بهره دارد تمام
بود در [illegible] همچون [illegible]

برین [illegible] سال [illegible]
کند [illegible]

احکام قران اول در مثلثه آبی فصل سوم از دو وچهارده هم در [illegible] ۸۹۳

شرم [illegible] از مدار فلک
[illegible]

چو [illegible] سال [illegible]
[illegible] قران [illegible]

[illegible] ضد [illegible]
هم در عقرب [illegible]

[illegible] روز [illegible]
کند [illegible]

[illegible] چو [illegible] ازان [illegible]
[illegible]

[illegible] او چهار [illegible]
[illegible] کرد [illegible]

[illegible]
چنین [illegible]

[illegible] روز [illegible]
که از روز [illegible]

[illegible]
بگویم همه حال [illegible]

[illegible] عقرب چون [illegible]
دگر روز چون [illegible]

چو عقرب [illegible] سال [illegible]
معانی [illegible] چنین [illegible]

چو بهرام [illegible]
بگویم [illegible]

[illegible]
[illegible] بهره [illegible]

[illegible] گردم [illegible]
[illegible]

[illegible]
هم [illegible]

[illegible] آفتاب
[illegible] درون [illegible]

چو بهرام [illegible]
[illegible] بهره [illegible]

ولیکن [illegible]
چو [illegible] دگر

بود خرّم بسی نامه [illegible] همان چند شاهان کیهان فراز
[illegible] به چینیه زمین [illegible] بود دراز
چو خورشید [illegible] بود شاه با قدر و [illegible] فرازی
جهان مرد دانا بود محتشم گروهی که باشند از اهل قسیم
بود عرز توران و ایران بهشت پر از فتنه و مردم [illegible] گشت
یکی [illegible] جهان [illegible]
هم [illegible] هم بود [illegible] چو توران اگر [illegible]
بود خوب [illegible] در ان [illegible] گشته
[illegible] [illegible]
بود خرّم اقلیم هفتم زمان چنین [illegible]
[illegible] زمان [illegible] اهل طرب
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
چنین است نباید

که این بود [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
چو [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
همه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
گروهی [illegible] [illegible]
جهان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
چو [illegible] [illegible]

بود حال مردم سخن در نکو / ز حیّز این بهر داوری چند تو
دبیر و قلم زن که دانا بود / بهر کام صاحب خرد دانا بود
هر آنکس که بازارگانی کند / بگیتی درون کامرانی کند
همان مردم پر دل تیغ زن / فروزنده سر را سر انجمن
دلیران هر آنند هر گو سپاه / شود گرد لشکر که جنبد ز ماه
بطالع چو بهرام شد / برانند بر کوه و دشت جوی چون
زیاجوج و ماجوج و تسوان رهی / زنند موج مانند دریای چیاین
بسی سپاه ایران جا شد شمار / برآرند از آن بوم برها دمار
شهی خیزد از مرز روم / بد و تند و بدخوی ستمکار و شوم
بدیدار شوخ و جوان دو عز / و لیکن نماند بسی سرفراز
بود کار او جمله خون ریختن / سپاهی ز هر سو برانگیختن
اسد چون بود خانه پادشاه / بطالع در این سو چو مهر رخشنده ماه
بود شاه بر ملک فرمان روا / شود کار [illegible] همه بانوا
یکی شاه خیزد ز ناها دران / بگیرد همه دشت تیره وران
چو باشد به برج دوم مشتری / بگیرد دین دار با سروری
همیزان چو دیدم نامید او / همان هم فزاید امید او
سیاه نیک کار [illegible] طرب / که دین است ار گر طرب [illegible]

بود خانه او کهر با محل / چه خوب اوفتاده است اکنون زحل
بود کار هر آنکه ایران بنگ / همان کشور هند را کار تنگ
چو دیدم بتر کس اندرون او / که در برج او شیر زد گاه او
کشاورز باشد نگهبان عزیز / فرستاده کان نیز باشد عزیز
بود شاه دل مجتهد پرور / بگفتیم همه حالها سر بسر
چنین گفت جاماسپ آن پیش بین / که بو معشر این علم الیقین
که برج شه ای شیر کودکی / که باشد لبان بهوش اندکی
بود ملک فرمان بدست زنان / وز ایشان بلیلان دهند بر سر زنان
زهر کشوری دشمنی کینه خواه / زناگه کشند سوی ایران سپاه
خرابی درآید بایران زمین / کشند آنکه بی روسپی تیغ کین
بایران بیاید جنو [illegible] از روم / بگیرد [illegible] همه مرز و بوم
زمین در ویرانی برآید بسی / سپه گرد کشته بروی بسی
ستم کنند ملک یکباره پاک / وجه هر کسی تن به بیجان پاک
رسند و ز کرمان و عمان سپاه / نیاید کنند روی کشور سپاه
چو سال از قران بگذرد شش پنج / فراوان شود در جهان رنج رنج
نیاید بجوی کنجن برادر / یکی مرد بر طالع برج شیر
مراو را بود بهره از [illegible] / نماید به وسعت یکی اختری

سپاه تو چندانش سکون بود | ستمهاش از اندازه بیرون بود
بگیرد جهان را سراسر به روز | بشاهی کند کشور آباد زهور
نهد در جهان رسم و آیین نو | جهانی ستمگر از آن دین نو
هر آنکه بر او باشد به جنگ | کند روز او چشم بدخواه تنگ
وانکس را اندازد این دین | ستمکار دلی دارد از غصه تنگ
نشینند از آن پس چو شیر دهان | دگر باره روز انکس
جهان از بس جور و بران کنند | ستم بر یلان دلیران کنند
بسی هم یک از دیگر بتر | بیان مرگ را خواهند از

امدیم با حکام فصل سوم هم در این قران

ستیم فصل از این راز | چو در خوشه رفت آفتاب
رسد انتها رو برج سنگ | بدر آستری فهرمان از خنک
شده
چو بگذرد چهار ساعت | شود
همان طالع وقت باشد | ش
قدمی چو آمده اندیشه | نخستین ستول
جلالت شهر | ستاره زمانه
خداوند طالع بود | بنور اندرون باطل

بود



سپه اندرو بر سه | بگردد همی در اسپهان
نخستین سال چو بخش | دوم بخش از چیس
خداوند جهد او | همان قصه سال بر صاحب
از ایشان همه جهت | بساری ورا مهر شد
شود در زمانه | به دولت تو پیدا خزان
کند فضل چو بیاید گاهی دگر | بیاید جهان که خدای دگر
زبغداد و همدان و هم عرب | بیاید یکی سر در دین طلب
که این سیستانی ازو | بود هر دو مانند حق راستانی
جهان را پر از دانش و دین کند | همه خوبی و نیکی به آیین کند
و پیکر چو بهرام در طالع است | و چون بخش بهر قاطع است
زنند تیغ | براشند خون همچو دریای آب
ز مشرق بیاید فراهم سپاه | بکینه نهند روی
بکاشکر اندر نهند در جهان | همه بوشان برخاست زمین



